



Ketabton.com

اختصار وقایع مهم هفته



پناغلی رئیس دولت و صدراعظم در حالیکه نمایندگان استادان و معلمان کشور را در ارگ ریاست جمهوری پذیرفته اند.

یکده استادان و معلمان
به اخذ مدال پوهنه نایل شده اند
۳۱ نور:

پناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم
ساعت پنج عصر نما یندگان معلمان
و استادان مرکز ولایت کشور رادر ارگ
جمهوری پذیرفتند.

دمیرنو تولنه بمنظور تعمیم بیشتر نبضت
نسوان در جهت سهیم ساختن زنان افغان به
پیمانہ وسیع در راه ترقی و نوسازی جامعه
افغانی و باتو صل به آره نهای مقدس و اهداف
عالی دولت جمهوری افغانستان به حیث تصدی
غیر انتفاعی فعالیت میکند.

نطاق وزارت امور خارجه در جواب سوال
نماینده باختر آزانس ضمن رد این ادعای مقامات
پاکستانی که در مستونک بلوچستان یک مقدار
اسلحه با کاغذ های نظامی که از طرف وزارت
حربیه افغانستان شایع گردیده بدست آمده
گفت: ماین ادعای دروغ و ساخته و پالخته مزید
پاکستانی را جدا ردمی کنیم حکومت پاکستان
بمنظور انحراف توجه مردم خود از مشکلات
و بحرانات داخلی و معشوش ساختن افکار عامه
مخصوصا کشور های اسلامی نسبت به افغانستان
همیشه می خواهد از هم چو پروپاگاند غلط و سب
به منفعت خود استفاده نماید.

حیات پلاگذاری اتحاد شوروی ساعت ۲
بعد از ظهر یکشنبه ۴ جوزا پناغلی سید عبداللہ
وزیر مالیه ملاقات نموده و درباره موضوعات
مربوط به پلان مالی افغانستان در چوکات اولین
پلان طویل المدت انکشافی جمهوریت کشور
مذاکره و تبادل نظر نمود.

سنگ تهادت یک بل در مسیر سیلبرشپر
فراه سه شنبه ۶ جوزا توسط والی انجا
گذاشته شد.

اساتناہ دوریو موسسه پس از تصویب
مجلس عالی وزرا و منظوری پناغلی رئیس
دولت و صدراعظم در شماره پنجم جریده رسمی
نشر و نافذ گردید.



پلی رئیس دولت و صدراعظم هنگامیکه نمایندگان استادان و معلمان کشور را پذیرفته اند و توضیحات وزیر معارف را استماع میکنند.



لطفاً به صفحه ۱۴ مراجعه شود

در آکابل تعمیرات چهارده منزله
انبار می شود

بقایای هنر قدیم اسلامی افغانستان

جلوه های نو در معارف هرات

سر زمین آتشفشان و تپه های مرجان

آرروز شمع ها شعله فشان بود

چاه آب ولایت تخار

هنر مندان گمنام

نه جنگ و نه صلح ، هم جنگ هم صلح

تجلی هو ما نسیم در اشعار
جامی

جنگ جهانی دوم (قسمت اخیر)

جمهوری روحیه

کشف امریکا

جنا پتکاران

معرفی عکسهای متن

طاق ظفر پغمان یادگار استر داد
استقلال کشور صفحه ۱۵ .

آلبه استقلال به شکل اولی آن
صفحه ۲۱

صنایع ظریفه در کشور ما (تابلوی
رنگه صفحه ۳۵).

نواز و مردم پرورد جمهوری افاده میکند یکی هم
تجلی والعتی است که در عقیده و مکتوبه بزرگ
مربی این دبستان نمو کرده ، نفع یافته و شب
۳۶ سرطان ۱۳۵۲ ضمن بیانیه شان چنین آمده
افزین وردان پرور افتاد :

«من برای سعادت آینده وطن خود چیز
فایز ساختن یک دیمو کراسی واهی و معقول
راه دیگری سراغ نداشتیم و ندانیم . به نظر
من نهادهای اصلی چنین یک و فسخ اجتماعی
راتامین کامل حقوق مردم و احترام کامل
یاصل حاکمیت ملی باید دانست که نباید
بدو اصل فوقی ظاهر بایو سیده خلطی
وارد شود.»

رسیدن به کنه و ماهیت این دروا نخبه مکتفیت
ها و وجایب مارا در برابر مادر وطن و در
برابر سرزوش حال و آینده مردم ماستگین
وستگینتر میسازد و این حقیقت را که برای
عیانت استقلال سیاسی و تحکیم استقلال
اقتصادی در برابر نسل امروز و آینده ن
مملکت با ارزیابی و تحلیل شرایط دشوار
عصر وزمان ما و حساسیت زندگی در دنیای
امروز درجهت کامیابی و نیرومندی نظام نوین
خوشی ناچه حد آماده فداکاری و ایثار باشیم
و چگونه علیه نارسایی ها و مشکلات مبارزه
نماییم ، آفتابی می سازد.

بدون قهرمان ما با از خود گذری و ایثار
موجب استر داد آزادی را برای ما میسر
ساختند و باین امر کار های بزرگ را با محمول
نمودند .

انقلاب تاریخی و دستاویز ملی ۲۶ سرطان
۱۳۵۲ جمهوریت جوان افغانستان را بوجود
آورد و کار های عظیم تر و وظایف سنگینتری
را در برابر ما گذاشته است کارها و وظایفی
را که ما بجهت یک ملت قهرمان ، بردبار و بیدار
بدرایت و کفایت کامل در بر تو انگیزه عالی
و نظیرستی ، میتوانیم مطابق به مناسبت و اهداف
نهفته در آن ، پیروز مندانه به منزل رسانیم و
رسالت تاریخی خود را به نیکسو بی ایفاء
کنیم .

در حالیکه از پنجده و هفتصن سالگرد استرداد
آزادی افغانستان محبوب خویش که مصادف با
۳۳ سنیه گذشته (۶ جوزا) بود استقبال و تجلیل
بعل می آوریم این روز خجسته ملی را به
حامی استقلال ، مؤسس جمهوریت بنا علی
محمد داؤد و کافه هموطنان تبریک گفته پروان
پاک اعلیحضرت امامان الله خان غازی که دوره
زامانداری شان این نعمت کبری نصیب ما
گردید و بروح بزرگ اعلیحضرت غازی
محمد نادر شاه قهرمان معرکه استقلال و پروان
جنت اشیا ن همه شهنسای راه آزادی درود
فرستاده برای وطنپرستان و فداکاران راه انقلاب
و خدمتگاران صدیق وطن از بار شاه پروردگار
توانا مو فیت و کامکاری تمنا میکنیم و تکرار
بخط میساریم :

مذهب زنده دلان خواب بریشانی نیست
از همین خالک جهان دیگری ساختن است



روزن

از برانات رئیس دولت

ارزش حقیقی مبارزات استقلال طلبی مردم افغانستان در وجهه خالصانه عملی
آن بود و بهترین عاملی که موجب کامیابی آن شد این بود که مبارزین راه
استقلال برای هرگونه ایثار درین راه آماده بودند . عزم و تصمیم راسخ داشتند
که باید مغربان ملت افغانستان در دست خود ملت قرار گیرد .

پنجشنبه ۸ جوزای ۱۳۵۴ - ۱۸ جمادی الاول ۱۳۹۵ - ۲۹ می ۱۹۷۵

تجلیل خاطر هفتج و پیروزی

فرشته آزادی دلفضای کپساران سر بلند
دشت های آفتابی ، دره ها و وادی های
بامهابت کشور مادوباره بال گشود و مردم
ماموقع یافتند بدنیال فتح نظامی و سیاسی
متوجه تحکیم بنای اقتصادی و معنوی خود
گردند .

سالها بدنیال هم گره خورد ، خاطرات و
حوادث خورد و بزرگ سپاه وسید ، مشیت
و منفی دیگر در حیات ملی ظهور کرد تا
آنکه در شب ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ بزرگترین
حادثه تاریخی تکوین یافت و باصبح روشن آن
برهبری فرزند فداکار و قهرمان و نظیر ست
دیگر در تاریخ کشور ما ، روشنائی از هر جهتی
بروطن ما تابیدن گرفت ، انقلاب پیروز مندانه
زندگی ملی ما را از یگنواختی بدر آورد ، نظام
نوباره و رسم مردمی و نو طلوع کرد ، افغانستان
باهویت دولت جمهوری میان ملل دنیا زنده ،
پیروز سرفراز تر و ترقی یسند جلوه کرد .
مردم افغانستان که عمرها ، در طول تاریخ
از نوامیس ملی ، از آزادی و تمامیت کشور
پاسبانی کرده و درین راه جانهای عزیز خود را
فدا و بغاطر اعتلای آن تلاش کرده اند موقع
یافتند مسوولیت خود را در سرزوش و وطن
خویش مستقیماً در بایند و این افتخار در سلسله
افتخارات تاریخی و امتیازات گرانمایه ملی
ما بزرگترین و عظیم ترین است ، زیرا از درس
های تابناک ویر معنی و عمیقی که دبستان روح

از خاطرات فرخنده و افتخار آمیز در تاریخ
وطن ما یکی هم میمون خاطره سالگرد استرداد
استقلال ماست .
صفحات زندگی کهن مردم ما ملامت از
قهرمانی ها ، فداکاری ها و جوانبازی هائیکست
که مانند آنرا در تاریخ کمتر ملل میسری
می توان مطالعه کرد .

از همین حوادث حما سه افزین ، که همه
ساله با تکریم زیاد از آن تجلیل بعمل می آوریم
قیام و تصمیم مردم ماست که پنجده و هفت
سال قبل بمنظور جهاد عملی شد ، جهاد علیه
باطل ، جهاد بغاطر حفظ شرف و ناموس وطن
جهاد بغاطر اضمحلال استعمار و استعمار ،
جهاد بمنظور دفاع از حیثیت و موازیت بزرگ
ملی که نیایش آزادی در زروه آن همواره از
ممیزات خجسته معنوی مردم ما بوده و هست .
این جهاد که یادبود آن همه ساله بتاریخ
۶ جوزا تجدید می شود پیروز مندانه نتیجه داد
و ملت قهرمان افغانستان یکبار دیگر تو فیق
یافت شهادت فطری و غرور بلند پایه ملی
خود را در نبرد بادشمن قاهر و خطرناک آنروز که
آفتاب در قلمرو و متصر فائش غروب نمیکرد
بالبات برساند و علمبردار آزادی و آزادیخواهی
در مشرق زمین گردد .

با جان سپاری که فرزندان افغانستان بعمل
آوردند و با شکستی که بر قوای خطیریگانه
تعمیل شد و سنگرهای خالی را در عقب گذاشتند

تطبيق اهداف نظام انقلابي

جمهوري

متكي به قدرت و زعامت مردم مي باشد

متن بيانيه بناغلي محمد داؤد رئيس دولت و صدراعظم كه به مناسبت پنجاه و هفتمين سالگرد استرداد استقلال افغانستان ساعت هشت و سي دقيقه شام ۵ جوزا از راديو افغانستان ايراد كردند .

خواهران و برادران عزيز!

افتخار دارم پنجاه و هفتمين سالگرد استرداد استقلال افغانستان عزيز رابه شما هموطنان گرامي خود واردوي فداكار افغانستان تبريك ميگويم و به روان پاك رادمردان و شهيدايي كه در انرزم آهنين و مجاهدات و قربانيهاي سنگين و بيگير ايشان استقلال وطن عزيز مادوباره حاصل گرديد درود بي پايان مي فرستم .
شادماني از تجليل اين روز خجسته و يادبود از اينار و بيكار طولاني اتانكه در طول ساليان دراز موفق شدند عمليه استرداد استقلال ما رابه بيروزي برسند ، خون ثابت ميسازد كه وقتی ملتي براي رسيدن به يك هدف ملي با احساس فداكاري و مبارزه طلبی عزم راسخ مي نمايد هيچ مشكلي نمیتواند مانع بيروزي آن گردد. ارزش حقيقي مبارزات استقلال طلبی مردم افغانستان در وجهه خالصانه ملي آن بود و مهمترين عاملی كه موجب كاميابي آن شد اين بود كه مبارزين راه استقلال براي هرگونه اينار درين راه آماده بودند. عزم و تصميم را سخ دانستند كه بايد مقدرات ملت افغانستان در دست خود ملت قرار گیرد و معتقد بودند كه اعمال و منافع ملي بالاتر از هرچيز ديگر است . با درك چنين احساسات وطن پرستانه بود كه ملت افغان قيام نمود و بيروز گرديد.
هموطنان عزيز!

امروز نيز ملت افغانستان در مرحله حساس و مهمي از تاريخ خود قرار دارد. تاسيس نظام مترقي جمهوري

كه مطابق به آرزو هاي ديرينه ملت افغانستان و بايشتيباني قاطبه مردم ماصورت گرفت. يكبار ديگر موفق انراميسر گردانیده است تا منافع عاليه ملت افغانستان بالاتر از هر امر ديگر قرار گیرد. همانطور يکسه تاسيس نظام جمهوري در انر عزم راسخ و ايسار و از خود گذري ميسر گرديد. تطبيق اهداف انقلاب نيز فداكاري ، گذشتن از منافع شخصي را بمنظور حفظ منافع عامه و جديت و صداقت در كار و فعاليت را ايجاب ميکند و بايد هر فرد کشور بصورت واضح باين اصل انكار ناپذير معتقد بوده و در راه آن مجاهدت کند و بداند كه رسيدن به آرزوها و اهداف ملي جز از راه وحدت ملي و اتحاد فکر و عمل و زحمات دوامدار فرزندان اين خاك ميسر شده نمیتواند .

تاريخ گذشته ما صفعات زورشي فداكاري ها و مجاهدات ملي مردم افغانستان را ثبت کرده است. ملت افغان بارها ثابت نموده است كه در راه شرافت و حاکميت ملي خود از هيچگونه قرباني دريغ نکرده و دير يا زود به هدف عالي خود رسیده است . يقين کامل دارم كه مجاهدات و فعاليت هاي مادرين مر جلسه جديد تاريخي نيز به ياري خداوند بزرگ به همت و مساعي مردم و وطن دوست و زحمت کش افغانستان بيروز خواهد شد.

خواهران و برادران گرامي!

امروز خاطره پنجاه و هفت سال قبل را كه شاهد جاويدان از قهرمانان و زاده شكست ناپيد بر ملت افغانستان مي باشد تجليل ميكنيم . اين ميراث پرافتخار كه حكايات از نبرو هاي رزمنده ملي در راه حر است استقلال و آزادي ميکند بما و نسل هاي اينده با امالت سيره شده است. باسياني آن وظيفه سنگين مردم ما واردوي فداكار افغانستان را تشكيل ميدهد.

بايد بدانيم جهاد مقدسي كه بخاطر سيانت استقلال و دانستن يك زندگاني سرافتندانه آغاز گرديده بود. امروز معافلت از آن بمنظور اعتلا و حيثيت افغانستان و تکامل آن بتطبيق اهداف نظام انقلابي جمهوري كه متكي به قدرت و زعامت مردم مي باشد و جدان هر فرد وطن پرست را آماده به فداكاري و ايشار ميبايد .

بر ماست تا وظايف سنگين ملي خود را با همه عشق و فداكاري چنانكه شايسته يك ملت آزاد است باهانت و شجاعت انجام بدهيم . فراموش نميكنيم كه فضاوت تاريخ و نسل هاي اينده متوجه اعمال ما بود . آنچه امروز انجام ميدهيم فردا مورد ارزشي و برسيرش آيندگان قرار خواهد گرفت .

پس بيانيد بايك اراده و ايمان قوي و وظايف ملي خود را در تحت لوي نظام جمهوري بحيث خدمتگاران صالح انجام بدهيم تا باسد دريشگاه تاريخ و فضاوت آيندگان افتخار و سر افرازي جاويدان نصيب ما گردد.

ميخواهم از اين موقع استفاده نموده بيزرين آرزوها و تمنيات نيك خود و مردم افغانستان را براي بيروزي مجاهدات برادران يشتون و بلوچ كه در راه حقوق حقه خویش قرباني هاي بزرگي را متقبل شده اند تقديم نمايم .

خواهران و برادران عزيز!

درود پنجاه و هفتمين سالگرد استرداد استقلال وطن عزيز و ايسكار ديگر به شما هموطنان گرامي خود تبريك گفته به روان پاك اعليحضرت سعادي امان الله و اعليحضرت غازي مصيد نادر شاه و ديگر شهيداي راه مبارزات ملي سرو استقلال درود مي فرسيم .

جاويد باد استقلال

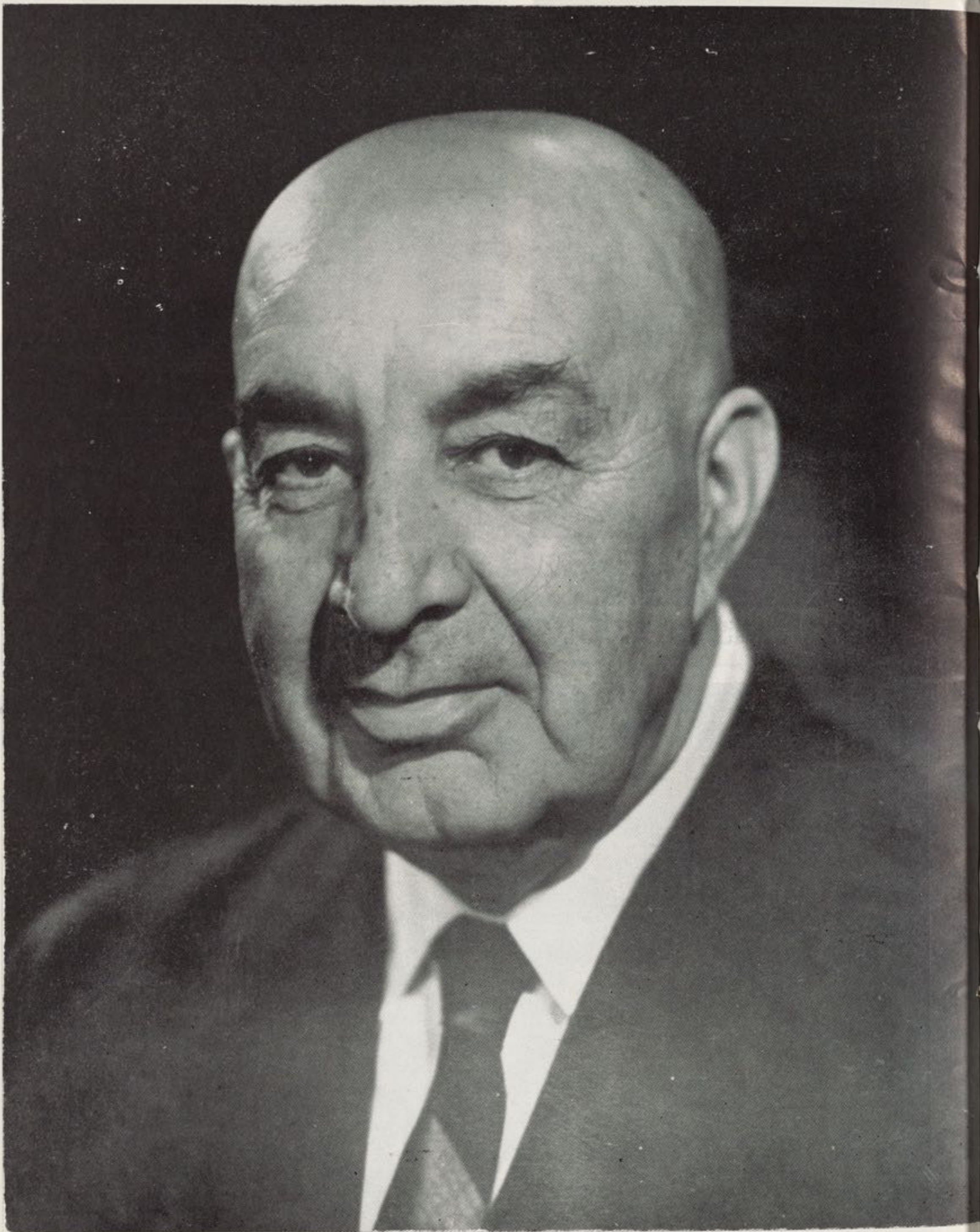
باينده باد جمهوريت



اعلیحضرت امان الله خان غازی که در عصر زما مداری شان افغانستان استرداد آزادی خویش را اعلام نمود .



قوماندان معرکه آزادی، اعلیحضرت محمد نادر شاه شهید .



اؤسس جمهوريت افغانستان و حامى استقلال باغلى محمد داؤد رئيس دولت و صدراعظم



نویسنده شپیر و آزادیخواه محمود طرزی



سپهسالار غازی شاه محمود خان مجاهد راه آزادی

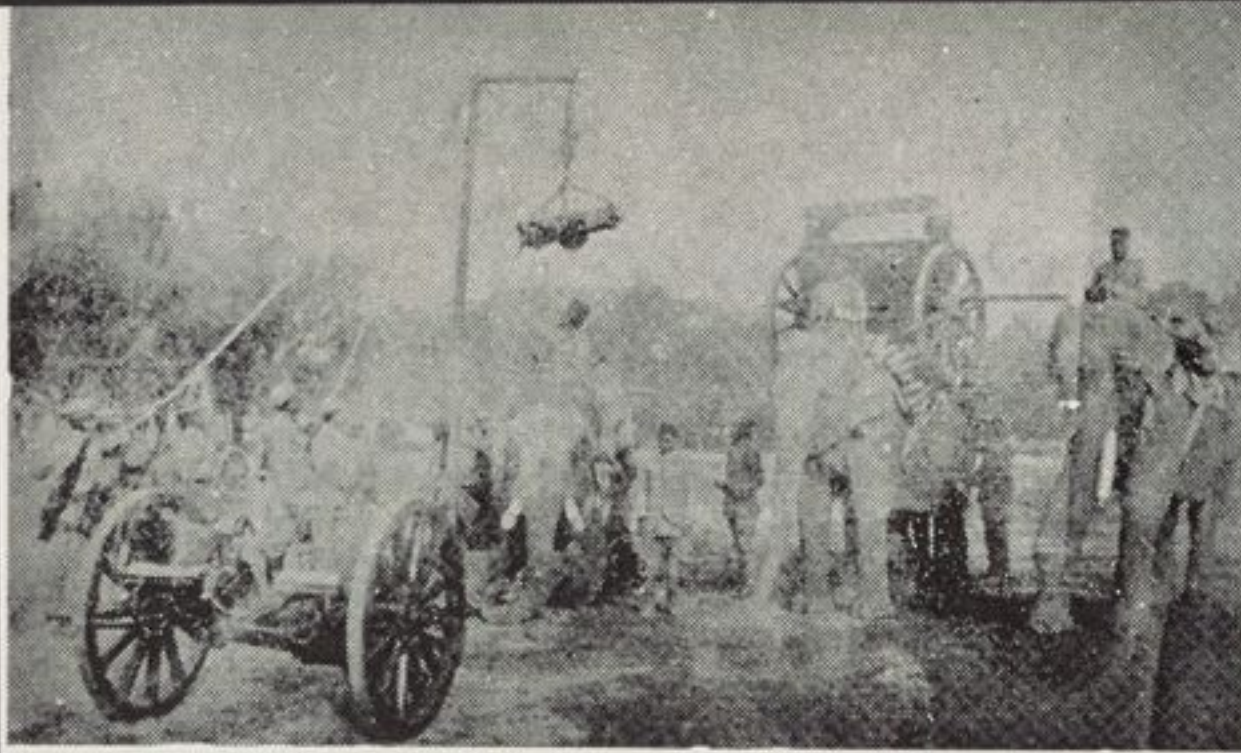
وفد افغانی در مذاکرات منصوری

از راست بچپ صف نشسته : لاله نرنجندا س، مرحوم محمود طرزی، مرحوم غلام محمد وزیر تجارت .
صف ایستاده: بماغلی عبدالهادی داؤی، بماغلی میرزا بازمحمد منشی هیات، بماغلی پیرمحمد آشمیترهیات و بماغلی عبدالرؤهاب طرزی



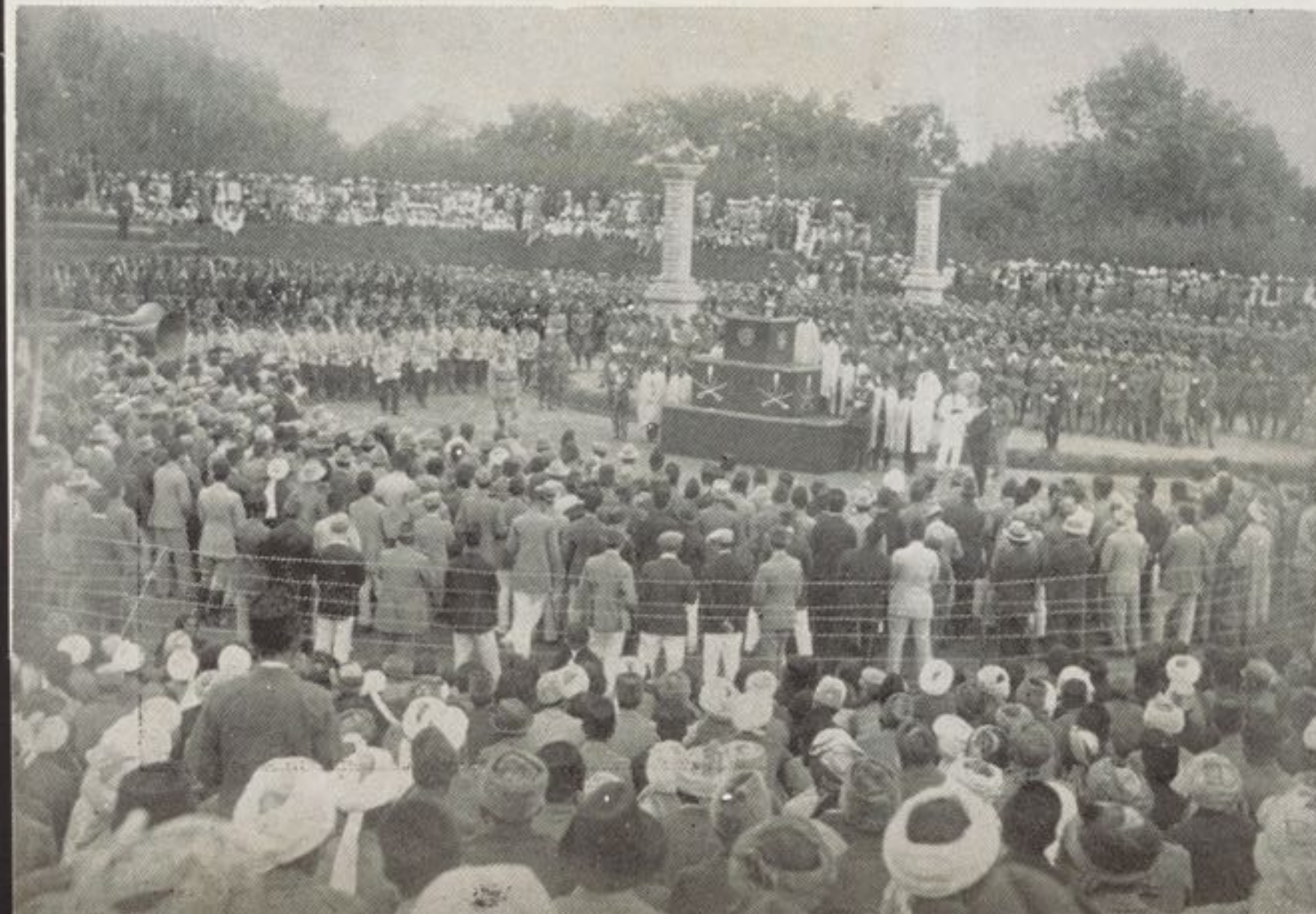
عکس

حیرت
سا



مارشال شاه وليخان غازی مجاهد راه آزادی

عکس بالا طرف چپ: قسمتی از وسایل جنگی استرلینگ است. یاد استقلال کشور
و زده افغانی با هیات انگلیسی در مذاکرات منصوروی



اعلیحضرت امان الله خان غازی،
حین ایراد بیانیه در نخستین جشن
سالگرد استرداد استقلال کشور در پغمان

جالب ترین سرقت سال و هیجان انگیز ترین حادثه در برابر

پولیس

کشف اسرار سرقت زیوراتی به بهای یکمیلیون افغانی

چگونه از اسرار سرقت زیوراتی به بهای یکمیلیون افغانی پرده برداشته شد.

حرف های دونفر از متهمین

را بداند تصمیم گرفتیم بملاقات (ها دی) و «ادیب» دزدان بروم. مقامات مربوط پولیس زمینه ملاقات مرا با ایشان مهیا نمود. هادی که جوان ۳۳ ساله ایست قیافه غم انگیزی دارد، وقتی که مقابل او نشستم برایم جای تعارف کرد. یاس و ندامت او و پشیمانیش بغاظر فامیل از حرف های پریده پریده و نا منسجم و لرزش انگشتانش بوضاحت درک میشد. پر سیدم تخصصت چیست؟ اندکی بچهره ام دقیقاً نگاه کردم. با صدای لرزانی گفت (سارق) در جریان صحبت فهمیدم که او کاملاً ناامید و از کرده اش پشیمان است و بغاظر اینکه آبرویش بر باد رفته شدت رنج می برد. او برایم گفت: (در مورد من هرچه پولیس بشما گفته کاملاً درست است، زیرا بر خود شریفانه پولیس با من برایم مسلم ساخته که غر از واقعیت چیزی بشما گفته نشده.)

گفتم: شما نقشه خانه و یک مقدار معلومات را در مو زید خانه و ساکنین آن در اختیار عاملین اصلی گذاشته اید و ازین رهگذر نزد پولیس مسئول می باشید.

بلی این درست است... من تمام معلومات لازم را در اختیار (الف) و ادیب گذاشته بودم و حتی قرار بود در اجرای نقشه هم سهمی داشته باشم ولی من بزودی از کرده ام پشیمان شدم. همراه آنها تادم منزل خانم زینب رفتم ولی در همانجا از پشیمانی خود بر قلم می گفتم...

دیگر احتیاج داشت، این شخص ادیب نام داشت. ادیب موافقت خود را اعلام نمود. اکنون سه نفر شده بودند الف درین میان نقش امر را بازی میکرد نقش آمر دسته را. او که سابقه زندان هم دارد وسایل لازم را تهیه کرد و مفکوره استفاده از چراب نیلون را نیز مطرح نمود. تمام این جریانات برای پولیس واضح است و مقامات مربوط پولیس طی ریکه در شماره های گذشته هم خواندهید جریان موضوع را در اختیار من (خبرنگار مجله) گذاشته بودند. ولی برای اینکه جزئیات حادثه

بنامم چون تذکر اسمی شان فعلاً بر این مبر نیست.

هادی که برادر زاده خانم زینب است، با همسر و سه پسر خود که بزرگترین آن ۱۲ ساله و کوچکترین آن سه ماهه است در منزلی واقع در داخله مردان زندگی می نمود. او تازه از عسکری فارغ شده هنوز کارتابتی بدست نیاورده بود، هادی روزانه در ورکشاپ ها و یا جاهای دیگر بکار مشغول میشد و کسی نمیتوانست بیشتر از بیست افغانی بدست بیاورد، زندگی در خانه گزایی، عاید غیر ثابت و مصارف زندگی خودش و فرزندان او را چنان تحت فشار گرفته بود که در آنرا فکر (بدی) به کله اش خطور کرد. او بفکر این افتاد تا یک مقدار پول کافی برای مبارزه با فقر خود تهیه کند، بفکر زیورات و پول های عمده اش افتاد. آنگاه بدون اینکه بیشتر فکر کند، این موضوع را با شخصی بنام (الف) در میان گذاشت، اتفاقاً این مرد که گفتم او را فعلاً الف می نامیم، آدمی بود با سابقه بد و از نظر روحی کاملاً مساعد برای اجرای یک نقشه سرقت. الف موضوع را دلچسپ یافت، او در حال نقشه را رهان کرد و برای اینکه بتواند خیالات خود را جامه عمل بپوشاند بیک نفر

برایتان قصه سرقتی را نوشته بودیم، سرقتی که جندی قبل در شهر ما اتفاق افتاد و شما که دو هفته گزارشی را خوانده اید مسلماً میدانید که سرقت مذکور یک حادثه عادی و معمولی نبود.

شگفتی آن در اینست که در حادثه مذکور زیورات گرانبهای ربوده شده بود و کسی هیچگونه خشونت یا طرف عاملین حادثه بکار برده نشد حتی برخورد سارقین با صاحب خانه روی هم رفته (دوستانه) بود. من این کلمه (دوستانه) را بغاظر این بکار می برم که دزدان خشونت معمول را نداشتند و حتی لحن صحبت شان در برابر صاحب خانه احترام آمیز بود، و گرنه چگونه میتوان دزدی را بیک عمل دوستانه تلقی نمود.

گفته بودیم جوانی بنام هادی اولتر از همه (دستگیر) شد و بجرم خود اعتراف کرد و او چاره نیافت جز اینکه رفقی خود را بیولیس معرفی کند و روی همین اعتراف پولیس ادیب الله را با یک قسمت زیاد زیورات سرقت شده دستگیر نمود و حال دو چهره دیگر که هنوز بدام نیفتاده اند برای پولیس شناخته شده است و پولیس در تلاش آنها...

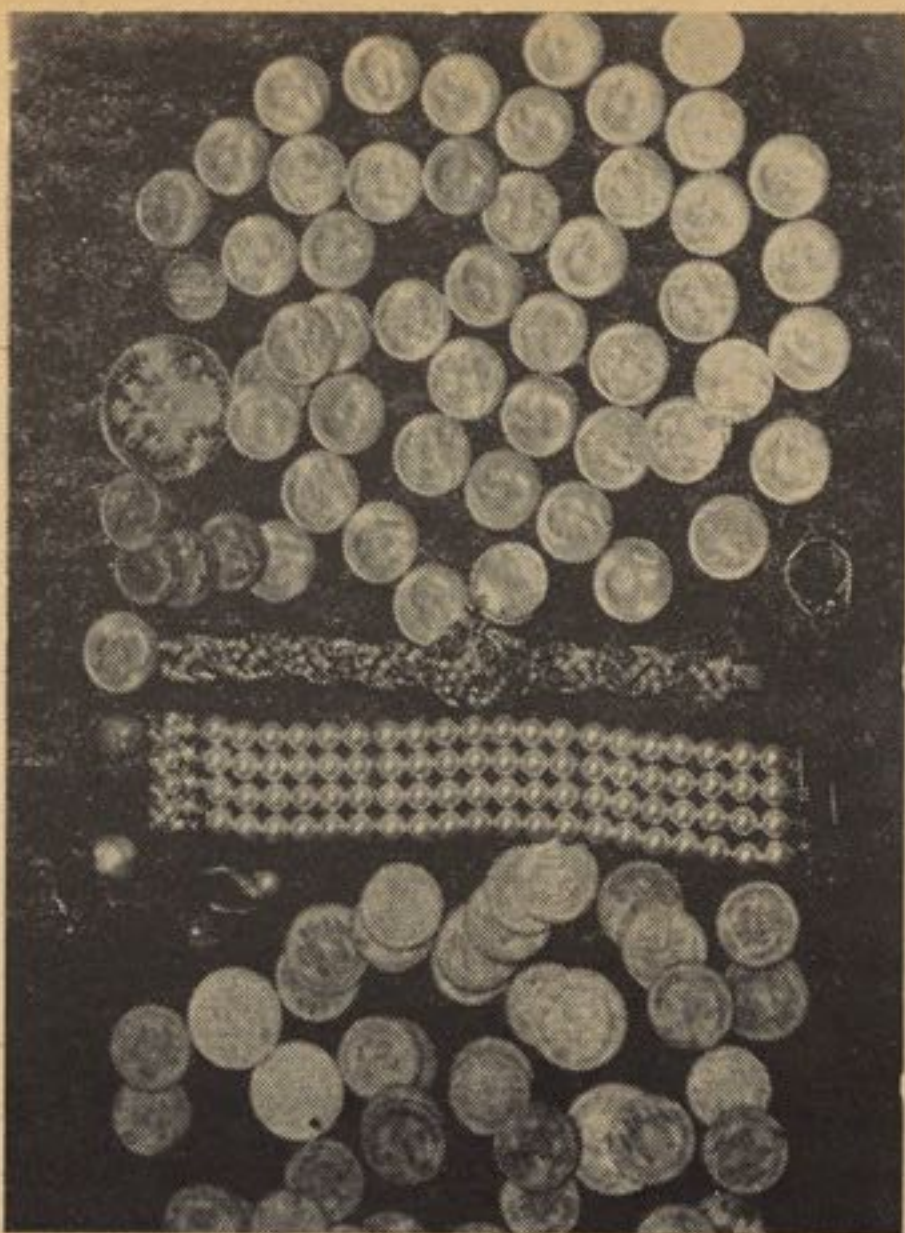
اجازه بدهم این دونفر دیگر را (الف) و (ب)



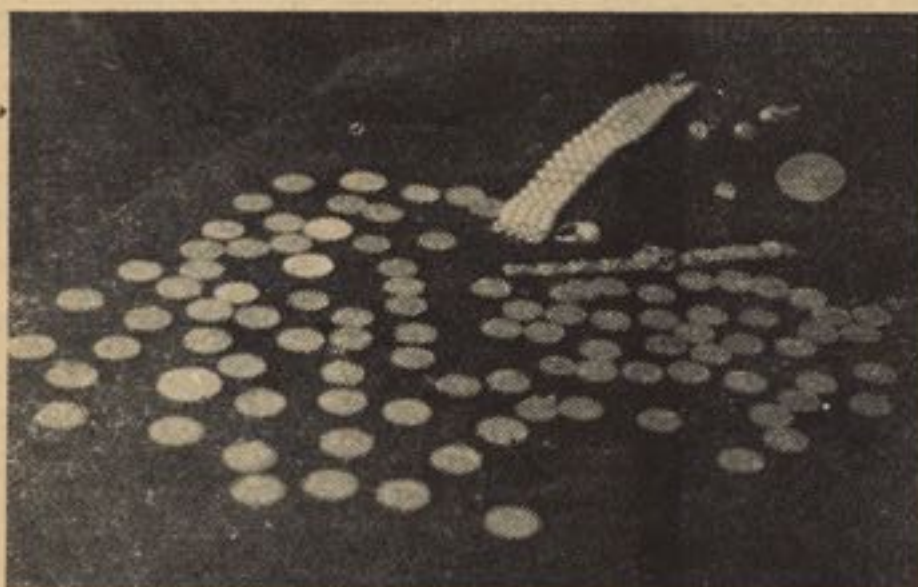
ادیب درین صندوقچه حلبی زیوراتی را که برایش رسیده بود گذاشته آنرا در یکی از اتاق های منزلش دفن کرده بود.



یکی از پارچه های قیمتی که جز زیورات سرقت شده بود



قسمی از زیورات و سکه های طلای میرمن زینب



این زیورات از نزد ادیب الله بدست آمد

حویلی بالاشده دروازه را برای ما باز کرد.
میگویم :

قسمت بیشتر زیورات بتو رسیده، ایسا
سما زیورات را مساویانه تقسیم نکرده
بودید. ؟
ادیب باز هم میخندد:
سما زیورات را به اساس پارچه تقسیم کردیم
اینکه قیمتی ترین زیورات بمن رسیده بکلی
تصادفی است، گفتگویم را با ادیب خاتمه
میدهم و میخواهم با او خدا حافظی کنم، او که
در جریان صحبت بکلی با من صمیمی شده است
فراموش میکند که در زندان است، ناخودآگاه
بطرف سلول خود اشاره کرده میگوید:

طرف منی روید ؟..
خندیده میگویم :

بقیه در صفحه ۴۴

را اذیت نکرده اید ...
میگوید :

هدف ما مشخص بود... فقط سرقت
زیورات ... غیر از آن صابون و کرم دندان را
هم برداشتیم، اما در آن خانه برای سرقت
چیز های زیادی بود، حتی در دهلیز ها
قالین فرش بود ولی ما چیز دیگری را نگرفتیم...
گذشته از آن چرا ایست کسی را اذیت
نکردیم ... ما فکر میکردیم که اگر آدم دزدی
هم میکند باید شرافت خود را حفظ کند .
از ادیب پرسیدم :

نقش هادی درین میان چه بود ... ؟ ا و
گفت:
در ابتدا هادی نقشه خانه را با ما داد و لی
بسانتر پشیمان شد و ما مجبور شدیم (ب) را
بیدا کنیم، این همان کسی است که از دیوار

الف برافروخته شد و در نتیجه آن شب نقشه
عملی نشد.

روز دیگر که آنها بسرانگ آمدند باز هم
از انصراف خود برایشان تذکر دادم، الف
دوسیلی محکم برویم زد گفت مایک مقدار پول
را جهت خریدن مواد برای اجرای نقشه مصرف
کرده ایم من که نمی خواستم این سرقت
عملی شود گفتیم: من آن پول را در یک موقع
مساعد بشما خواهم پرداخت .

سندی نوشتیم و در آن خود را مدیون آنها
خوانمود کردم. حتی به الف گفتم که اگر مرا
میکنید خونت را برایتان خواهم بخشید زیرا
نگهداشتن این راز برایم ممکن نیست، ادیب
در برابر رفتار خشونت آمیز (الف) اعتراض
نموده مرا دلداری داد، او جوان خوبیست.

بعد ها فهمیدم که الف برای اینکه نقشه
خود را عملی بسازد شخص دیگری را
نام (ب) استخدام نموده نقشه را عملی کرده
است ... این بود سهم من درین ماجرا من
بجز سهم اعتراف کرده ام همین چیز ها را
بپولیس گفتم ولی در اصل حادثه سهمی
نداشته ام، چنانچه بعد از انجام عملیات طوریکه
پولیس هم میدانند چیزی بمن نرسیده و حتی
شخصی را که بسانتر الف استخدام کرده
است تا حال من نمی شناسم و بدون شک او هم مرا
نمی شناسد...

موقعی که با هادی خدا حافظی میکردم دم
دروازه توقیف خانه پسرکسی را که سرش
بلین شده بود پتلون و پیراهن بتن داشت
دیدم، او بطرف (هادی) دوید هر دو با هم
بپولیس کردند، فهمیدم که پسر هادی است،
من هم روی پسر را بوسیدم و گفتم (بزودی پدرت
زاد خواهد شد)

تا گمان پسرک خردسال پراز اشک
بشوم سرعت از آنجا دور شدم.

ادیب در محل دیگری زندانی بود، بدین
بوم رفتم، ادیب جوان بیست و دو ساله ایست
که روی گرد و اندام متناسبی دارد و روی پهرفته
جوان خوش قیافه ایست. او برعکس هادی تبسمی
بلب داشت، دستم را فشرد و وقتی که فهمیدم
چهره کار هستم لبخندی زده گفت:

سهره میخواهی بیرسی ... چون من بجرم
اعتراف کرده ام و دیگر نقطه که بخواهم پنهان
کنم ندارم، تا از سوال و جواب بیسم داشته
باشم.

من هم بسیار دوستانه و صمیمی دلفتم
گفتم :

ادیب جان چطور شد که دست به این سرقت
بزرگ زدی ؟
او باز هم خندیده گفت :

چه بگویم ... رفیق بد... یا مشکلی
اقتصادی ... شاید هم هر دو در من مؤثر
بوده است ... و گسرنه من سابقه دزدی
ندارم ...

می پرسیم : خوشحال بنظر میرسی ... ؟
او میگوید:

بلی بخاطر اینکه اگر جگر خون هم باشم
سودی ندارد.

می بینم که از پولیس های مستنطق او در
اطراف مانعند دلفتم سوال میکنم:

سز گلشته بعضی از متهمین را برای اینکه
و ادب به اعتراف شود شکنجه می نمودند، آیا
در برابر تو ...

حرفم را می برد :

نه نه ... در مقابل من هیچگونه فشاری بکار
برده نشد، رویه صاحب منصبان پولیس
در مقابل من نهایت شریفانه بود، اینکه مرا
دستگیر کردند و بزندان انداخته اند وظیفه شان
است ولی رویه آنها نهایت انسانی بود و من
از کسی کله ای هم ندارم جرمی را مرتکب شده ام
و اکنون از کرده ام پشیمانم و بخاطر جرم جزایش
را هم خواهم دید...

از ادیب می پرسم :

تو که عملاً در ماجرا بوده ای از جریمان
آن شب قصه کن ادیب جریان را قصه میکند،
حرف هایش همان حرف هایی است که قبلاً
از پولیس شنیده ام... در مورد میرمن زینب ادیب
گفت:

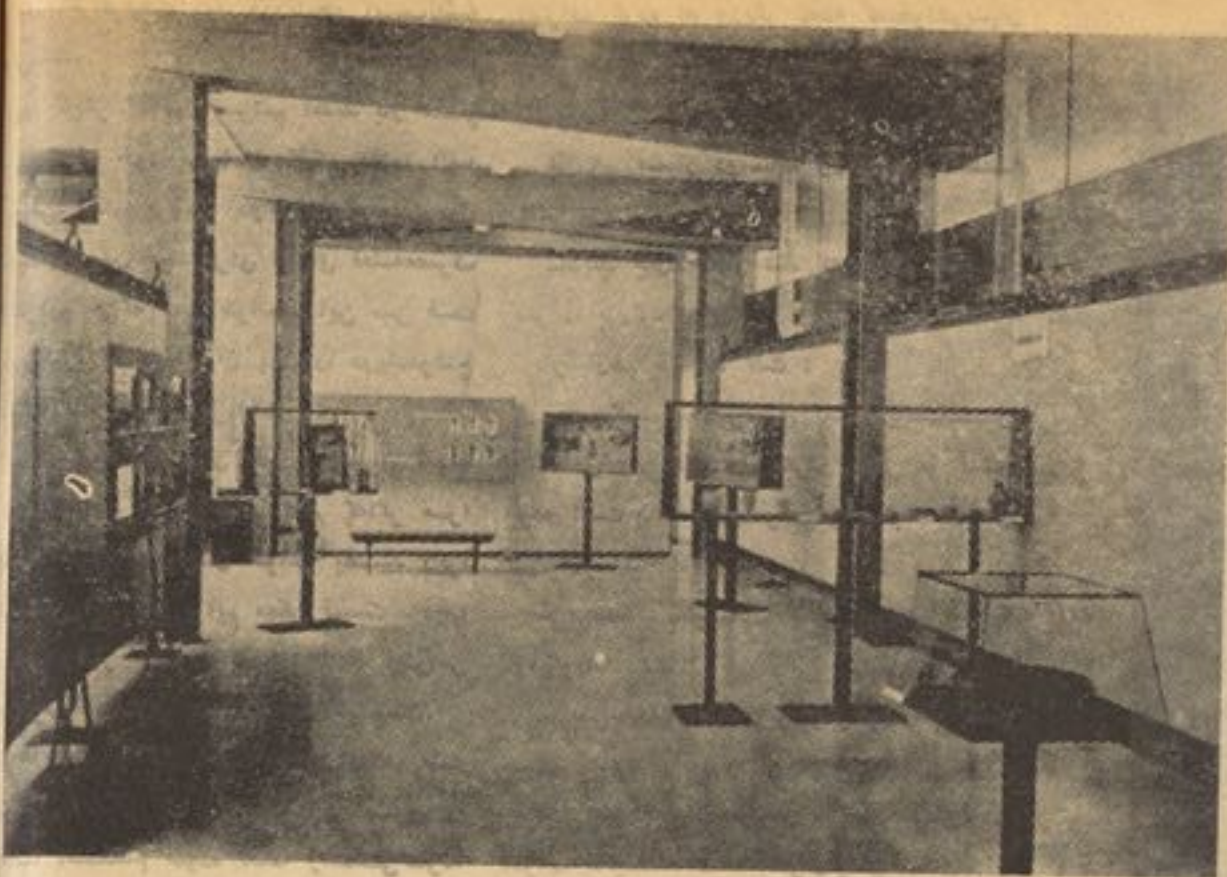
او زن قوی القلبی بود... میگویند خون سرد
باشد موقعی که از خانه خارج میشدیم گفتیم
(بی بی جان بخشش باشد) او در جواب گفت
(برین بخشیدمتان ... با ما خدا)

سوال کردم :

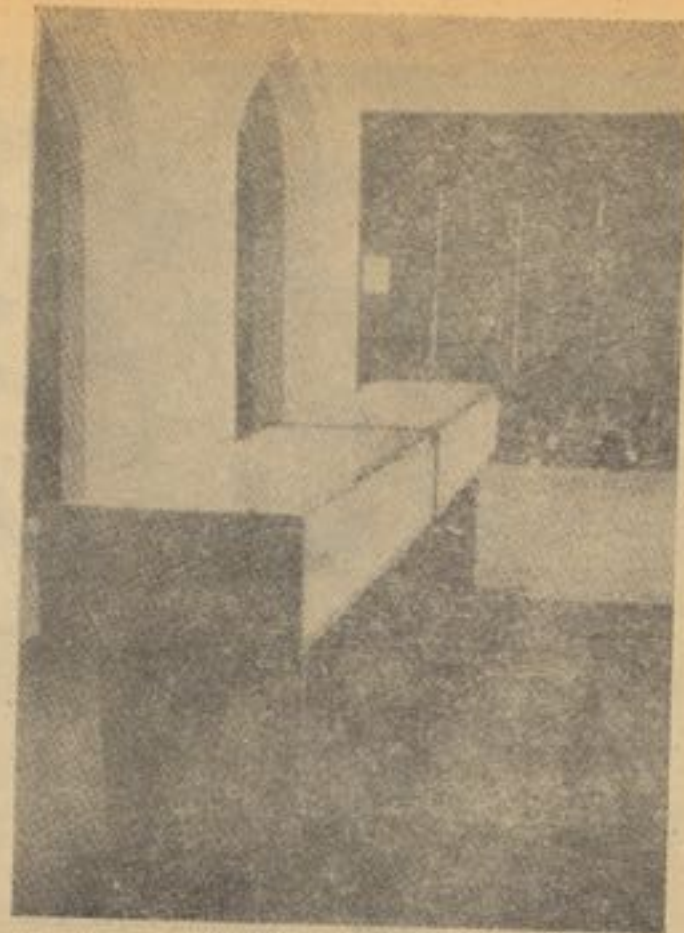
غیر از میرمن زینب یک دختر و یک زن
شوهر هم در آن خانه بودند ولی شما هیچکدام



سکه های طلا و دستبند مروارید



یکی از اتاقهای موزه کابل که در آن قسمتی از آثار دوره اسلامی محافظت می شود .



یک قسمت موزه کابل که در ۱۳۳۸ به سیستم جدید موزیوگرافی ترتیب شده است .

بقایای هنر قدیم اسلامی افغانستان

درین دوره، غزنی مرکز بزرگ و شکوه افغانستان بوده که در سال ۱۱۵۰ میلادی، توسط سلطنت علاوالدین غوری، که ملقب به جبه نسوز است، ویران شد. ظسروند مفرغی زیبایی مانند آفتابه و امثال آن که بسیار ظریف تر بین گردیدند. در این شهر وجود داشت، که قسمتی از نمونه های آن، در موزیم موجود است .

پارچه های مزیین معماری از مرمر که از مخروط به های قصر ها بدست آمده بالوجه سنگ های مرمرین که علاوه بر تزئینات هندسی، اشکال رقا صان، صحنه های شکار و انسان های مسلح نیز دیده می شود. معرف آن است، که صحنه های سانسانی، تا عهد غزنوی ها، ادامه داشته است .

در موزیم نمونه ازین آثار وجود دارد، که سبک آن را سلجوقی وانسوز کرده اند، در حالیکه این هنر بایسته هنر غزنوی خوانده شود، چنانچه سلسله غزنوی نیز شاخه سلجوقی است .

در پهلوی این آثار که بصورت تصادفی کشف گردیده است، همیشه های باستان شناسی نیز از سال ۱۹۵۹ (۱۹۵۹) به بعد در غزنی به حفاری پرداخته اند و آثاری کشف کرده اند.

مسلمانان در شروع قرن هشتم میلادی در باختر مستقر شدند و از آنجا به ماورالنهر سر ازیر گردیدند ... در این اوان فتوحات اسلام بسوی جنوب (کندهار و کابل موجوده) بطی بود و این فتوحات نیز، صرف عهد غزنویان صورت گرفت و در نیمه دوم قرن ده، سلطنت هندوشاهان از کابل تا سند رخت بست و خاتمه یافت ...

دوره متمایز دیگر، از اواخر قرن دهم شروع می شود و تا قرن یازدهم و دوازدهم عیسوی می رسد ... درین قرن ها، افغانستان دارای قدرت و عظمت شایانی شد و نخست غزنوی ها و سپس غوری ها، پایتخت خود را، به ترتیب در غزنی و غور تاسیس کرده و شهرت جبهانسی یافتند ...

درین اوان اسلام در کشمیر ما، استقرار کامل یافت و بعداً مرکز فتح و تسخیر هند، گردید . از بقایای دوره اول اسلامی که از آن تذکر دادیم چیزی در موزیم کابل دیده نمی شود و تنها صفحه پی از مصحف شریف، که در عهد عباسیان، بخط کوفی نوشته شده قابل تذکر است . آنچه در اتاق اسلامی موزیم دیده می شود، تقریباً همه مربوط به دوره دوم اسلامی است .

تاریخ قدیم و هنر های رنگا رنگ دوره ما قبل تاریخ و تاریخی این سرزمین، مطالبی نشر شد ازین هفته به معرفی آثار هنری که از آغاز دوره اسلامی در کشمیر مابجا مانده و سبک های هنری آن، می پردازیم .

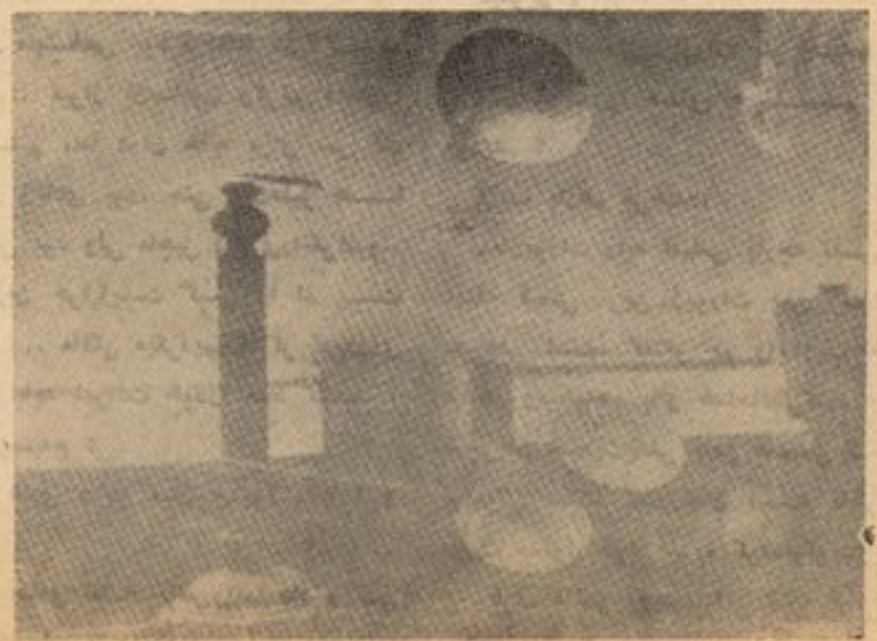
در یکی از نشریه های موزیم، درباره هنر قدیم اسلام و آثار این دوره ها، روشنی انداخته شده، که فشرده آن چنین است .

در تاریخ قدیم دوره اسلامی افغانستان دو دوره متمایز به نظر می خورد، دوره اول زمانی است که اسلام توسط عرب ها، به هرات و سیستان بخش گردید و این زمان سی سال از رحلت پیغمبر اسلام (ص) می گذشت .

ژوندون به سلسله گزارش های تاریخی خود، کوشیده است تا بر گوشه های مختلف هنرهای گونه گون کشور باستانی افغانستان روشنی اندازد و تا حد امکان، کوشیدم تا پیرامون نقاط باستانی ای ما نند هده، بامیان، بلخ، بگرام، قند قستان، غزنی و امثال تمدن های کهن آن، مطالبی تهیه و نشر نمایم ...

همچنان به همین سلسله، هر هفته سری به موزیم ژدیم و تا جایکه ممکن بود، بر آثار ارزشمند عتیقه و هنری که در آنجا گرد آوری شده، روشنی انداختیم .

در گزارش های که از موزیم تهیه شده بود، درباره قسمت های مختلف



نمونه هایی از آثار دوره اسلامی موزه کابل

به مناسبت شش جوزا روز
پیروزی ملت افغان

مبارزات ملی ونقش زنان مبارز

در سال ۱۹۱۹ عیسوی مردم غیور و آزادی
خواه کشور ما بعد از نبرد خونین و مبارزات پیگیر
علیه استعمار از بزرگترین کشور استعماری
جهان استقلال سیاسی خویش را بدست
آوردند .

نبرد های استقلال خواهانه افغانان وطن
پرست در دفاع از مآد و وطن صلحناز درخشان
و فراموش نماندنی از مبارزات آزادیخواهی ملل اسیر
علیه سلطه و تسلط کشور های استعماری
بوده و در تاریخ شکست زنجیر های استعمار
مردم این سرزمین، در شوق از پیشگامان
و پیشگرا ولان مدرسه استقلال خواهی و
آزادی طلبی بشمار میروند .

صلحناز نبرد آزادی خواهی در افغانستان
همیشه منبع الهام و آزادی و آزاد
زیستن بوده و در قلوب و طینتستان
افغان جا دارد .

تاریخ استر داد و استقلال افغانستان با
نهایت جوان و دموکراتیک جمهوری افغان
نستان پیوند ناگسستنی داشته و این نهنفت
جوان ادامه دهنده و مکمل راه و آرمان های

بزرگ افغانان دلیر و آزادیخواه هیست که در
سال ۱۹۱۹ بیریق استقلال را در کشور بسر
الراشتند رئیس دولت جمهوری افغانستان
در تجلیل از استقلال افغانستان در بیانیه
«خطاب به مردم» درباره این واقعه تاریخی
فرمودند :

«سه بیکار بزرگ ملت افغانستان در برابر
تسجاوز استعمار ، گوی بزرگ وانکار
ناپذیر یست از فداکاری ، وطن دوستی و
عزم شکست نا پذیر مردم ما» در سه

نبرد و بیکار استقلال خواهانه ملت افغان
نستان در برابر تجاوز اهر یمانان زنسان
آزادی خواه کشور در سنگر های گرم و
داغ مبارزه و در دفاع از وطن همیشه یار و
یاور مردان سلحشور بوده و در دره های
حادیه دیده خیبر و بولان و گویابه های

هندو کش ، سلیمان ، سپین غرو خیبر و در
بسیاری از میدانهای نبرد یکجا با مردان علیه
دشمنان جنگیده اند که آوازه زنان گمنام و
نامدار وطن ما شهره آفاق گردیده و در صلحناز
تاریخ از آزاده زنان افغان چون زو گونه
انا ، ملالی ، غازی ادی زینب هوتکی وغیره و
غیره همیشه با افتخار یادآور شده اند .

مردم متون تاریخ می رساند که زنسان
همیشه در نبرد های آزادی خواهی با مردان
یکجا ، همکار و همسنگر بوده اند .

نوشته : راحله راسخ

از جمله صلحناز زدن تاریخ وطن جنگ
میوند خود شاهد ادعای ما بوده که مختصرا
از آن در اینجا تذکار بعمل می آید .

در ماه جولای (۱۸۸۰) میلادی بعد از طی
فاصله های طولانی از هرات سپاه افغانان
به میدان های مشهور میوند رسیدند و در
مقابل دشمن صف آرا ای نمودند و مو
نبرد سختی در گیر شدند ، در نتیجه قرار قول
تاریخ چنان ضربه ای متجاوزین نبوش جان
کردند که پشت بریضا نیای کبیر را به لرزه
در آورده و در همین جنگ عادلانه بود که
دو نیزه جوان افغان (ملالی) بیریق سپاه ملی
راعوض بیرقدار شهید، در راه وطن بدوش
می کشید و با لندی های که تا کنون زمره
وطنپرستان است دلوران نبرد را تشویق
می نمودند .

که به میوند کبیری شهید نشوی
خدای گلایه پی ننگی که دی ساته
خال به دیار که وینو کیزدم
چه شکی باغ کبیری گل کلاب و شرمونه
بهر حال در اوراق زدن تاریخ در پهلوی
نام آزادی خواهان افغان چون امین الله خان
لوگری ، عبدالله اچکزی ، ملامشک عالم ، سید
جمال الدین افغان ، میر مسجدی خان کوهستانی
وغیره نام های زرغونه و ملالی ، غازی ادی
زینب هوتکی در تاریخ جاودان است .

با یاد آوری مختصر و اجمال کوتاه از
تاریخ آزادی خواهی کشور به ارتباط نهنفت
کنونی جمهوری افغانستان مشاهده میکنیم زنان

افغانستان ضمن اینکه در جبهه های آزادی
خواهی جنگیده اند در اعمار افغانستان نوین
نیز نقش خویشرا از یاد نبرده اند و همراه
با مردان در راه افغانستان نوین نیز کوشانند
زنان افغانستان مصمم اند تا با خواسته

زمان و با الهام از گذشته پر افتخار تاریخی
و درس از مدرسه استقلال وطن در بسو
سازی جامعه و در ارتقای سطح زندگی
اجتماعی ، سیاسی اقتصادی و آبادانی کشور
چون گذشته ها و بیشتر از آن در افتخار را ت کشور
سپیم شوند زیر آرای و آبادی
کشور به نیروی متحد زنان و مردان زحمکش
تامین شده می تواند .

ازین گذشته استقلال سیاسی ، یا استقلال
اقتصادی و غنای فرهنگی جامعه پیوند های
عمیق داشته و رشته های محکمی یکدیگر را
بهم مربوط ساخته که زنان در همه امور ، چه
در بیکار های آزادی خواهی ، و چه در فعالیت

های اقتصادی و به خصوص در رشد و
رتقای سطح فرهنگ مادی و معنوی کشور
رول بس ارزنده ای راداشته و خواهند داشت
به ارتباط سا لروز خجسته اعلام آزادی در

کشور و با الهام از افتخارات تاریخی نبرد
استقلال در پرتو جمهوری افغانستان ، آینده
کشور را با همکاری زنان فدا کار و مردان
مبارز خجسته و میمون می بینیم و این سالروز
را به همه هموطنان و بخصوص سر زنان کشور
تبریک گفته و آرزو مند می یابم از این روز
تاریخی زنان و مردان پشتون و بلوچ
نیز بتوانند در آینده نیز دیک آزادی خویش
را بدست آورند .

جاوید باد خاطره رزمندگان راه آزادی
پاینده و سر بلند باد جمهوریت افغانستان

مود

وباز هم

مود

به بعد منتظر من خواهند بود، ولی مناسبانه هر چند این برو آنبر نظر کردم، کسی را ندیدم. گاهی چند پیش رفتن و همیشه تازه به نزدیکی صحنه رسیدم توجه مرا میرمن جینا جلب کرد. مانند روز قبل لبخندی به لب داشت. موها پیش را آراسته بود ولی لباس های معمولی ای بتن داشت.

سلام مرا گرم پذیرفت و ظاهرا خیلی خوشحال شد که به وقت رسیده بودم روی صحنه جوانی سامان های موسیقی را مرتب میکرد و این برو آن بر کارگر های مربوط به هتل برای نمایش آمادگی های لازمه را مسمی گرفتند. خارجی ای که نمیدانم در هتل چه سمتی را دارد دستور هایی میداد و از دور جوانی خنده کنان نزدیک میشد.

زیرهم صنم را که اکنون منیجر هتل است اندکی دیرتر شناختم و هنگامیکه پا او گرم صحبت و یاد آوری از خاطرات گذشته بودم توجه مرا دخترانی جلب کردند که، باموی های آراسته، لباس های خوب و لبخند های گیرا وارد سالون شدند.

در انتظار این بودم که قرار وعده اینک بمن پیشنهاد خواهد شد که چند عکس خوب برای وطنی ساختن مردها و پستی مجله برادرم ولی زود درک کردم که انتظار خیلی بی محل است برای اینکه هر که را مشغول کار و بار خودش میدیدم.

روز گذشته را با این روز که ۲۹ تیر

عقربه ساعت هنوز روی چهار عصر نیامده بود که من به دروازه «بالروم» هتل کانتی منتقل رسیدم.

کارگر مربوط هتل بدادم رسید و گویا اینکه بر با آشنایی من با هتل و قول دارد بدون سوال گفت: بلی نمایش لباس در سن سالون است تازه دروازه درآمد را باز کرده بودم که سرخی قالین ها، روشنی فندیل ها، زیبایی میزها همه مرا جلب کرد. آرام آرام شروع به پیش روی کردم. می ترسیدم که مبادا کسی بر من ایرادی بگیرد و سرو وضع مرا مناسب این هتل باشان و شوکت نشمارد.

روز قبل هنگامیکه در شبر نو به خیاطخانه (جینا) صاحب این نمایش برای گرفتن معلومات و راپور رفته بودم، بمن وعده داده شد که خانم جینا وشوهرش از ساعت چهار

بود خیلی متغیر یافتیم. در روز گذشته از من استقبالی شده بود در خود پستند. اول سخنی چند با صاحب آرایشگاه ماریا گفته بودم چون درین نمایش نیمه کارها مربوط این آرایشگاه بود. ترتیب و تنظیم موها، روی ناخن ها و بعدا هم باخانم «جینا» که لباس ها را آماده کرده بود.

میرمن ماریا صاحب آرایشگاه میگفت که آرایشگاه او ده سال است که کار می کند نیمه مشتری هایش مانند خیاط خانه «جینا» خارجی ها اند و میگفت دیپلوم خود را از سویس آورده است. او که دلش بغاطر مصاحبه های غلط و درج گفتار غلط بعضی از آرا پشگران در مورد مود و فیشن موی، می بود فقط روی یک نقطه خیلی جدی بود و آن اینکه گفته هایش فقط طوری ثبت مجله شود که بدان ها چیزی زیاد ویا از آن ها چیزی کم نشود.

کاغذی را که در حدود ۳۰۰ ورق بغاطر شب نمایش چاپ کرده بود بمن داد و گفت: همین همه گفتی های خود را روی این کاغذ نوشته ام که خواننده های فارسی زبان آنرا خود خواهند خواند و آن هائیکه انگلیسی می دانند متن این کاغذ را از زبان نسرین کاتلمی همکار ما خواهند شنید.

با توجه این کاغذ در یافتیم که گفته های خانم ماریا سخنی درباره حفظ دلمصحه موی، صفت خسته و گل سر شوی به عنوان بهترین رنگ کننده و شوینده است. خیا طخانه جینا هم در حدود ده سال است که فعالیت دارد. چرخ اقتصادی اش در حدود بقیه در صفحه ۴۳

ژوندون



از راه‌های آفرینش

انسان

مدرسه‌است که این عقیده در ساحات مختلف علوم شایع شده که طفل در بطن مادر به صورت کلی از ارگانیزم ما در جدا می‌باشد. اکنون علما به ثبوت رسانیدند که: نطفه ارگانیزم مادر وجود واحدی را تشکیل می‌دهد.



مادر حامله باید بیشتر از هوای آزاد و صاف استفاده نماید.

همچنان ثابت شده‌است که امکان این موجود است که از طریق وجود مادر میکروبیها، ویروس‌ها مواد مسموم کننده، الکل و مواد مخدره، و تاثیر اکثر ادویه‌ها به نطفه سرایت می‌نماید. و تاثیر مفسره آن در ابتدا بالای جنین و بعدا بالای طفل اثر می‌نماید. سه ماه اول حاملگی فوق‌العاده (حساس) است زیرا در همین دوره ارگان‌های نطفه به شکل خود آغاز نموده و اجرای فعالیت‌های ابتدایی خویش را شروع می‌کنند. و از همین لحاظ است که تاثیر عوامل مفسره و غیر صحیح در همین دوره بی‌اندازه خطرناک محسوب می‌گردد.

برایک طبی نشان داده است که اکثریت زنان در ابتدای ایجاد سردردی مختل شدن خواب هیجان و حتی برای رفع حاملگی و سقط جنین تابلیت‌ها و ادویه‌های مختلف را به مقدار زیادی مصرف می‌نمایند و چنانچه تراز همه‌که این دواها بدون مشوره داکتر استعمال می‌گردد.

از همجو استفاده می‌گردد که در دوران حاملگی انجام می‌شود (و یا قبل از آنکه زن حامله می‌شود) مانند پنسلین، تتراسکلین، پاسک، امیدوپیرین کتین و غیره بسیاوقات دیده شده که اطفال رنجور به دنیا آمده‌اند همچنان دیده شده که تغذیه نامرتب زن حامله (خاصتا فقدان ویتامین‌ها) سبب تولید امراض گوناگون به خود زن حامله شده و نتایج آن در وجود طفل منعکس گشته است و اکثرا سبب شده که طفل قبل از متولد شده و یا اینکه در بطن مادر طفل مرده و بصورت مرده به دنیا آمده است. و این هم ممکن است که طفل بی اندازه ضعیف، معیوب تولد گردد و نسبت به سایر همقطاران خود خراب‌تر رشد نموده و نقایص جنسی در وجودش هویدا گردد.

تحقیقات علمی اخیر نشان داده است که ایجاد امراض مهلك در طفل همانطوریکه به ارگانیزم مادر ارتباط می‌گیرد به پدر نیز مربوط است.

علما توضیح می‌دهند که امراض قندی و الکو لیزم استعمال دخانیات و سایر مواد نشه آور که پدران به آن عادت کرده‌اند فعالیت جنسی را در وجودشان مختل نموده و برای نسل او اضرار قابل ملاحظه ای را انتقال می‌دهد. درین زمینه عادت به نوشیدن الکل در دوران حاملگی یعنی در زمانی که نطفه انتقال می‌نماید و حامله شدن صورت می‌گیرد بی‌اندازه خطرناک محسوب می‌شود.

آنچه در بالاتر کاربایات این معنی را ندارد که هرخانمی می‌خواهد طفل داشته باشد از طرق دیگری هم موجود است که بسیاری از خانمهای حامله می‌خواهند جلو ترس و آهسته خویش را از زایمان بگیرند و سعی می‌کنند تا اضافه تر گرسنگی بکشند و فاقه بگذرانند و درین فکر اند که بدینوسیله ممکن است طفل راغیر، کم‌وزن تولد خواهد شد. در نتیجه این کار ارتعاشی قوی عصبی در وجود همچو خانمها تولید گردیده و همواره این چنین زنها با مزاج مضطرب و اوقات تلخ و لب‌وروی

استعمال ادویه باید مطلقا جلوگیری نموده و والدینیکه از درد کدام مرض به تکلیف است بخاطر طفلی که در بطن دارد باید همه‌آلام را تحمل کند و یا خود اینکه آن والدینیکه اصلا کدام نوع مریضی نامتگیرشان است نباید صاحب فرزند شوند.

مشاهدات طبی شاهد حالست که بسیاری ازوالدینیکه به کدام مرض مبتلا بوده‌اند بصورت سیستماتیک تحت معالجه قرار گرفته و صحت یافته‌اند اگر در همین دوران مریضی صاحب فرزندی شده‌اند طفلشان قاعدتا صحتمند به دنیا آمده‌است. بدون شک و تردید باید اظهار کرد که زنان و شوهرانیکه آرزوی داشتن طفل را بدست می‌آورند مجبورند به صحت خود علاقه خاصی بگیرند و هیچگونه ادویه ای را بدون مشوره و هدایت دکتور استعمال نکنند و از تمام کارها بیکه ممکن است ضرری به طفلشان برساند جلو نمانند.

اگر این شرایط مراعات نگردد ممکن است خطرات مهلكی را چه والدین و چه اطفالشان مواجه شوند.

در دوران حاملگی بسیار امکاناتی برای مادران حاصل می‌شود که قبل از تولد طفل بالای فرزندانشان اثر بگذارند. تقریبا تمام مادران را این سوال که آیا طرز تغذیه مادر بالای فرزندان کدما اثری خواهد داشت؟ ناراحت می‌سازد. و یا اینکه: آیا طرز تغذیه درست در رشد و نمو طفل کمک می‌کند یا خیر؟

تجربه نشان داده است که اگر يك طفل وزن وسطی در حدود ۳۰۰۰ گرم داشته باشد در اثر تربیه خوب وزن خوبتر گرفته و نموی بهتر می‌نماید. حتی اطفال کوچک تر که از ۳۰۰۰ گرم وزن کمتر هم داشته باشند و کسی تندرست باشند باز هم از اطفالی که بیشتر از ۴۰۰۰ گرم وزن دارند در هفته اول حیات خود خوبتر نمو می‌کنند و حتی دیده شده که بزودی وزن همین طفل از ۴۰۰۰ گرم بالاتر رفته و از طفلی که وزن بیشتر داشته تنومند تر شده است.

طرق دیگری هم موجود است که بسیاری از خانمهای حامله می‌خواهند جلو ترس و آهسته خویش را از زایمان بگیرند و سعی می‌کنند تا اضافه تر گرسنگی بکشند و فاقه بگذرانند و درین فکر اند که بدینوسیله ممکن است طفل راغیر، کم‌وزن تولد خواهد شد. در نتیجه این کار ارتعاشی قوی عصبی در وجود همچو خانمها تولید گردیده و همواره این چنین زنها با مزاج مضطرب و اوقات تلخ و لب‌وروی

طرق دیگری هم موجود است که بسیاری از خانمهای حامله می‌خواهند جلو ترس و آهسته خویش را از زایمان بگیرند و سعی می‌کنند تا اضافه تر گرسنگی بکشند و فاقه بگذرانند و درین فکر اند که بدینوسیله ممکن است طفل راغیر، کم‌وزن تولد خواهد شد. در نتیجه این کار ارتعاشی قوی عصبی در وجود همچو خانمها تولید گردیده و همواره این چنین زنها با مزاج مضطرب و اوقات تلخ و لب‌وروی

طرق دیگری هم موجود است که بسیاری از خانمهای حامله می‌خواهند جلو ترس و آهسته خویش را از زایمان بگیرند و سعی می‌کنند تا اضافه تر گرسنگی بکشند و فاقه بگذرانند و درین فکر اند که بدینوسیله ممکن است طفل راغیر، کم‌وزن تولد خواهد شد. در نتیجه این کار ارتعاشی قوی عصبی در وجود همچو خانمها تولید گردیده و همواره این چنین زنها با مزاج مضطرب و اوقات تلخ و لب‌وروی

طرق دیگری هم موجود است که بسیاری از خانمهای حامله می‌خواهند جلو ترس و آهسته خویش را از زایمان بگیرند و سعی می‌کنند تا اضافه تر گرسنگی بکشند و فاقه بگذرانند و درین فکر اند که بدینوسیله ممکن است طفل راغیر، کم‌وزن تولد خواهد شد. در نتیجه این کار ارتعاشی قوی عصبی در وجود همچو خانمها تولید گردیده و همواره این چنین زنها با مزاج مضطرب و اوقات تلخ و لب‌وروی



طفل باید سالم با بدنیا بگذارد. سلامت طفل با سلامت روحی و جسمی مادر ارتباط ناگسستی دارد

<p>آینده جگر گوشه خود از هر نوع استعمال الکل خود داری نماید.</p> <p>حرکت نمودن منظم خاصا قدم زدن برای زن حامله تاریکی از طرق موثرترین و بهترین آمده شدن و مقاومت در برابر آن قوه ای که باید در زمان تولد طفل به مصرف برساند میباشد.</p>	<p>ارگانیزم مادر اثر میگذارد. تاثیر آن بالای نطفه حتمی بوده و طفل را متراکم میسازد. از اینکه الکل زهریست که مداوی آن به مشکل میسر میشود بر همه کس هویدا میباشد.</p> <p>علم هر روزی مطالب جدیدی را در مورد نقایص و اضرار آن به میدان میگذارد خانمهای حامله بغاظر صحت و سلامت طفل شان و بغاظر</p>	<p>کنال بسر میبرند.</p> <p>علاوه از آنکه حجم طفل قابل ملاحظه است در انتهای تولد انکشاف اسکلت طفل، خاصا جمجمه او ارزشی خاصی دارد. از این رو دکتوران معالج باید توجه خاصی در مورد انکشاف سیستم استخوان بندی نطفه جلب نمایند.</p>	<p>خاصا پیاده گردی را مساعدت می کند و طرز فرار گرفتن طفل را به داخل شکم نظیر می بخشد.</p> <p>یکی از مسایل عمده ای که والدین به دکتوران مواجه میسازند اینست که آیا الکل با لای مادر و طفل کدام اثری بجای میگذارد؟ آنچنانیکه قبلا تذکار شد هر نوع زهریاتی که بالای</p>
---	---	--	--

تجلی هو ما نیسم

در آثار جامی

- قسمت دوم -

ما، در آثار جامی، انعکاس ایده های مردمی مبارزه بخاطر برابری و سعادت انسان، دعوت پیدادگران به عدل و انصاف، آفرینش مثال سلاطین داناگر، بیکار برضد ریاکاران مروجین خرافات، ستایش و بزرگداشت کار و دلسوزی نسبت به زحمتکش، تالی از مشاهده نا بسامانی زندگی مردم و دیگر ایده های دموکراتیک را توأم بانقش مهر شرایط سیاه آن زمان مشاهده میکنیم .

جامی، از موقف تصوف در نقطه مختلف مدعیان قشری سلطه رومی قرار گرفت و اعمال ناروای آنانرا افشا کرد. صوفیان ریاپس را بعنوان عناصر نادان و زیان بخش معرفی کرد و با آنها به عنقه انسان دوستی سعدی این هکوره را که «عیادت بدون خدمت مردم سودی ندارد» تقویه نموده گفت : «برای حق پناه خلق باشی» و بنامی از همین نظر، در وصف سوم بهارستان خود اظهار داشت:

عدل و انصاف دان، نه کفر و نه دین

آنچه در حفظ ملک در کار است

هدف جامی از این مبارزه نه تنها تطهیر الام مردم عادی و درهای آنان از بیداد ملوک طوائف، بلکه نجات آنان از چنگال دوندگان دیگری نیز بود که در گسوت درویشان ریایی در برابر شان ظاهر میشدند و با افسوس و انصافه آنانرا به دام می افکندند.

جامی که به آرزوی آینده روش به تصوف روی آورده بود، با خود قرار بست که تا پایان عمر با مردم باشد و در خدمت آنان قرار گیرد. نظیر شمع باش که خود مسوزد و سوز دیگران را فروغ می بخشد ...

و هر آنچه در کار داری، برای خود نامین کن اما بهترین کارها اینست که به تعمیر دل های مردم بکوشی (مضمون یک شعر جامی که مترجم نتوانست به اهل آن دست یابد)



میتوان گفت که محتوای این شعر بر نامه زندگی و ایجاد ادبی او قرار گرفت .

عبدالرحمن جامی در شرایط ملوک الطوائفی که هرگونه امکانات را برای رشد و فلسفه خصلت های منفی موجود در نهاد انسان پدید می آورد ، انسانها را به پاکی و گدائی، به اناس ندوستی به مروت و صمیمیت فرا خوا نمودا ترا برای خروج از انحطاط مسلط در آن زمان و به حرکت در جهت ترقی و تعالی معنوی آن انسان تشویق نمود . و خود شخصا بمثابه نمونه و سر مشق در خدمت مردم قسرا ر گرفت .

آنچه هومانیسیم جامی را فروغ بیشتر می بخشد، مبارزه پر تب و تابی است که وی با سلاح سخن در راه پیروزی این خصایل عالی در میان مردم انجام میدهد او نخست از همه آدمهارا به صلح و صفا و آرامش و مروت دعوت مینماید برخی از نامه هایی که شاعر به دوست بزرگ خود نوایی و دیگر رجال مهم دولتی نوشته، تاکنون محفوظ مانده است اگر جامی در برخی از این نامه ها بخاطر بهبود زندگی هنرمندان معاصر خویش سیاه ر ش میکند، در برخی دیگر انصاف مینماید تا وجود سنگینی که بردوش مردم گذاشته شده ، تخفیف داده شود او با استفاده از وزارت عیشیر نوایی تلاش بخرج میدهد تا برخی از حرکات جنگجو یانه حسین با یقراء متوقف سازد .

در کتب خود نیز جنگ دستیز و خونریزی را محکوم میکند و سلاطین و حکمرانان را عدل و داد فرا میخواند .

شاعر در صحبت ۱۳ «تحفه الاحرار» در برابر بیداد گری به پامیخرد و فریاد برمی آورد .

بیوه و مرغ سر خوانست مقم

از حرم بیوه و باغ یقیم

باز ترامیر شکاران بفن

طعمه از جوژه هر پیرزن

بازگی خاص ترا هر پسرین

گاه وجو از توبره خوشه چین

در «خرودنامه اسکندری» تمثال سلطان عا دل رامی آفرینده و ایدال خود را در وجود او تشبیل مینماید سکندر از طرف مردم به فرما تراوی بی پذیرفته میشود او تحت پرورش فیلسوف بزرگ ارسطو بکمال میرسد و انسانی دانشمند و با معرفت بازمی آید و عالیترین فضیلتش اینست که پیوسته منافع هر و برادر نظر دارد

از: ش شاه محمودف

ولو بزبان خودش بیا نجا مد .

سکندر زبان خود و سود خلق

همیخواست از پسر سپود خلق

مردم بیاس همین فضیلتش اورا به فرمانروایی برمی گزینند .

هنگامیکه شاعر درباره لشکر کشی اسکندر

برسا فان چین قلمبر سایی میکند ، بدون آنکه

سخنه های خونین جنگ و بیکار را تو صیف

نماید . فقط بازگر مثالی دایر به نکوشش

جنگهای میاهانه اکتفا میکند مثلا اسکندر

پس از تصرف تمام سر زمین شرق ، سر

زمین چین را مورد تهدید قرار میدهد خاقان

چین تحفه ای به اسکندر می فرستد تحفه

عبارتست از یک کزیک ، یک غلام ، یکد ست

سرو پاو یک مرغ بریال . اسکندر از ناچیزی

تحفه به شکفت اندر میشود درین مو قع

مسا حیان دانشمند هدف خاقان را از ارسال

این تحفه توضیح مینماید . برای هر کسی

یک زن ، یک خدمتگذار «غلام» ، هر سال

یکدست سرویا و وزانه یک خوان طعام یک

مرغ کافی است در صورتیکه چنین است ،

پس چرا باسرا انداختن جنگ و ستیز

سرزمین دیگران را و ایران ساخت و دلها ی تان

را شکست . اسکندر با شنیدن این سخنان

از جنگ منصرف میگردد و از آنجا بر میگردد .

در پایان این بخش ، شاعر از زبان تمثال

اسکندر تمام فرمانروایان را مخاطب مینماید

چنان زی که گر باشند شرق جای

گنبدت طلب اهل غرب از خدای

نه ز انسان که دوری شوی جایگیر

به نفر پست از مردم خیزد لغیر

جامی ، شاعری صلحدوست بو او نه فقط

در استا نها ، بلکه در چاهه ها قطعاً ت ، و

دیگر آثار خویش نیز مبلغ این فکر است

که هرگونه خصومتی باید از طریق صلح

و مسالمت بر طرف ساخته شود .

جامی در خردمانه اسکندری « نظریه سوسیال

لیزم تخیلی نظامی را به جلو میراند .

بالاخره سکندر به شهری میرسد و در آن شهر ،

نه زایشان توانگر کسی ، نه فقیر

برایشان نه سلطان کسی ، نه امیر

برابر بهم قسمت مال شان

موافق بهم صورت حال شان

آنها فقر و گرسنگی ، جنگ و خونریزی را

نمیشناسند هر کدام در خانه ای بدون

فقر و در میزند البته جامی تاکید نمیکند که

نمونه تخیلی مذکور شکل جامعه میباشد و از

همین نقطه نظر نمیتواند این اندیشه را بسویه

نظامی بالا ببرد . وی ا برکنس داستان

نظامی

اسکندر و نقش موثر آن در شرق ص ۱۱۱ و در این حکایه نظامی در مورد جامعه تخیلی مذکور نشانه جرئت و شهامت شاعر است ۰۰۰ هر آنگه ابیات پر جاذبه فوق را میخواند ، بر اختیار آرزو و امید در دلش موج میزند . . . تمثیل چنین ابدالی توسط جامی در عصر یکس میز نیست ، مظهر شجاعت بزرگی بشمار میرود .

با تمام اینها عبدالرحمن جامی نیز پسان سایر اندیشمندان بزرگ شرق پراه واقعی تامین سعادت مردم بی نبرد آرزو های او در مورد سلاطین دادگر با واقعیت های زندگی متعین نبود و یکی بعد دیگر فرو میریخت یکمدر زیاد اندیشمند آن چه در شرق وجه در غرب که نمیتوانستند به راه خروج از ظلمات قرون وسطی پی ببرند توصیه مینمودند که باید انسان به ناتوانی خویش در برابر نیروهای طبیعی و اجتماعی اعتراف کند و در مقابل سر نوشت سر تسلیم نهاده فقط در چنین صورتی ممکن است آرامش روحی برای انسان دست دهنده و این امر را موفقیتی بزرگ می پنداشتند جامی نیز از همین راه رفت ، (ش.ش « زندگی و ایجاد عبدالرحمن جامی» ج ۱ ت ۱۹۶۳).

جامی در اواخر داستان «یوسف و زلیخا» این پندار را که این جهان گذر است ، به هیچکس وفاندارد و هیچکس از آن خوبی ندیده است چنین افاده مینماید .

به گیتی در نشان خرمی نیست

و گر باشد نصیب آدمی نیست

دل از اندیشه شادی نمی کن

دماغ از فکر آزادی نمی کن

به داغ زمرادی شاد میباشد

به غل بندگی آزاد میباشد

بدون تردید این شعر باز تابی است از شرایط دشوار زندگی آنروزی اهالی خراسان حافظ علم بغاوت بلند میکند فلکتر سقسی شکانه و طرح نودر می اندازد ، و غیام فریاد برمی آورد که اگر پر فلک دست میداشتم انرا از میان برمیداشتم و بجای آن فلکی دیگر مینساختم ۰۰۰ ، اما جامی باین نتیجه میرسد که باید خویشتن را بدست سر نوشت سپرد و با زنجیر بندگی نیز خویشتن را آزاد حس نمود . هر جنسه سیف هو ما نسیم شاعر است جهان بینی مثالی او عاملی بود که او را از صعود بر قله هومانیسیم رزمند و پیکر باز داشت .

(اتمام)

ترجمه بشر کبیر سراج

جنگ دوم

جهانی

آخرین قسمت

معماری که باروحيه عصر هم آ هنگ است -
 آنچه زيبايي هاي قديم خود را دو باره تجلی
 سمی گردیده تاجاده ها و میدان ها و تمام شهر
 پدید خواستی های خویش را ب معرض تطبیق
 بدهند و همین انسان است که با عزم زلزله
 قرار میدهد.

قدر مسلم اینکه علایم جنگ از اروپا و -
 کشور های سایر قاره ها بتدریج رخت
 بر بسته و روزی خواهد رسید که مردم خواهند
 گفت مرکز جنگی بوقوع نه پیوسته
 است.

آنچه برفوق گفتیم البته يك رخ چهره
 مادی اثرات بعد از جنگ است و در واقع
 جنگ هنوز ادامه دارد بسا هنوز
 بین قایل ها با عصای زیر بغلی دیده میشوند.
 فقر و فاقه و امراض و آفات بسانانی های که در
 ممالک انکشاف نیافته موجود است مجادله هر
 چند و مدار و مستحکم تمام بشریت را بپس
 میناید دوستی و یگانگی متقاضی می باشد.

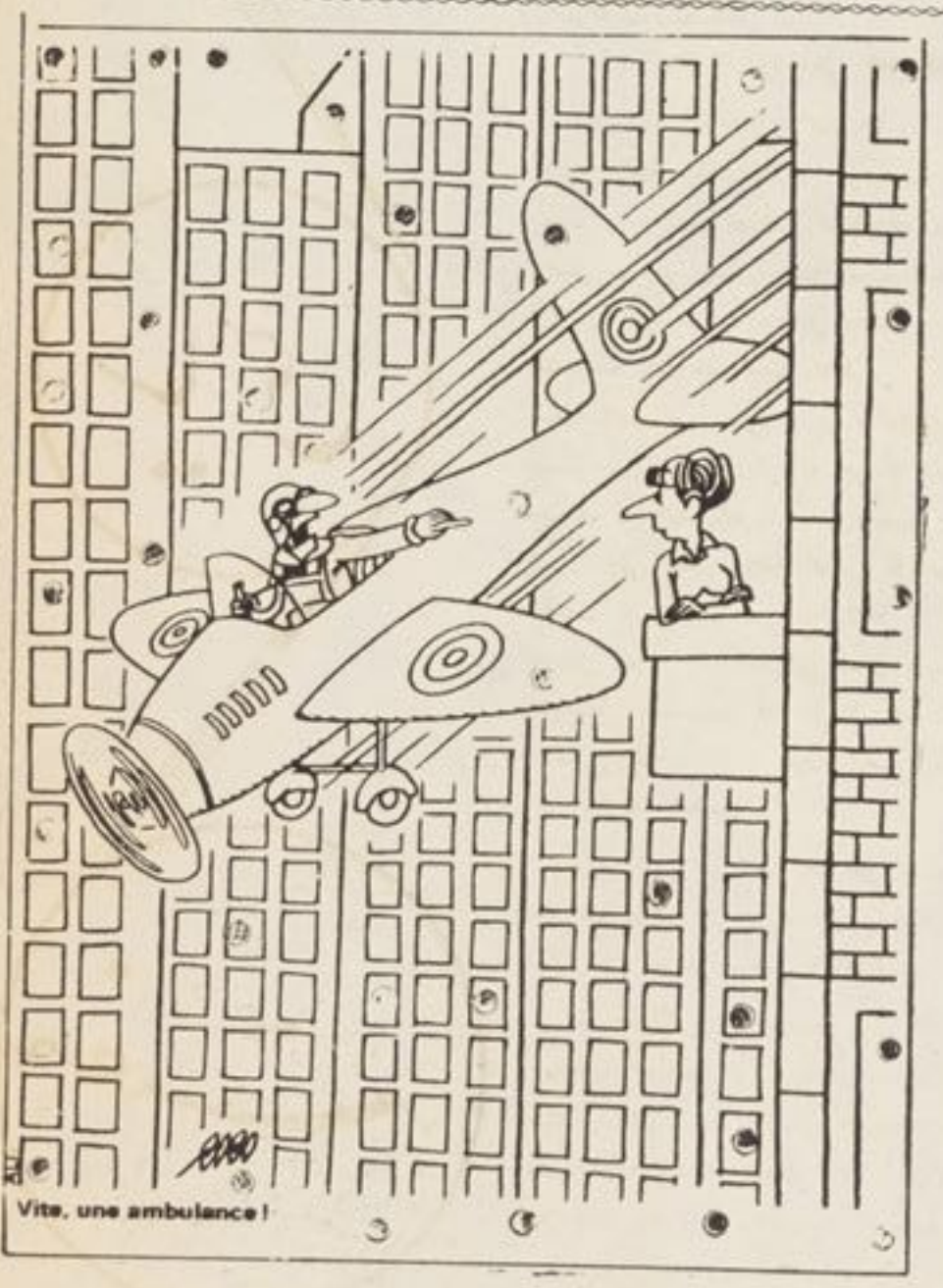
خلاصه با وجودیکه از ختم جنگ سی سال
 گذشته و يك مدت نسبتا طولانی محسوب می
 شود ما نباید فلاکت ها و بلیات ناشی از
 جنگ و در سپای راکه در آن آموخته ایم فراموش
 کنیم زیرا سپای راکه کشور ها و ملل ستمدیده
 جهان در بدل جنگ دوم پرداخته اند خیلی
 عظیم و سترگ است .

۹۸... اتحادیه اقتصادی و ۱۸۷۶ ایستگاه
 بار اندازی محترق و منبهم گردید ۶۵ هزار
 کیلومتر خط آهن منقرض شد ۱۶... لکوه توفیق
 (ماشینی که او کوا نهای ریل را کش میکند)
 و ۴۲۸... واگون را شایع و یاباه المان نقل
 دادند خسارات لوازم او لیه به ارزش ۲۶ -
 بلین روبل بالغ می شود .

در بر تابه توسط بمباردمان طیارات دو -
 ملیون خانه و عمارات مختلفه و از کون گردید
 و خساراتیکه به سایر کشور های اروپا از همین
 درک وارد شده چنان بیحد و حضراست که در
 حساب نمی گنجد.

در المان به اثر بمباردمان متحدین در قرب
 و جوار مراکز نظامی یک و نیم ملیون خانه
 تخریب شد و قراریکه بعد از جنگ محاسبه
 شده و نیم ملیون آلمانی بی سر پناه و
 آواره گردیده بود.

اینک سی سال تمام از جنگی که دنیا نظیر
 آن را ندیده بود طی شده است ملل اروپا با مسمی
 دوامدار در هر ماه و سال آثار منحوس جنگ را
 از قیافه ماتم دیده قاره خویش می زدایند و در
 زیر خرابه های دیروزی ، آبادی های جدید
 بر اثر جهان امروز و فردای مابه شکل دهات و
 شهر ها فابریکه و موسسات عام المنفعه
 (دنیای مرده) یعنی از خاک گوده ها و فلزات بی
 مصرف و سنگ و خشت ها و بتو نهای درهم
 ریخته برای زندگی نوین با طراح يك سبک -



زن- او مرد که فکر ته بگی خانه اس بامیدان طیاره؟
 بیلتوای حساب پسان تصفیه می شود، حالی زودتر يك امبولانس دست و پاگو !!

گاستند.
 اولین کوشش المان در پیکار های داخلی
 اسپانیا بمنظور آز مایش سلاح های تخریبی
 باعث گردید که شهر ها و دهات متعددی در آن
 کشور بیرحمانه طعمه بمباردمان هوا وز مین
 واقع شود که ویرانی شهر (کیو رینیکا) نمونه
 مسلم است.

سیس توبت وار شو رسید و با توسعه جنگ
 باز معمور دیگر مانند (روتدام، ریمس، -
 کامره، دنسک و آراسی و غیره... و غیره
 آماج بمبها قرار گرفته ویران شدند،
 تهاجمات سفاکانه بر بالای باشندگان
 غیر نظامی (لندن، کاونتری، بلگراد، منسک،
 لیتگراد، او دیسیا و سنا لیتگراد و باقی
 شهر های پولند و کشور های هالند، انگلستان
 فرانسه و ایجاد شوروی که منجر به قربانی
 مدیونیا انسان بیگناه گردید نمره اش اینک:
 به اسس حساب متخصصان ماهر در تاریخ
 دنیا برای بار اول تعداد تلف شدگان غیر
 نظامی (۲۸ ملیون) بر تعداد هلاک شدگان نظامیان
 که (۲۷ ملیون) نفر است افزونی گرفته است.

در جنگ دوم سه برابر بیشتر از جنگ اول در
 محازات مختلفه سربازان و سرتلف شد ه ایعات
 بشری اهالی ملکی پنجاه دفعه زیاده تر از جنگ
 اول بود.

اشغالگران نازی باین اعتنا بی تمام
 تا توانستند مردم صلح طلب و اشخاصی که
 مخالف ایدیا لوزی غیر انسانی آنها بودند به
 شمول روشنفکران و دانشمندان به هلاکت
 رسانیدند و همچنین اسیران محاربه و پاک شدند
 و از گرسنگی و تحمل کارشاقه بحالتی بدتر
 امریک در آورند اتحاد شوروی در جنگ
 ۲۰ ملیون نفر از دست داد که مناصف آن -
 اسیران و اهالی غیر نظامی بودند و اغلب این
 فجایع در مناطق تحت تصرف المان و در اردوگاه
 های مرگ صورت گرفته است .

به اثر غارتگری و تخریبات و آتش سوزی
 های عمومی در اتحاد شوروی ۱۷۱ شهر و
 کانون کارگران ، متجاوز از ۷۰۰۰۰ قریه
 و ۳۲۰۰۰۰ و سه صد و سیصد و سی و سه
 هزار و سیصد و سی و سه نفر را زیر پا

حساب يك مقابل دونفر میباشد با هم داخل
 جنگ شدند (نظر به جنگ اول بین المللی
 مضاعف آن است).

و سه ربع نفوس باقیمانده گیتی به نوعی
 از جنگ متأثر شدند بصورت عمومی درجهل
 کشور مربوط قاره های اروپا آسیا و آفریقا
 پیکار های خونین رخ داده است.

بقره سنجش های تقریبی و نزدیک به تعیین
 مصارف مجموعی جنگ دوم برای کشور های
 اشتراک کننده ۱۵۰۰ ملیارد دالر تمام شده
 است این مخارج منهای ویرانی ها و زانیهای
 مادی دیگر میباشد .

هزینه ویا خرج جنگ برای اضلاع متحده
 امریکا ۲۱۸ ملیارد و برای برتانیه ۳۰۰ ملیارد
 دالر ارزیابی شده است و مصارف کشورهای
 محور (المان، ایتالیای و جاپان) ۴۲۰ ملیارد
 دالر بالغ گردیده است .

در اثر جنگ او ضاع نور مال اقتصادی و
 تولیدات صنایع مورد احتیاج عامه بکلی فلج
 گردید. زیرا ۱۱۰ ملیون نفر مرد جوان و نیرومند
 با هم مشغول پیکار بودند متبانی که اغلب پیران
 و زنان و جوانان نوبالغ و نارس بودند آنها نیز
 بعضی پیشبرد جنگ کار میکردند و تولیدات
 آنها نیز بمنظور هر چه مد هش تر ساختن آتش
 جنگ بود.

در مرور جنگ دوم تنها از طرف امریکا،
 برتانیه، المان و اتحاد شوروی جمعاً
 ۶۵۳۰۰۰ طیاره و ۲۸۷۰۰۰ تانک و یک ملیون و
 چهل و یک هزار انواع توپ ها ساخته
 شد.

قدرت آتشیاری و قابلیت تخریبی تمام
 سلاح هانظر به سابق چندین چند افزایش
 یافت و هولوای جنگ نه فقط بشر را در میدان های
 بردگام مرگ کنساید بلکه مدیونیا مردم غیر
 نظامی و بیگناه رابه شمول زنان ، کودکان و
 سالخوردهگان بلا استثنا به هلاکت رسانید.

المان نازی وهم پیمانان اوچه انشای
 پیشرفت و چه هنگام عقب نشینی از قواعد
 ویرانسیب های بین المللی چشم پوشیده و همه
 فرار داد های حقوق انسانی را زیر پا

نه جنگ نه صلح

هم جنگ و هم صلح

بقلم جوینده

طرفداران اسرائیل در سنا امریکا توجه دولت فورد و جهان را به حمایت از اسرائیل جلب کردند چنانچه در نامه که با امضاء ۷۶ عضو سنا طرفدار اسرائیل به دولت امریکا صادر شده است از دولت تقاضا کرده اند که با اسرائیل هرگونه کمک و حمایت نظامی کند و بفروس اسلحه و مهمات با اسرائیل بپردازد.

سائلز بورک :

در حالیکه اوضاع در لبنان مغشوش است و بحران تصادمات داخلی از ناحیه بیره داری اسرائیل قابل توجه میبندد، در مصر و سایر کشورهای عربی همه گونه احتیاط های لازم از امکان بستن تصادم موجود است انتظار میرود که ملاقات دوازده سادات و فورد در سالز بورک که عنقریب صورت خواهد گرفت تاحدی راه را برای حل مسایل شرق میانه باز کند.

ابایان که از شخصیت های متنفذ اسرائیل است از تخلیه اراضی عربی اشغالی از طرف اسرائیل در بدل زندگی در صلح در شرق میانه صحبت کرد این خود نمودار آنست که موقف اسرائیل بعد از شکست مساعی کیسنجر نرم تر میشود.

دول عربی نیز از مساعی مجدد امریکا در حل مساله شرق میانه سخن میزند، ملک خالد پادشاه عربستان سعودی طی مصاحبه با نامه نگار واشنگتن پوست گفته است که عرب باردیگر بجنگ متوسل نخواهد شد مگر آنکه متقاعد شود که امریکا از تلاش برای استغراق صلح در شرق میانه صرف نظر کرده است.

ملک خالد افزود که عربستان سعودی در مقابل تخلیه همه سرزمین های عرب که در سال ۱۹۶۷ از طرف اسرائیل اشغال شده و ایجاد یک دولت فلسطین حاضر است حق موجودیت اسرائیل را برسمت بشناسد.

این موقف عربستان سعودی که از دشمنان سرسخت اسرائیل میباشد برای اسرائیل چیزیست که قبل از جنگ با عرب شدیداً آنرا آرزو میکرد و بنابراین بر آوردن این آرزویگانه نقطه پنداشته میشود که بتوان عرب و اسرائیل را بدور آن جمع کرد.

خوف و رجاء:

اکنون شرق میانه در حالت نه صلح و نه جنگ بسر می برد کشور های عرب که شدیدا آرزو مند انکشاف و ترمیم خرابی های قرن ها استعمار اجنبی و ۲۰ سال جنگ هستند بشدت صلح می خواهند ولی همانطوریکه در حالت صلح و نه جنگ قرار دارند ظاهراً خود را در یک صلح موقتی می بینند که برای یک صلح دائمی باید به آمادگی های مطلق جنگی بپردازند و هر ساعت و هر آن منتظر فرا رسیدن دقایقی باشند که آتش سوزان یک جنگ خانه ویرانکننده دیگر مشتعل شود، اگر مساعی دول بزرگ بجایی نرسد چنین روزی را در تابستان امسال انتظار باید برد که صدای انفجار بم و تحریم نفتی و مداخلات نظامی از هر طرف جهان را در برابر یک حادثه خطرناک ربع جارم قرن ۲۰ قرار میدهد.

مداخله نظامی امریکا در صورت تحریم نفتی مجدد کشورهای عربی در شرق میانه و اشغال جاهای نفت سخن زد.

سیاست مذاکره و تهدید که اکنون امریکا پیش گرفته است باز هم بیش از یک مانور سیاسی نیست زیرا بزرگترین سلاحی که امروز عربها در دست دارند نفت است این سلاح نشانی فاطح خود را در جنگ ۱۹۷۳ نشان داد، بنابراین تهدید استعمال سلاح نفت بمنظور آماده ساختن زمینه مذاکره مورد احتیاج است و هم یکنوع ابراه زمه قبلسی در صورتی می باشد که چنین اقدامی ضرورت افند.

اندیشه اسرائیل :

دول غربی از تجارب ۲۰ سال جنگ پوره آموخته اند، که برای مقابله با وضع موجود از نظر تسلیحات آمادگی بیشتر داشته باشند.

بنابراین عموم دول عربی هر چه بیشتر خود را بسلاح مدرن تجهیز میکنند، فرار داد نظامی اخیر که بین لیبیا و اتحاد شوروی عقد شد و امکانات تهیه اسلحه ساخت شوروی برای لبنان یک قدم دیگر است برای تجهیز جهان عرب به سلاح عصری، فراغت خاطر عراق از ناحیه کردان و هم اهنگی نظامی سوریه واردن و موضوع تشکیل قوماندانی مشترک سوریه و موسسه آزادی بخش ملی فلسطین و مساعی خاص سادات برای تجهیز بیشتر نظامی اندیشه های سرکج کن برای اسرائیل ایجاد میکنند، در عین زمان خود ناری امریکا از دادن اسلحه با اسرائیل در اثر نارضایتی از عدم همکاری اسرائیل برای موفقت مساعی کیسنجر از طریق سیاست گام بگام همه براندیشه های اسرائیل افزوده است ولو که اظهارات مقامات امریکایی مبنی بر اینکه اسرائیل را تنها نخواهند گذاشت، امیدواری های رادر اسرائیل ایجاد میکند.

ماه جوزا

قبل از عقد قرار داد تهدید هوای محافظ صلح ملل متحد بین سوریه و اسرائیل اندیشه بزرگ اسرائیل از رسیدن روزی بود که قرارداد سوریه و اسرائیل در همین ماه بسر برسد و مجدداً موافقه برای دوام وجود این قسواء صورت نگیرد.

اما اکنون که اسرائیل از این ناحیه فراغت خاطری حاصل کرده است از رسیدن روز جوزا بشدت نگران دارد زیرا در این روز مصر بصورت یک جانبه گانال سویژ را افتتاح میکند هرگونه عکس العمل اسرائیل باین مناسبت اسرائیل را در برابر حقایقی قرار میدهد که از دیدن آن شدیداً هراس دارد.

از اینجاست دوستان اسرائیل بر ای پشتیبانی این گروه متجاوز و برای تهدید مقامات جهانی و عربی، از طریق نگار انداختن

شرق میانه یک دوره پیچیده و دشوار را میگذراند، هر دو طرف متخاصم یعنی عرب و اسرائیل بیش از هر وقت دیگر به صلح احساس ضرورت میکنند، اما هر دو طرف شدیداً نگرانی دارند و برای جنگ آمادگی میگیرند.

سوال شرق میانه سوال جهان است، جهان که بشدت از حوادث شرقیانه مخصوصاً بعد از جنگ چارم عرب و اسرائیل و سیاست نفتی ممالک عربی شدیداً لطمه دید اکنون میدانند که جنگ پنجم عرب و اسرائیل چه عواقب وخیمی در این منطقه دنیا و در جهان بوجود خواهد آورد.

ناگامی سیاست گام بگام کیسنجر تنها ناگامی کیسنجر و امریکا نبود بلکه دشواری های را ایجاد کرده آرزو هایی همه کسانی را که بضرورت صلح در شرق میانه متوجه هستند بیاس مبدل نمود.

کنفرانس ژنیو که آخرین راه برای حل قضیه شرق میانه پنداشته می شود نیز اشق روشنی ندارد زیرا هنوز شرایط مساعد نشده است که بتوان طرفین را با رو حیه صلح جویی در این کنفرانس جمع کرد و کنفرانس را به وقت رسانید.

تجدید مساعی امریکا:

بعد از پایان ماجرای کمبودیا و پتتم چنین تصور میشد که امریکا دیگر موقعیت خود را بعین یک قدرت جهانی که بخواهد در حل و فصل مسایل جهانی نقش عمده داشته باشد از دست داده است، مسایل داخلی امریکا مخصوصاً با مداخله جدی کانگرس در مسایل جهان که در مورد خود داری از کمک به ویستام بیشتر تبارز کرد دیگر به امریکا فرصت نخواهد داد تا در امور جهانی سهم موثر بگیرد، ولی بعد از واقعه کشتی مایا کوپز که حکومت امریکا نتوانست یک اقدام فاطح متوسل شود، یک بار دیگر صدای فورد و کیسنجر بلند شد که امریکا بعین یک قدرت بزرگ دوستان خود و متعبدین خود را تنها نخواهد گذاشت.

همراه باین جریانات خبرهای شنیده شد که امریکا یکبار دیگر در راه حل و فصل مسایل شرق میانه صرف مساعی خواهد کرد.

مذاکره و تهدید:

ملاقات کیسنجر و گرومکو در وین باز هم زمینه را برای تبادل نظر دو قدرت بزرگ در شرق میانه مساعد ساخت و در پایان این ملاقات و مذاکرات گفته شد که شوروی و امریکا باین تفاهم رسیده اند تا امریکا یکبار دیگر برای حل مسایل شرق میانه یا لا اقل فراهم ساختن زمینه نزدیکی دو طرف متخاصم صرف مساعی کند.

در حالیکه این مساعی جریان داشت شلی سنجر وزیر دفاع امریکا یکبار دیگر

وقایع

مهم

سیاسی

مفید

آخرین سوار

منظومه مشیوایی از استاد خلیلی پیرامون صحنه‌ای از کار
زار گندم که در آن دلاوران افغان آخرین نیروی استعمار
را نابود کردند .

ابر آشفته ارغند سیاه گشت از قله شمشاد بلند
شام یک پرده تاریک مخوف بسرا پای سپین غر افکند

باد با طره آشفته موج مست می آمد و بازی میکرد
گاه بر کیسوی سرو آزاد بی چپته دست درازی میکرد
دورتر رود غریبونده مست تندو موج و خروشان و کبود
چون سپاهی همه تن جوشن پوش

پیش می آمد و میخورد سرود
ظلمت آهسته در آغوش کشید

«سپیل» فرمود که تا قفل نهند
در آن قلعه بولادین را

ناگهان در پی آن شام سیاه
ناله ای از دل صحرای خاست

«سپیل» زان ناله جانکاه حزین
چون سپیدی شده از جابر خاست

دید کرد و سوار پیداست
لرز لرزان چو یکی سایه بر آب
گاه میافتد و گه میخیزد

دست رفته ز عنان پا زرکاب
بر سر اسب «برائیدن» بود

خسته وزار و نجیف و رنجور
شبیخ بی روح وی اندر ظلمات

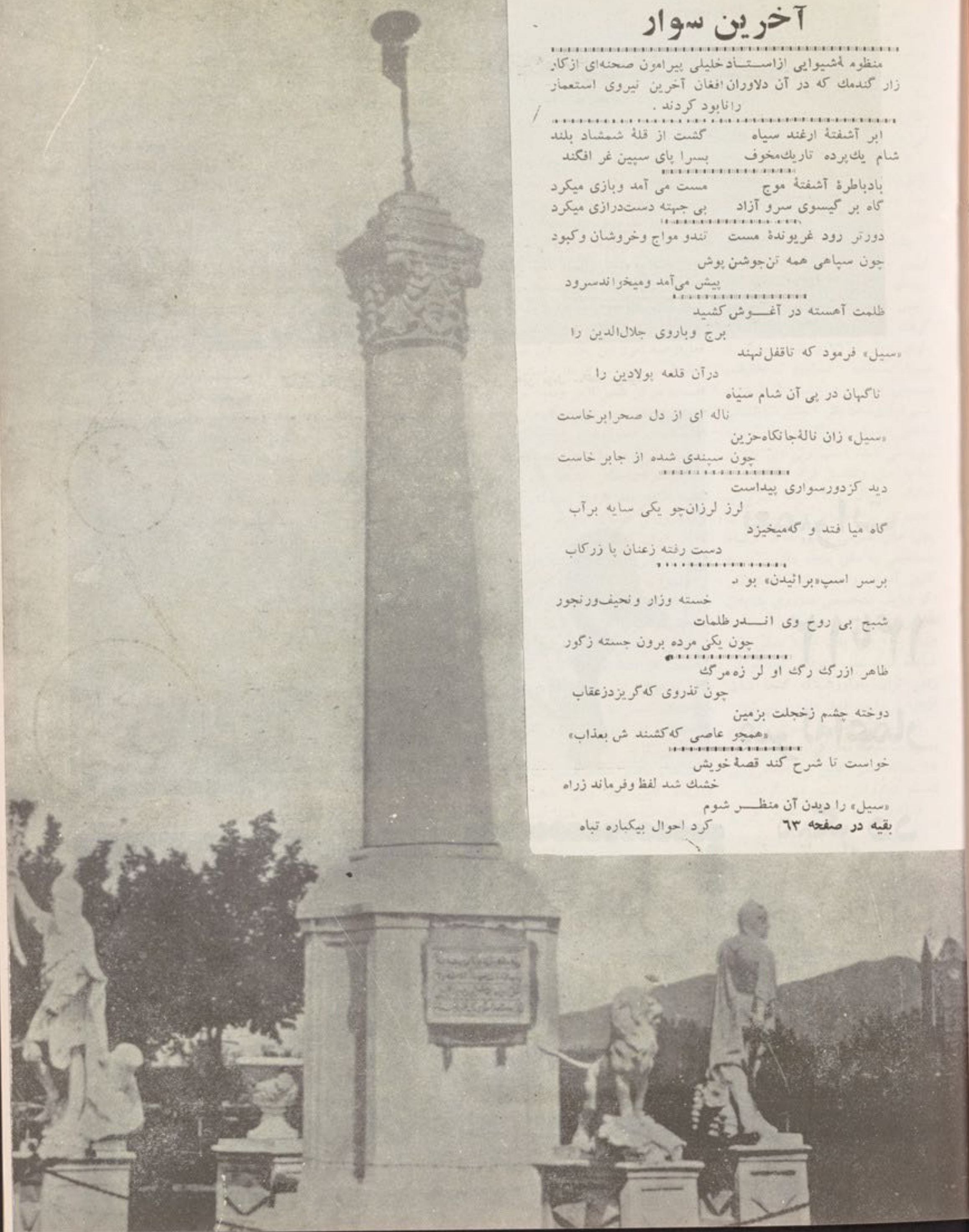
چون یکی مرده برون جسته زگور
ظاهر از رنگ رگ او لرزه مرگ

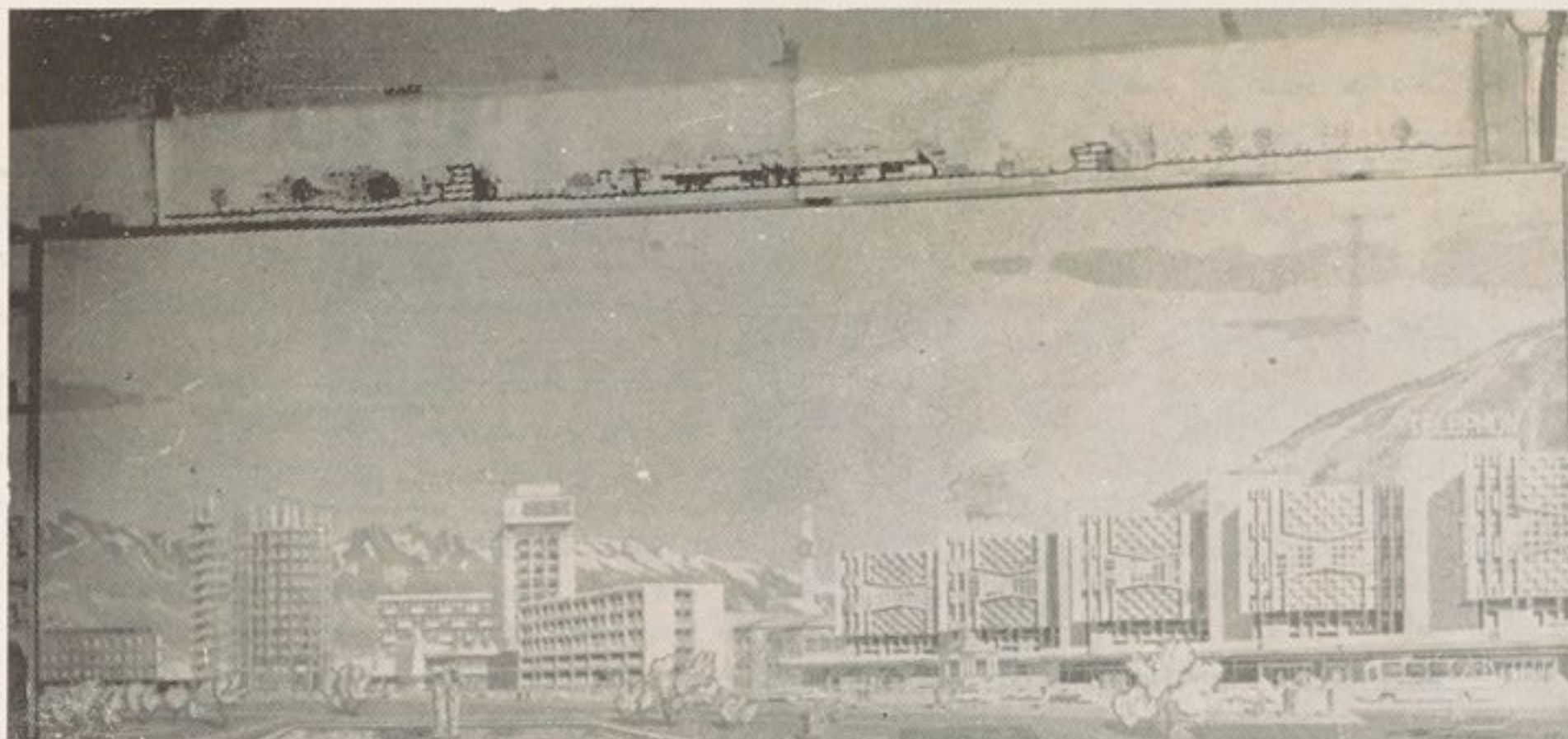
چون تدروی که گریزد ز عقاب
دوخته چشم ز خجلت بزمین

«همچو عاصی که کشندش بعباد»
خواست تا شرح کند قصه خویش

خسک شد لفظ و فرماند ز راه
«سپیل» را دیدن آن منظر شوم

کرد احوال بیکباره تباه
بقیه در صفحه ۶۳





عمارات شامل پلان ۲۵ ساله عمرانی شهر کابل با این مودل ساخته می‌شود

تعمیرات

۱۲ تا ۱۴

منزله‌اعمار



نقشه شهر کابل به مهندسين توضیح می‌شود

میگردد

حوضهای آب
بازی و میدان
های سپورت در
بام مغازه‌ها

در شهر کابل



اینان باساس نقشه اصلی محل احداث
جاده ها و اعمار اپارتمانها و منازل را تعیین
می نمایند.

مینه در نظر گرفته شده است که البته این اقدام باسر مایه گذاری نسبتاً ناچیز ممکن گردیده مفاد و امر پیشتر از آن متصور خواهد بود، آنوقت است که دریای کابل از حال خشکی برآمده دایم از آب که دارای او صاف صحتی باشد مملو خواهد بود و در و آن وقت است که این اقدام در زیبا یسی شهر کابل و در گوارایی اقلیم شهر کابل بالا خره در نظافت شهر کابل رول بارز و عمده رابازی خواهد کرد همچنان با تطبیق این پلان در نظراست وسعت ساحات سرسبز در شهر نیز گسترش داده شود و در پهلو ی این اقدامات شهر سا ختمان مبرز های عالمنفعه در ۱۳ ناحیه شهر کابل و روی کار آوردن سیستم واحد آبیاری و فراهم آوردن سیستم مکملی کالنا لیزا سیون به گمان غالب و یقین کامل سیمای پایتخت ما را بیکی از شهر های زیبا و مدرن تغییر خواهد داد.

درباره تطبیق نقشه های مدرنی که تا چند سال آینده تطبیق آن بقیه در صفحه ۵۱

شهر کابل را مطالعه و بررسی می نمایند در این نقشه های تفصیلی خصوصیات تعمیرات در نقاط مختلف شهر و نواحی کابل پلان گذاری مراکز عمومی کلتوری، تجار تسی، صنعتی و دولتی و راه های و بعضی نقاط تفریحی و استراحتی شهر و پارکها و سایر سا ختمان های انجنیری تعیین می شود.

ناگفته نماند که طرح پلان تفصیلی دونا حیه شهر کابل یعنی خیر خانه مینه و رحمن مینه نیز جزء این پلان می باشد.

از کفیل ریاست کار و سا ختمان پرسیدم در قسمت دریای کابل که فعلا جز کثافت دانی از آن کدام کاری گرفته نمی شود در پلان فعلی در راه بهبود وضع آن چه تجویزی گرفته شده است می گوید:

راجع به معضله دریای کابل باید گفت که تجدید سا ختمان دیوار های استنادی دریای کابل و فراهم آوردن پلچکها و پل های عمومی و نیز سا ختمان چندین بند که در وهله اول بین ساحه باغ وحش و نادرشاه

جدی سال ۱۳۵۳ بنا بر موا فقست دولتین افغانستان و اتحاد جما هیر شوروی يك هیت انجنیران شوروی بخاطر عملی نمودن پلان ۲۵ ساله شهر کابل به افغانستان آمدند و به ترتیب سومین یعنی مهمترین مرحله پلان عمومی شهر کابل آغاز نمودند و البته این راهم ناگفته نباید بگذاریم که انجنیران و مهند سین بنار والی نیز در تطبیق این پلان دوش بدوش متخصصین شوروی اجراه و طیفه می کنند و برای انجام این کار در وهله اول اصلاح و اجرا نمودن پلان و نیز کنترل آن از کار های سا ختمانی شهر کابل از طرف مقامات صالحه به بنار والی کابل سپرده شده ولی قبل از همه امور این پلان، پلان عمومی خطوط سرحدی سرك ها و تعمیرات قسمت مرکز شهر کابل و بعدا نواحی حصص دیگر شهر تحت کار گرفته شده است که روی طرح این پلان تماما حدود، سركها و جاده ها و میدان های شهر بصورت قطعی نشان داده شده است البته بعد از این سیستم نو ترانسپورتی شهری به وجود می آید که می توان گفت مسیر و عرض سرك های ترانزیتی شهری نظربه ازدیاد ترانسپورت و شبکه بس های برقی و هم از نگاه سرك های بین المللی سنجش و تعیین گردیده است.

بناغلی عبدالرحمن رحیمی کفیل ریاست کار سا ختمان کابل بنار والی در جواب این سوال که در امور ساختمان تعمیرات و دیگر موضوعات ساختمانی چه اقدامات صورت گرفته است می گوید:

در حال حاضر متخصصین جوان و ورزیده کابل بنار والی بامشوره انجنیران شوروی پلان های تفصیلی

خبر نگار ما ضمن مصاحبه با مهندس عبد الرحمن رحیمی کفیل ریاست کار و سا ختمان کابل بنار والی تازه ترین معلوما ت پلان ۲۵ ساله شهر کابل را جهت مزید اطلاع خوانندگان این نامه تقدیم می دارد.

از کفیل ریاست کار و سا ختمان کابل بنار والی پرسیدم معلوما ت بدیدید اسما سا طرح و پلان ۲۵ ساله شهر کابل چه وقت آغاز گردید می گوید:

پلان ۲۵ ساله شهر کابل برای اولین بار یازده سال قبل از امروز در زمان صدارت بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم صورت گرفت که روی این اقدام برای اولین بار در سال ۱۹۶۴ در شهر مسکو از جانب استیتوت تحقیقات عملی طرح و یسی ریزی شهر سازی تحت نظر انجنیر ساختمانی بناغلی لسیکو اریکوف مطالعه و بررسی شده است ولی این پلان در ساحه عمل و تطبیق قرار نگر فست تا آنکه در سال ۱۹۷۰ يك گروپ انجنیران سا ختمانی از استیتوت پلان های عمومی شهر ها که ارتباط مستقیمی به ملل متحد داشت به کابل آمدند و تحت نظر انجنیر اگو لیایف متخصص شوروی يك پلان عمومی دیگر را بوجود آوردند، اما اینکه چرا این پلان جنبه عملی پوشانده نشد علل و عوامل گوناگونی را می توان یادآور شد که گنجا نیدن آن در این راپور فعلا مقدور نیست.

از بناغلی رحیمی سوال کردم معلوما ت بدهد فعلا برای تطبیق پلان ۲۵ ساله شهر کابل چه اقدامی روی دست بنار والی است می گوید:

در آغاز سال ۱۹۷۵ مطابق برج



فعالیت تنظیفاتی در یکی از جاده های کابل



گوشه ای از مرکز شهر کابل که با تطبیق پلان بیست و پنجماله تغییر شکل خواهد داد

نامه‌های یک چارودان ماندگار است

امیر علیشیر نوایی

فصل چهاردهم

ابر: م. ت. ای بیک
ترجمه: ح. ش.

خلاصه داستان

خبر باز گشت علیشیر نوایی به سمرات و انتصاب او به حیث مهر دار دولت، چون حادثه مهمی انعکاس میکند. اهالی خراسان این تقرر را بغال نیک میگیرند و چشم امید بسوی او میدوزند. جندی بعد میرزا یادگار یکی از سیزادگان تیموری علم بغاوت بلند میکند و با وجود شکست فاحشی که از حسین باقر میخورد، موفق میشود در اثر خیانت برخی از سرکردگان (بیکها)، شیر عسرت را اشغال نماید. حسین باقر پس از مدتی آوارگی در بادغیس و میمنه سر انجام شامگاهی بر هرات هجوم میبرد و بیاری نوایی قدرت از کف برفته، ادو باره بدست می آورد و میرزا یادگار را بقتل میرساند. دوستان سمان سال بر اساس یک فرمان علیشیر نوایی به وظیفه خطیر امارت انتصاب میگردد این اقدام در عین حالیکه حس خصومت و کین توی مغالغان را برمی انگیزد، مورد تایید اهالی عدالت پستد هرات و کافه مردم خراسان قرار میگیرد. رزی بعد از آنکه پیشنهاد عالی نوایی در مورد بهبود امور و رفع نواقص موجود در دستگاه دولت طرف تایید جندی سلطان سرار نمیگیرد، وی ناراضی از کاخ سرای خارج میگردد و نزد شاعر بزرگ عبدالرحمن جامی میروند.

خواهر جان، عزیز دلم، آخر توجه کسار کردی؟ چرا ما را گذاشتی رفتی؟
دلدار دوست محبوب، همراه و همدرد خویش راست در آغوش کشید، های-های گریست. دولت بخت نیز بالای سردختر بیجان نشسته لرزان و اشکری بزان حرف زد: (من شب در این خانه نبودم. حالا که آمدم هر چه اورا صدا زدم. کمترین حرکتی دیده نمیشد. چون نزدیکش آمده تکانش دادم، دیدم اینطور خشکیده است از هرنو سیده، زهر ... مگر نمی بینی که رنگش کبود شده است امرگ بر من، آخر چرا ترا تنها گذاشتم، چرا از رازت بیخبر ماندم! - آه، دولت بخت، طوری حرف میزنی که - کوی از آلام و جراحت دلهای ما اطلاع نداری. مگر آسان است این که آدم از پدر و مادر و زادگاه خویش جدا ماند و در زنجیر محکومیت، عشق و آرزو ها رادردل بکشد و خود به دختری بیرون بزمزده و خزان زده مبدل گردد؟ آخ، گل صتم من، خواهر جانم، دوست عزیز و مهربانم، تو همیشه برای خود مرگ میخواستی، اما چرا این طور ما را تنها گذاشتی دلدار روی خود را بر چهره سرد و کبود دوست خود نهاده میگریست. در یک لحظه خانه از کینزگان پر شد. اشک

در چشم همگان موج میزد، همه میلرزیدند. زیرا حادثه این مرگ، درد و آلام مترکسم در اعماق دل آن بیچاره هارا بایک ضربه ناگهانی پدیدار ساخته بودت

گلچهره بر بی نیز زود آنچایر سید، او اکنون خیلی افسورده و ناانوان شده است. پیر زن باخونسردی دهشتناکی بمرده نگریست. لبانش بر چین گردید چهره اش عبوس شد و بعبق بر گشت با اینکه دختران بدون صدا میگریستند، خطاب بانان گفت:

- بس است، الهی صدای تانرا بغورید ... خدیجه بیگم ناراحت میشوند از اینجا بر آید و دنبال کارهای خود بروید ما خود ترتیب کار را میدهیم و بجایی که خدا فرموده است اورا میبریم و مسیادیم.

کینزگان بعد از آنکه چندین بار از پیر زن نفرین و دشنام شنیدند، ناگزیر بیرون رفتند. هنگام ظهر تابوت گل صتم رابه گورستان انتقال دادند. تمام دوستانش مدت مسه روز دستمال سیاه بر بسته، به سوگواری نشستند. دلدار از مرگ دوست خود بیشتر از دیگران ماتمزه شد. شامگاه هر روز شعع بر می افروخت



و یکنه (سوره) ای را که یاد داشت، خوانده بروح مرحومه می بخشید، چند روزی خواب از چشمانش پرید، فکر و خیالش در اطراف سر - نوشت دوستش میچرخید. غالباً دچار اهمه می شد و «سیاهی» اش بخش میگرد. گاهی تحت تاثیر تصورات رعب انگیز مانند چوب خشک میشد، مرز بین مرگ و زندگی را نزدیک احساس میکرد، اما دو هفته ازین وضع نگذشته بود که ناگهان در یک لحظه غیر منتظره آمد و سوز زندگی در دلش زنده شد ...

روزی دلدار پس از ختم دعوت بزرگ و مجال خدیجه بیگم که ضمن آن بسیار تپیده و خسته شده بود یکه و تنها برای استراحت در اتاق خود می نشست. ناگهان چهره پیرزن فالپین بسان قیافه های رعب آوری که گاهی انسان در خواب می بیند، نظرش را جلب کرد

دلدار تو هستی؟ - پیرزن خم شده چشمان خامو (چسپوک) خود را بسوی او دوخت دلدار بایی پروایی جواب داد:

- بلی، من استم، مگر مرا تازه می بینی؟
یک لحظه بعد پیرزن از در وارد شد و نزد دلدار دوزانو نشست:

- نولا دستت رابده تا فالت را ببینم.
دلدار از مهربانی این پیر زن متعجب ماند، زیرا این زن حبله گر که در برابر هر فال خسود چندین سرو پا از خدیجه بیگم دریافت میداشت کمترین اعتنایی به لابه و زاری کینزگان نشان نمیداد و برای آنها فال نمیدید.

و میگفت (هر کلمه من یک دینار قیمت دارد!) و بدین ترتیب زبان همگان را می بست

دلدار ۲-۳ سال قبل پیراهنی که یکی از خانم های عالی مقام سرای بعنوان تحفه برایش بخشیده بود، توسط او برای خود فال کشوده بود.

دلدار چشمان خود را بشوید و استیاق بسوی او دوخت و بی اختیار دست خود را دراز کرد پیر زن همیشه در موقع فال دیدن، خود را جمع و جور میکرد و چشمان خویش را بسوی طرف دوخته حرف میزد. اما حالا همینکه دست دختر را در دست گرفت، لحظه لبانش از تپسم بازماند پیرزن در حالیکه به اطراف مینگریست باهستگی گفت:

- دخترم، تویار عزیز می داشته ای که در وقت و توانایی نظیر رستم بوده است. او حالا به سان مجنون در جستجوی لیلای خویش درین شهر عظیم آواره میگردد.

دلدار که رنگش پریده بود، پرسید:

- چه میگویی مادر؟

- سوار خطاشو، آیا تو کسی را بنام ارسلا - نکول میشناسی؟

دلدار دست خود را واپس کشید و لرزه ای سراسر بدانش را تکان داد.

پیرزن، آهسته و به صدای پست گفت:

- حواست راجع دار، ترا چه پیش آمده است؟
دلدار باسرا سیمگی گفت:

- سخنانت کاملاً درست است.
پیرزن بالبحه ای اطمینان بخش گفت:
- بلی، من همیشه درست میگویم و مکتبم از تمام اسرار برایم خبر میدهند.
- نخیر مادر، این فال نیست: تو ارسلا نکول را میشناسی:
- آه، آهسته حرف بزن:
پیرزن چشمان خود را کشید.
- ارسلا نکول را کی و در کجا دیدی؟ چه گفت صحبتش چطور است آه، جوان بیچاره دلدار که هر چیز دیگر را فراموش کرده بود خواست پیرزن را در آغوش بکشد.
مگر دیوانه شده ای؟ آیا میدانی در کجا هستی - پیر زن خشم آلود دختر را بشدت از خود دور ساخت.
سپس در بچه را نیمه بسته نموده در مورد اینکه ارسلا نکول چگونه جستجو کنان سراغ او را گرفته و گریه کنان از وی خواهش کرده تا عرض حالش رابه دلدار برساند و اکنون در محله (قدوق باشی) در منزل خاله خویش جات بسر میبرد و مطالبی امثال این، آهسته آهسته سخن گفت.

دلدار با گریه و زاری گفت:

مادر جان، اگر خزان تمام جهان را در اختیار میداشتم از تو دریغ نمیداشتم. دیگر چه گفت؟

شاید مادر کلانم مرده باشد، درباره پدرم چیزی نگفت؟ آیا خط نفرستاد.
خط فرزندم اگر زبان به زندان میکشاند خطزیر جوبه دار میبرد من از دست زندان باین گونه کارها بسیار میترسم .. تجربه مکن قلم ازل عشق شما هر دورا در دفتر های جداگانه نوشته بوده است اینها همه کارهای خداست. منم از دنیا تنها گذاشتم خدا حافظ فرزندم - پیر زن از جابو خاست.

شتاب مکن مادر جان - دلدار دست لاغر او را محکم در دست گرفت - قلب من پر از درد و آلام است. بگذر از این گوشه آن پرده بردارم تا به ارسلا نکول برسانی - دختر زارید.

پیر زن که دستخوش هراس و وهم گردیده بود، بعد از آنکه ما حول خود را از نظر زدندون



مردانید، آ هسته گفت :

بس است ، بس است، من تمام دردهایت را میدانم ، برای اینکه در زندگی کارنوازی انجام داده باشم این تکلیف را بدوش گرفتم زنیارکه نزد کسی زبان باز نکتی و خودفورا از درخارج گردید.

دنیای تخیل و تصورات دلدار که از مرگ و زندگی محبوب خود هیچگونه اطلاعی - نداشت و مطمئن بود که برای ابد از وی جدا شده و تازه میخواست زندگی را بسرای همیشه بدرد گوید ، کاملاً زیر و زبر گردید. بدین سان او بار دوم بزندی چشم گشود. مزده بیرون درست مانند خبری که از آن جهان رسیده باشد، اسرار آمیز جلوه کرد. فالبین کتیب و حریص که مانند (مادرال) نعت انگیز بود، در نظرش چون زنی مقدس بزرگوار مهربان و نجات بخش... مجسم گردید چون نتوانست بر هیجان و تیش قلب خود چیره گردد، سر را بر بالین نهاده در اندیشه فرو رفت: «مهربانم از یاد نبرده است مرا، آیا سعادت برتر از زندگی باوی و تحمل مشکلات در آغوش وی و جو ندارد او در طول این همه سالهای دراز درین شهر ، در کنار من بوده است ، آخ، ای جرخ بیدادگر، ماجرا این همه از هم دوریم؟.. چگونه شده که با این زن آشنا شده .. حالا چه خواهد کرد ؟

حتما با استفاده از تمام وسایل خواهد کوشید تا با من ملاقات کند، اما مبادا از سادگی نتواند درد خود را تحمل کند و با دست زدن بکدام اقدام بر ما جرایبی حیات خود را در خطر افکند». این اندیشه نظیر رودی دهشت انگیز در سراسر و جودش دويد . ناگهان سراسیمه تکان خورد و از جا برخاست.

دختر هر روز قسم پیر زن را انتظار کشید. هر لحظه با کمال بی صبری چشم براه خبر عای نوباتی ماند.

اما نشانی از پیر زن نبود . روز ها مانند سالها بدشواری میگذاشت ... گاش میسی توانست بال و پر بکشد و پرواز کنان نزد یار خود برود : گاهی از مسرت و شادمانی مانند بچه ها میباید گاهی تصورات و عیب انگیز قلبش را تکان میداد.. روز دهم بود که بیرون در حرم بیدار شد . دلدارشاده او را در صحن حویلی استقبال کرد. چون نغرد

اطراف زیاد بود، فالبین را با کتج چشم بسوی درختان اشاره کرد.

اما بیرون لبان خود را به نحو گنایه آمیزی جمع کرده راسا بسرعت طرف کوسک خدیجه بیگم راه پیمود . یاس بر دلدار هجوم آورد، اما کاملاً امید خود را از دست نداد با خود گفت: (پیر زن ازینگونه عادتها بسیار دارد.

شاید ترسیده باشد ..) باید اینکه شاید در گوشه ای باوی رو برو شده حرف بزند. - درواش متر صد ماند. تقریباً بعد از یک ساعت بیرون را از دور مشاهده کرده بسرعت - سوبش رفت ، اما جرات نکرد او را بجای دعوت کند آ هسته پرسید :

مادر جان، آیا او را دیدی چه گفت ؟

بیرون که همانطور راه میرفت، بالچه تندی که چون نشتر بجان می نشست ، جواب داد:

دیدمش تصمیم بدی داشته است .. من عقل خود را از دست نداده ام تا سخنان شمارا بیکدیگر انتقال داده، خود را گرفتار بسلا سازم.

دختر باز هم لابه کنان زارید :

- مادر جان ، تصمیم بد او چه بوده است خدا ترا خیر دهد، بمن بگو:

سایترا نیرس ! از سنگ صدا بر خواهد خاست، اما از من نه فالبین بدون آنکه التفاتی بوی کند، از نزدش دور شد.

حواس دلدار پرت شده ، همانطور چابجا متوقف ماند. باشنیدن صدای عده ای از کنیزکان که از عقبش می آمدند ، حواس خود را جمع کرد و در فکر فرو رفت : (تصمیم بدی ندارد..

بیرون چه میخواست بگوید ؟ آیا ارسلانکول خواسته با من ملاقات کند و با اینکه راجع به نجات دادن من ازین جایگاه باوی حرف زده...

و این مسئله زهره پیر زن را آب ساخته است مگر دیروز از شنیدن نام (خط) نزدیک نبود قالب تپسی کند !)

دلدار از ر هگلزار ارسلانکول بسیار متعجب شد (مبادا با مید رسیدن من در کتج زندان پوسیده شو ! او از پشت فالیبی که از آنجا دور شده بود، بسرعت دويد و آ هسته از عقبش گفت :

مادر جان، اگر او را دیدی برایش بگو که هرگونه تصمیم بدی را از دل بیرون بکشد، و آرام راه برود.

فالبین خندید و سر خود را به علامت قبول آ هسته حرکت داد.

خود دلدار سر از آنروز در صند عملی ساختن (تصمیم بد) بر آمد اندیشه (یامرگ

بارسیدن به یار) بر مغزش مسلط شد. شبها بدون آنکه مزه برهم نهد در باره طریق و نقشه های گوناگون با خود اندیشید .

پس از تاملات دور و دراز بالاخره نزد خود چاره معقولی یافت. اما مدتی بعد ، از آن صرف نظر کرد.

زیرا نقشه ای که آنرا بسیار خوب میسند داشت، هر وقت به دشوار یهای خطرناکی میگردد. بالاخره از تفکر زیاد خسته شده به قرار ی رسید و برای بکار بستن آن تصمیم گرفت.

دلدار که پیچیده در لغاف خود را به خواب زده بود، نیمه های شب سر از لغاف بیرون آورد. دوازده تن کنیز دیگر، همه غرق خواب بودند. صدایی جز خروپف آنان بگوش نمی رسید. در تاریکی لباسهای خود را پوشید.

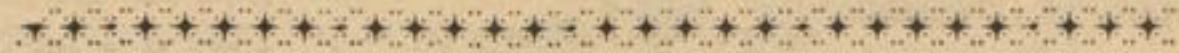
خنجری را که هنگام گستردن بستر زیر بالین گذاشته بود، در دست گرفت. وی ایسن خنجر را پس از ختم یک ضیافت خدیجه بیگم که مردها نیز در آن اشتراک داشتند، در موقع جمع وجود کردن خانه یافته بود .

(ناتمام)



مارگو همینگوی

مودل جدید مطبوعات امریکا



مارگو همینگوی که بیش از بیست سال ندارد و نواسه دختری ارست همینگوی میباشد فقط تا چند ماه قبل بحیث یک دختر بی نام و نشان زندگی میکرد و اکثر اوقات خویش را به صید ماهی در سواحل دریاچه های ایالت ایداهو سپری مینمود. و لی اینک طی چند ماه اخیر زندگی منزوی را رها کرد و حالا در خیابان شماره پنجم نیویارک بسر میبرد و بحیث فوتو مودل به مو فقیتهای چشم گیری نایل آمده است.

بایک متر و هشتاد و سه سانتی بلندی قامت، پشتیمهای مجلات و جراید مصور امریکا را جان تازه ای بخشیده است.

معمولا مجلات به قیافه های دلچسپی نشان میدهند که قامت رسا و استخوانی داشته باشند و مارگو اینهمه مزایا را در خود نهفته دارد و از همین لحاظ سراسر امریکارا به هیجان آورده است. چنانچه حتی جریده محافظه کار تایم مینویسد که مارگو همینگوی بسان طلا زیبا و قشنگ است.

افسانه دختر طلایی بسان افسانه های مخصوص امریکاییها جالب و شنیدنی است. افسانه بدین قرار آغاز میگردد که بود نبود یک دختری بود که با پدر و مادر و دو خواهرش در یک دهکده کوچک بنام کیچوم واقع ایداهو بسر میبردند.



مارگو در سنین جوانی



زیر این درختان ملاقاتها و بر خورد های منا سب صورت میگرفت. حدس مارگو خطا نبود و مدت درازی دور از توجه نماند. زیرا یک مرد موی سیاه همینکه وی از اطاق هتل پا بیرون گذاشت بدنبالش افتاد و همینکه در گوشه باغ نشست نخست یک بوتل شامپاین و بعد دسته گل سرخی جلوش گذاشت و در آخر هم بیقرار خود را در مقدس قرارداد. این جوان ایسرول ویستون - نام داشت و یکتعداد زیاد مستوران های سر پایی امریکا را اداره میکرد. بیش از سی و سه سال از عمرش نمیگذشت در مقام آن افتاد که مارگورا ازان خود بسا زد. ایروول دست دخترک را گرفت و نزد یک آرایشگری برد و با آرایش تازه و مدرن و لباس شیک دستش را در دست شمهزاده فورستن برگ نهاد و نا مبرده دخترک را به ویلملمینا اجنسی مودلهای مجلات نیویارک معرفی کرد.

هر چند نمایندگان اجنسی مارگو را اندکی فر به میشمردند ولی بهر صورت قرار دادی با او بستند. این است که مارگو همینگوی

نام او لینش مارگو واسم خانواده اش همینگوی است و از پهلوی نام جدش ارست همینگوی شهرت جهانی کسب کرده است.

مارگو چگونگی این نام را پیدا کرد؟

شب زفاف را با صرف مشروب فرانسوی بنام شالو تارگو صبح کردند و دختری که بد نیا آمد به نام مارگو منسی گردید.

وقتی هوا رو به گرمی بگذارد مارگو باید پدر و مادر خویش به جنگالهای کیچوم میروند و در زمستانها راه کنهستانات را پیش میگرد و به ورزش سکی میپردازد.

در یکی از روزها مارگو همینگوی برای بازدید یکتن از دو ستان خویش عازم نیویارک شد این دختر دهه سی پوره میدانست که یکدختر هوشیار و فهمیده کجا باید راجل اقامت بیفکند. این است که در هتل مقبول پلازا اطاقی گرفت و هنوز چند لحظه از اقامت وی در هتل نگذشته بود که لباس سفید کتانی بپوشید و در زیر اشجار خرماي هتل به قدم زدن پرداخت. اینرا هم میدانست که در

با یک متر و هشتاد و سه سانتی متر بلندی قد مارگو همینگوی مودل ایدالی جراید امریکا گردید.



اختراع ورفاه

شهر نشینان لندن از یک ناحیه خیلی
عصبی و خیلی ناراضی استند و آن هوای ناسا
مطلوب لندن است زیرا همه روز باید باران و
آسمان ابرآلود و دمه غبار را تحمل کنند.
دمه و غبار برخی روز ها بعدی زیاد میشود
که وسایل نقلیه را فلج می سازد حالا
متخصصین انگلیسی در صدر افتاده اند که
این دمه و غبار را که حتی گاهی ترافیک را روز
های طولانی فلج می گرداند بوسیله یکسار
انداختن (فید و سیستم) رفع نمایند بر
اساس این سیستم معوضه میدان های هوایی
بکثرت تلی را محترق میسازند که از آن
سلول کو چکی افراز میگردد نتیجه که از آن
بدست آمده بهر صورت حایز اهمیت است
اما خانم های شهر لندن نیز از ناحیه دود و غبار
و دمه دچار مشکلات اند و حتی صحت را بخطر
مواجه می نماید، حالا تازه وسله ای جدیدی
اختراع کرده اند این ماسک از پلاستیک
ساخته شده و دارای یک دستگاه کو چک
نصفه هوا است.

دزدان بعد ازین باید محتاط باشند.

چنین می نماید که از مدتیست بین
مخترعین و دزدان مسابقه ای شدیدی در گرفته
است از یکطرف دزدان می گویند حمله های
جدید یکسار برند و در سایه ای آن به
سرقت و دزدی بپر دازند ولی در عین حال
مخترعین بدنیاال این دزدان روانند و در برابر
هر حرکت شان اختراع جدید بعمل می آورند.
وقتیکه یک سارق در صدد بیفتد بکسی
بانگداری را از دستش بر باید تنها کفایت
می نماید که حامل بکس روی دو دکمه فشار
بیاورد و دزد ذریعه ای دودابر مانند به رنگ
سیاه آلوده میگردد.

در حالیکه در همان مر حله صدای مویبی
نیز از جعبه بیرون میشود.



مارگو همینگوی دفعتا جراید مود و عکاسی امریکا را اشغال کرد.

راه جراید بحیث یک مودل زیبا
و نواسه از نست همینگوی نویسنده
معروف جهان معرفی کردند و در نتیجه
در اثر مساعی فوق مارگو همینگوی
هر بار عکسش را روی جله مجلات مود
می افتاد یکصد دالر اجرت میگرفت

در حالیکه حقیقت این است که مارگو
جدش را هرگز بخاطر نداشت زیرا
وقتی از نست همینگوی چشم از جهان
پوشید وی بیش از شش سال
نداشت.

خودش میگوید که یکبار او را در
کوبا ملاقات کردم ازین بازدید
جز ریش انبوه و گریه اش چیزی دیگری

بخاطر ندارد اما با وصف این دوری
خاطرات باز هم مارگو به آثار ارنست
همینگوی عشق و علاقه شگفت انگیزی
دارد زیرا تقریبا تمام آثارش را مطالعه
کرده است.

وقتی ازو سوال شد که اگر ارنست
همینگوی زنده میبود نسبت به
مشغولیت موجوده اش چه میگفت
نامبرده بدون تردید در جواب اظهار
داشت که ازین مشغولیت من سرور

میشد و حتی افتخار میکرد و میگفت
مارگو آخر نواسه من است و نواسه
یک نویسنده باید چنین باشد.



مارگو در البوم خانوادگی (نفر او ل از طرف راست). این عکس در کو با گرفته شده

اول جهانی در گرفت و این جزایر پایگاه های مساعد نظامی آلمان بود بعد از ختم محاربه اول جهانی و سقوط آلمان، قسمت آلمانی سا موآ را از زیلانند جدید خریداری کرد و در ۱۹۴۷ ساموآ داخل ملل متحد گردید، و در اول جنوری ۱۹۴۷ سا موآ غربی استقلال خود را حصول و یک کشور آزاد در بحر الکاھل شناخته شد و از طرف دیگر قسمت شرقی این جزیره با مهمترین پایگاه بحری (پاکوپاکو) منحیت مستعمره اضلاع متحده امریکا باقیماند.

با آنکه مدت درازی از جدایی جزایر سا موآ می گذرد و لی باز هم کلتور و عنعنات آمیخته ای دارند و هر دو قسمت تا امروز فولکلور زیبای خود را مانند دیروز حفظ کرده اند این کشور زیبا دارای رژیم میباشند که با عنعنات قوی استوار و به سیستم جمهوریت پیش میرود در رأس آن فونوا قرار دارد که شامل صد راعظم و هشت وزیر میباشند رول پارلمان رافونو (شورای مقننه) اجرا میدارد که از طرف ما تایی (نژاد اصلی) انتخاب میشوند.

جزایر سا موآ در حقیقت قسمت بر آمدگی کو های آتشفشانی آبهای بحر میباشند که مشتمل بر دو جزیره بزرگ سا وایی و او پولا میباشند که همه ۲۸۵۰ کیلو متر مربع ساحه را احتوا میکنند و جمعیت آن در حدود ۱۵۰ هزار نفر میرسد. در جزایر

به آن آشنا میشوید شاید کمتر و یا هیچ در باره آن اطلاعی نداشته باشید از اینرو کشور سا موآ غربی از جمله معالک دلچسپ و رنگین او قیا نو سیه درین هفته بشما معرفی میگردد.

بحر الکاھل بیش از یک لث کره ارض را دربر گرفته با سواحل هر دو امریکا، آسیا، استرالیا و زیلانند - جدید تماس دارد یکی از خصایص عمده بحر الکاھل اینست که هر فرش بحری آن سطوح مرتفع جدا گانه و تپه های خردی دارند که بالای آن یک عده مجمع الجزایر تشکیل یافته اند یک تعداد آنها از مواد آتشی فشانی و دیگری بذریعه مرجانهای بحری تعمیر یافته اند این جزایر را بدو گروه میلانیشیان و پولنیشیان قسمت کرده اند که جزایر سا موآ غربی در میان مجمع الجزایر پولنیشیان موقعیت دارند و عجیب ترین کشور جزیره ایست که نظیر آنرا در جهان کمتر میتوان یافت.

یکی از معروفترین دریانوردان جهان از اهالی پولنیشیان تقریباً طی پنج میلادی بجزایر سا موآ آمده از بسکه جزایر مذکور مورد پسند وی قرار گرفت آنجا سکونت اختیار کرد طی قرون متمادی غریبان در جزایر مذکور راه پیدا کرده و بصورت یقین آنجا را در ۱۷۲۲ کشف کردند فرانکو با کانیول یکی از قهرمانان سیاحین دورا دور جهان این جزایر را بنام ساموآ «جزایر دریا نوردان» نام نهاد در ۱۷۹۱ کپتان غدار (ادوار) توسط کشتی (پاندورا) خود را بجزیره مذکور رسانیده تا از آنجا به نفع خود بهره برداری کند ولی در سالهای ۳۰ قرن بیستم اغتشاشیون انگلیسی درسا موآ راه یافته او لا پرو تستان ها و سپس کاتولیک های که تا صد سال اخیر اها لسی آنجا را بذهب و عنعنات خویش در آورده بود راه یافتند به تعقیب آن دزدان دریایی، تجار و عساکر سایر کشور ها درین سر زمین قدم گذاشته مقیم شدند و ساموآ ساحه شدید رقابت بین آلمان، بریتانیای کبیر و اضلاع متحده امریکا شد و وقو نسل های آنها بقسم قیمومت در ساحه سلطنت سا موآ که باید بی طرف باشد فرستاده شد و این قیمومیت دیری دوام نکرده و به زودی از بین رفت در اواخر قرن ۱۹ دوباره جزایر مذکور بین آلمان و اضلاع متحده قسمت یافته تا آنکه جنگ



دختران ساموایی که چهره جذاب و دایما بشاش دارند

ترجمه و تهیه: عزیز الله کبگداه

باملل گیتی آشنا شوید

سرزمین آتشفشان و تپه های مرجان

کشور یکیه فقط حیات شان وابسته به نار یال است. مملکت رقص های جالب، عجیب ترین کشور جزیره یی دنیا، ساموآ یا جزایر دریا نور دان

بسیاری از خوانندگان محترم که مشغول مطالعه این سطور اند شاید چند شهر کشور ما ویا یک عده و کوچک او قیا نو سیه را که در زیر



اطفال دهاتی سا موآ در میان درختان نار یال



شاگردان مکتب با امیل های گل و یو نیفورم معارف



بازهم رقص سیوا که زیبا ترین دوشیزگان برای این رقص انتخاب میشوند



رقص (سیوا) که از جالب ترین رقصهای سا مویا بشمار رفته و لباسهای شانرا صرف امیل های گل و بر گهای نار یال تشکیل میدهد

از مجله اسفرلی چاپ کویت ترجمه هبء

کشف امریکا

در سال ۱۹۲۲ کتاب سه جلدی
ایکه «افریقا و کشف امریکا» نام
داشت طرف مطالعه و استفاده همگان
قرار گرفت. این کتاب آثری بود از
دانشمند رشته لغت در پوهنتون
«هاروارد» این دانشمند که نامش
«لیونیز» بود در کتاب خود وجود
کلمات عربی را در لغات سرخپوستان
امریکا با ثبات رسانیده با دلائل
ثابت کرد که لغت و الفاظ عربی در
لغت و تلفظ معمول سرخپوستان
امریکا جاگزین میباشند.

لیونیز، از جمله مردان نخبه و
متبحر در علم لغت است و در آموختن
و فراگیری لغت سرخپوستان
امریکا، مطابق به تدوین و جمع
آوری شده فرستادگان «سوسو»
در زمان «کورتیز» قایم بزرگ
اسپانیایی که فتح مکسیکو بدست
برده بودند.

وی صورت گرفت، با امان ودقت
نظر به مساعی اش را جدی تر و
وسیعتر ساخت تا از خلال آن کلمات
و تعبیرهای متعلق به قبایلی را در
یابد که در تقدیم با این سرخپوستان
اتصال و پیوند داشتند، در نتیجه
این تلاش کلمات مختلفی را از قبیل
انگلیسی، اسپانیایی، فرانسوی
و پرتگالی را در یافت که قدیم ترین
آنها کلمات عربی بود.

دانشمند موصوف در کتابش
علاوه میکند که قدیم ترین این
کلمات عربی راجع میشود به سال
۱۲۹۰ یعنی دو قرن پیش از رسیدن
کولمبس بامریکا و این واقعه نمایانگر
آن است که صاحبان این کلمات
دو قرن پیش از آنکه کولمبس به
امریکا برسد کلمات شان را در آنجا
برده بودند.

مرجانی ساموا فقط ناربال و نیسده
بهمراه میره پاندا نوس و ما هی
خوراک با شندگان آنجا را مهیا
میسازد. پاندا نوس تقریباً ۸۱ متر
قطر داشته خسته آن طوری معلوم
که در قیماق و شکر غوطه ور شده
است.

سا مویاها بجهش های ملی خیلی
علاقه مند بوده در چنین ایام زن و مرد
خود را با بهترین زیورات، گلها،
برگ و ساقه ناربال و لباسهای
رنگین شوخ رنگ آراسته در مراسم
عید شرکت میکنند و از گلها
وحشی بقسم تاج بسر خویش
نصب میکنند در جا های مخصوص
در بین جاده ها به اتن های متنوع
پر داخته آهنکهای جالب و دلپذیری
مینوازند.

در میان بو میهای این جزایر
رسم است که ده روز قبل از حلول
عید مردم خود را آماده میکنند بدین
معنی که همه از افراد یک قبیله
صبح زود از خواب برخاسته و بر
اسپ سفیدی سوار میشوند و بترتیب
خرد و بزرگ دنبال هم میباشند
سپس رئیس قبیله دستور میدهد
که پنج روز قبل از عید و پنج روز
بعد از آن هر روز پنج بار درخیمه ای
عریک از افراد قبیله جمع شده

رهبری میشوند.

بناغلی پر جوش در پاسخ این پرسش که درچوگات این مدیریت عمو می چند شعبه مسلکی وجود دارد ووظایف شان چیست؟ اظهار نمود:

مدیریت عمو می رهنمایی تعلیمی و مسلکی علاوه بر شعبات اداری سه مدبریت دارد:

۱- مدیریت انسجام و رهنمایی

۲- مدیریت تعلیم و تربیت

۳- مدیریت تست ها

مدیریت انسجام و رهنمایی، پروگرام های عمو می مراکز، انسجام بخشیدن آن، جمع آوری و بخش معلومات مسلکی و حرفوی و انعقاد سیمینار ها را عهده دار میباشد.

مدیریت تعلیم و تربیت از کاندیدان - رهنمایی، امتحان کانکور اخذ میکند، کورس های مسلکی را دایر مینماید، مواد سمعی و بصری را مورد استفاده قرار میدهد و پروگرام های تعلیمی را در ولایات کشور دارا پرمی نماید.

مدیریت تست ها امتحانات ذکا، علاقیت مسلکی و استعداد را از طریق مراکز رهنمایی بالای شاگردان تطبیق میکند و آنها را معیاری میسازد. تتبع در مسایل مشترک شاگردان و تهیه افزار و وسایل رهنمایی نیز از جمله وظایف این مدیریت است.

در اخیر مدیر عمومی رهنمایی رجوع به نقش رهنمایی در ریفرم جدید معارف - افزود:

در ریفرم بنیادی معارف نقش رهنمایی مشخص تر گردیده است، بدین معنی که یکی از طرق موثر رسانیدن معلومات مسلکی و حرفوی که در ریفرم معارف از آن نامبرده شد رهنمایی مسلکی میباشد. از طرف دیگر عیار ساختن قوای بشری نظر به احتیاج و رهنمایی، آن عده شاگردانیکه در امتحان کانکور موفق نگردند و نظر به ضرورت تابع کورس های قصیر المدت حرفوی می گردند ایجاب میکند که پروگرامهای رهنمایی در پهلوی دیگر فعالیت های مکتب به شاگردان خدمت کند.



یك تعداد از معلمان رهنمایی مربوط پروژه کابل

راپور از : ف.پ

جلوه های نو

در معارف هرات

رهنمایی با عواطف سلوک اجتماعی و پلان های آینده ساز سرو کار دارد.

در معارف هرات رسماً افتتاح گردید.

دیگر جهات شخصیت را رشد و نموی سالمتر میبخشد.

رهنمایی، آنجهت شاگردان را مدنظر دارد که با عواطف سلوک اجتماعی و پلانهای آینده ساز سرو کار داشته باشد.

به عبارت دیگر رهنمایی نه تنها میگوید به شاگردان نگاه پیشه و مسلک آینده او کمک کند، معلومات مسلکی و حرفوی را جمع - آوری و به او ارایه کند و به اساس نتیجه امتحانات، ذکا استعداد او را رهنمایی کند، بلکه سعی میوزد تا در موارد مشکلات تعلیمی و پر ایلیم های شخصی نیز به او کمک شود.

بناغلی پر جوش در مورد چگونگی تاسیس این پروژه در کابل و مراکز تاسیس آن در ولایات هرات افزود.

پروژه رهنمایی تعلیمی و مسلکی از چند سال بدین طرف در ولایت کابل شروع شده بود که سالهای اول آن، به گونه امتحانی در چند مکتب محدود و بعد از آن بصورت اساسی به فعالیت های مسلکی خود ادامه میداد.

چون رهنمایی بیشتر در بلند بردن کیفیت معارف و حیاتی ساختن ریفرم جدید معارف یعنی آن پیش از پیش ضروری پنداشته میشود ازین رو وزارت معارف پس از -

دریابی این پروژه تجویز گرفت. این پروگرام را به ولایات دیگر کشور نیز گسترش داد که به اساس آن، سال گذشته پس از اخذ امتحان کانکور از یک تعداد معلمان ولایت هرات و انتخاب کاندیدان، کورس معارف - رهنمایی در آن ولایت شروع شد و ناخرسال تعلیمی ۵۳ ادامه پیدا کرده در ابتدای سال تعلیمی ۵۴ دوازده مرکز رهنمایی در -

رهنمایی با عواطف سلوک اجتماعی و پلان های آینده ساز سرو کار دارد.

مدیریت عمو می رهنمایی تعلیمات مسلکی وزارت معارف که از چند سال بدین طرف درچوگات آن وزارت تاسیس گردیده و تا کنون صرف در کابل به فعالیت های مسلکی می پرداخت. درین آواخر تجویز گرفته تا فعالیت های مسلکی خویش را در سایر ولایات نیز گسترش دهد چنانچه اخیراً ۱۲ مرکز رهنمایی را در ولایت هرات افتتاح - کرد.

بنابراین برای دریافت اطلاعات مزید و آشنایی بیشتر با نحوه کار این مدیریت از بناغلی محمد طاهر پر جوش مدیر عمومی رهنمایی تعلیمات مسلکی که ریاست هیات رادرسفر هرات عهده دار بود خواستیم تادریه با ما صحبت نماید موصوف با صمیمیت حاضر شد به سوالات ما جواب های ارایه کند.

از بناغلی پر جوش قبل از همه راجع به رهنمایی پرسشی دارم که چنین توضیح میدهد:

تعلیم و تربیه امروز، از تعلیم تربیت کلاسیک و عنعونی بسیار فرق دارد، زیرا از یک طرف ساحه معلومات ضروریه حیاتیش از پیش وسیع شده و از طرف دیگر نمورشد همه جانبه شخصیت ساز معارف امروز منظور است. یعنی علاوه بر دروس آکادمیک که متضمن رشد فکری و ذهنی شاگرد است، پروگرامهای دیگر از قبیل:

رهنمایی، تربیت بدنی، خاندنوی و غیره نیز لازمی دیده میشود چنانچه پروگرامهاست

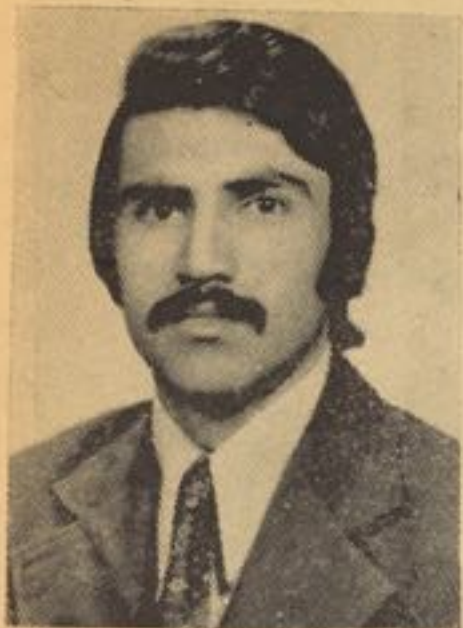


مدیر عمومی رهنمایی تعلیمات مسلکی به والی و قو ماندان هرات را جمع به پروژه رهنمایی معلومات میدهد.

جمهوری روحیه

دملی ادبیاتو پیاوری کیدو

عامل گنل کیزی



محمد معین مرستین

خپره نه او مطالعه ضروری ده ، خو داسی نه وه چه څوک دی د شعر په باب تحصیلات وکړی او هغه شاعر شی ، شاعری په خپل ذات کی هنر او شاعر هنر مند ، او هغه عالی مقامه هنرمند چه دخپل چاپیریال رون ښکارندوی او دخپل چاپیریال رونی ژوند هند اړه گیل کیری .

مرستین څخه زما بله پوښتنه داوه چه ستاسو له نظره د شعر او نظم تر مینځ توپیر څه ډول دی او باید څنگه تعریف یی وکړو ، چه یو له بله سره بیل شی ؟

خپل گیلانس یی پریمیز کیشوداوی ویل دشراو نظم توپیر داری چی کله که یوه وینا زړه نه را پاڅی او په زړونو اغیزه وکړی په دی معنی چی د دردمن او ویرمن او خوشحاله زړگی نه په کوم رنگ چی را پاڅیدلی وی په هغه رنگ او ویدونکی یا لوستونکی اثر وا چوی نودغه وینا ته زه شعر وایم که داوینا د بحر ، ردیف ، وزن او قافیی په قید کی وی او که نه وی ، خو نظم هغه بیان دی چه وزن او قافییه ولری که دا بیان په زړونو اثر وکړی ، یعنی پور تنی دشعر کیفیت ولری نو شعر دی او که نه صرف نظم یی بولو ، پدی معنی چه نظم کیدای شی کله کله شعروی ، خو شعر ، هر وخت شعر دی .

پدی برخه کی ما پوښتنه وکړه چه څرنگه تاسی شعر د وزن او قافیی دچوکاټ څخه وویسته ، نو پدی برخه کی هغه څوک چه دنوی شعر په باب یو ځانگړی نظر لری ، ستاسو نظر به څه ده ؟ څرنگه چه دشعر اصلی خصوصیت وزن او قافییه نده نو د نوی شعر رامینځ ته کول او شعرته په نوی مفهوم کتل دشعر دنوی کیدو له پاره لوی گام دی خو څرنگه چی دنوی شعر یو لوی جزو (وزن او قافییه) له مینځه لویږی نو هغه به څای پاتی به ۶۰ مخ کی

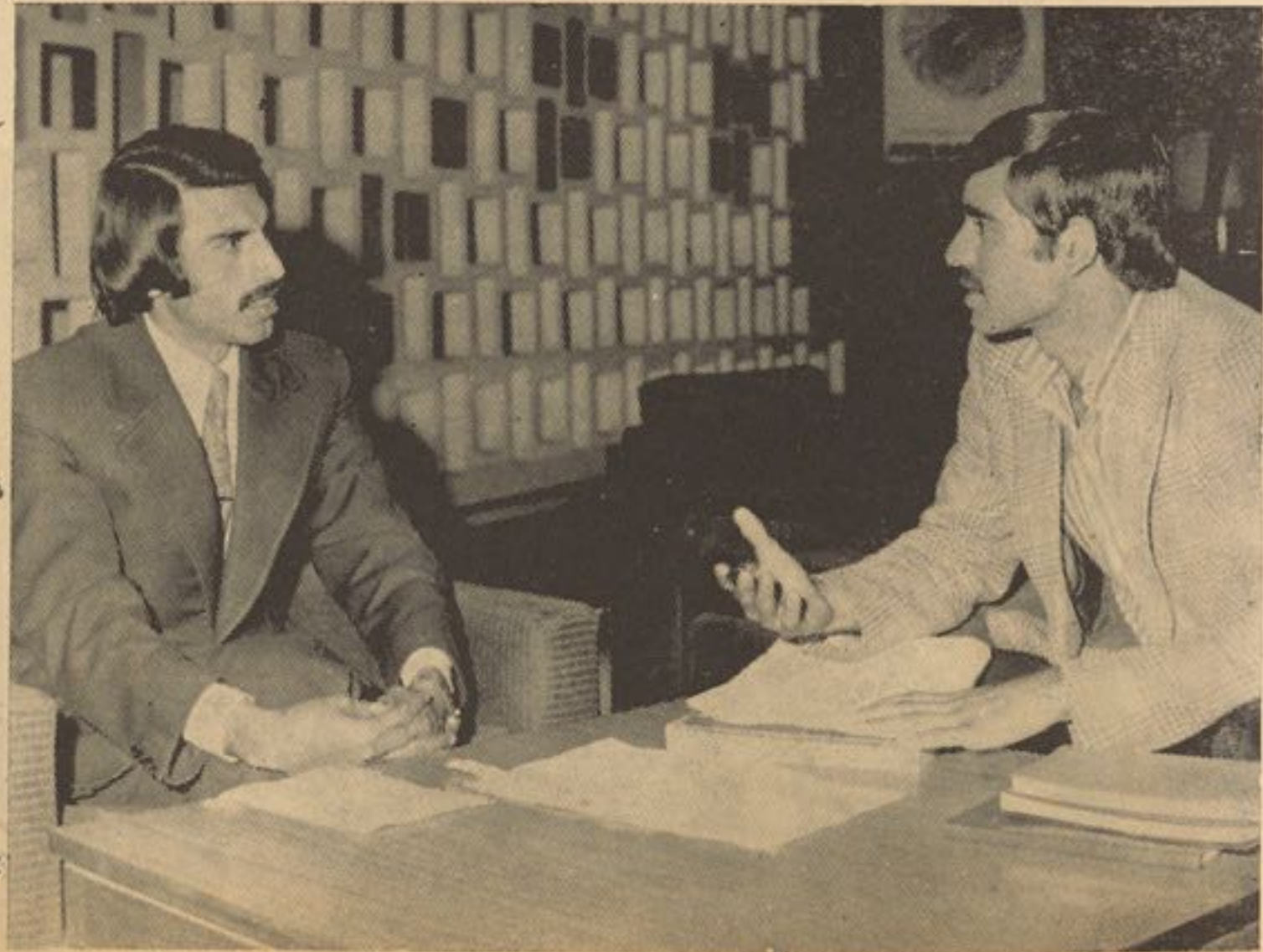
لیکلو نه را پاڅیدلی وو . پوښتنه می تری وکړه ، لکه چه په شعری لیکلو لکیاوی ؟ وی خندل نه شعری نه لیکه ، یوازی د زخمی زړه خو خپریکی وی چه غوښتل می د کاغذ په مخ یی وکارم . مخکی لدی چه زه پوښتنه وکړم ویی ویل شعر ورته مایدی ونه ویل چه کله زه د شعر په باب د خلکونه څه اورم او هغه څه چه زه لیکم یا شاعران یی لیکسی ډیر توپیر لری ، لکه چه د یوه تن نه مایوه ورځ وواریدل ، ویل چی شاعری علمدی او زړه کول غواړی نوماد خان سره سوچ وکړ چه زه خو څه عالم نه یم او نه مار شعر ویلو زده کړه کړی ده . سمدستی یی په خبرو کی ولو یدم ویی ویل ښه چه ته شاعری علم او شاعر عالم نه بولی نو شعر څه شی دی .

سمدستی پاڅیدو ، اول یی چایو گیلانو نه راوړل او بیانیی په خبرو ویل وکړ ، زه شاعری په دی علم نه گنم چی اوس شاعران ډیر پیژنم کوم چه نه یی لوړ تحصیل کړی او نه یی دشاعری د قاعدو کتا بونه لو ستلی او حتی داسی شاعران هم شته او وو چه په لیک او لوست هم نه یو هیدل ، خو داسی شعرونه یی ویل او وایی چه د هغوی د اشعارو په تناسب ما کم لیدلی دی . البته دشعر دوری اونشوونما لپاره

خپره کی یی د خوښی او خوشالی نښی مشهوری دی ، لږ غږیږی خو د مقابل لوری خرو ته پام ساتی . د شاگردانو سره ډیر صمیمی دی او زده کوونکی ور څخه په تدریسی چارو کی ډیر خوشحاله دی . سر بیره پدی چه ځوان استاد دی ښه لیکوال او شاعر هم دی . مازیگر لمر په غږیږو ژ ، کور نه یی ورغلم دزنګ تنی می په گوته ووهله ، سمدلاسه راووت او راشه درشی سره سم یی دلاس څخه ونیولو او کورته یی لار ښودنه وکړه ، ولی غوښتل یی چه دواړه سره مرکه وکړو ، څرنگه چه کورته ور ننو تم دده په کوته دده د ناستی ځای سره خو قلمونه او رنگ رنگ کاغذونه پراته وو ، لکه چه د څه

د ژوندون دمجلی پدی گڼی کی مونږ دپوهنتون د ځوان استاد ، تکړه شاعر او ښه لیکوال سره یوه لنډه مرکه لرو چه دی که څه هم ځان ته شاعر نه وایی محمد معین نو میږی چه د مرستین تخلص کوی ، شپږویشتم کاله عمر لری او ادبیاتو او بشری علومو دپوهنځی دپښتو ژبی او ادبیاتو استاد دی .

مرستین عقیده لری چه ادب باید مترقی ادب وی که نه ، ادب ندی . نوی شعر د شعر نوی کیدو لپاره لوی گام دی . معین مرستین مینه ناک ، مینه پال ځوان دی له هر چا سره چه مخا مخ شی په صمیمیت راشه ورشه او پداسی حال کی چه نری موسکا یی په شونډو ښکاری خبری کوی په



مرستین عقیده لری چه ادب باید مترقی ادبوی که نه ادب ندی .



سبع ها فروخته شد. نوای موزیک از ام آرم و سید یوشان درختی در دست انداخته و با یاد کنند

به نغمه‌ای من لفظ هر نفس نیازمند
 دواهای گوناگون و سیزوسخ نیست، فقط
 تنها و تنها سوزن بیجاری رفع کننده ی درد
 بیمار نمی باشد. بلکه اولتر از همه گردار
 نرس اورا گم میکند تا آلم بیجاری را کمتر
 احساس کند. بیمار به غلای جسمی اندر
 ضرورت احساس نمیکند که به غلای روحی
 احساس میکند. بیمار به غلای جسمی اندر
 کاز همه اولتر و بیشتر این لذت را از اوردوخ
 نوزد. پیش اند ناهنجار و نادرست تا نرس
 چو بیست که همه نرس ها و دوکتوران این
 چلوب ست که همه نرس ها و دوکتوران این
 راه یاد داشته باشند. می پرسد:

لیلا جان ازدواج کرده ای...
 از سوالم نکاش میخورد، گوئی فکر و اندیشه
 انس جای دیگری بوده است. نگاهش را بدور
 عالمی دوزد. سکوت در بین جمع ریخته میکند،
 در این انبانی از دوستانش که دختری نسبتا
 دبیلند و کوشش آلود است میگوید:

لیلا کجا رفتی... جواب سوال را میدهد
 لیلا می خندد. خندش هم انگیز و در فکود
 است. خندش که از پانصد تا شصت و در ویلیش
 حکایت میکند. او میگوید:

ازدواج حق مسلم هر مرد و دختر جوان
 است. هر کسی میتواند آزادانه از این حق بهره
 مند گردد اما... من ...
 باز هم سکوت میکند. می پرسد:

لیلا... توجه ...
 بقیه در صفحه ۶۰

به دوا ضرورت دارد و با رویه خوب و
پستی... ۶۰

آرزو شمع ها شعله فشان بود

و آذانی که

مظهر عالیترین عواطف انسانی اند چون بوقی در خشدند

برده پس رفت. سه رفته نور خلیفاناریکی
 درون تالار را پاره ساخت. بقیه همه است...
 امواجش را بلند و بلندتر میکرد. در همین
 انالز دوطرف تالار دختران پشانی و پانشاط
 نرس در حالیکه شمع های وابسته داشتند
 همزمان با طنین نغم و ملایم موزیک روی سبزه
 مغایر صوفی تاجیان قرار گرفتند. شعله
 شمع ها میلرزیدند. بلبل میگرد و نود خلیف
 لرزان غویش را در تالار پخش می ساخت.
 صدای کف زدن غلو هیاهو افشا و پارساخت
 واستقبال گرم تماشاچیان بر عظمت این محفل
 افزود. ارکستر صدای موسیقی را بر طنین
 تر ساخت. سلیس سر مست حرکات هنرمندانه
 غویش نوازگان و خواننده گان را رهبری میکرد
 محفل هر لحظه همچون انگیز تروپاشگوشتر
 میشد. بعد از خواندن سرود توسط دخترگان
 سید یوشی شمع پست. کلمات چند پیرامون
 و تقیه ظریف نرس و چگونگی آن. بیان توسط
 یوهانه نظر محمد سکندر ایراد گردید و بعد از
 بجا آوردن مراسم تعریف و توزیع شهادتنامه ها
 محفل بانگه ملایم و آرام موزیک پایان یافت.
 واکنون ماکنتو بی تاریخ بایک تعداد از نرس
 های که بعد از کوشش و تلاش های زیادی
 گرفتن شهادتنامه موفق شدند.

دخترگی سپیدگونه و متوسط اندام مطابق
 ایستاده است. در چهره اش کناریش نرم
 دخترانه زیبارش نشان میدهد شادابی و
 سرود موج میزند. او در حالیکه لباس سبزه
 کلام مخصوص نرس قابلی و اندولابی مو های
 پوش محکم نموده بود میگوید:



یوهانه سکندر وزیر صحنه یکی از نرس ها دیپلوم میدهد. ژوندون



لیلا ... برای هر نفس لفظ لفظ و کلمات... صفحه ۳۳

فراسم تعریف... فراسم سوکت...
 این کلمات را چندین مرتبه با خود و دوستانتش
 تکرار میکند. قبل از آن که تکرارش را دوباره
 تکرار کند می پرسد:

آیا به سوکتی که امروز یاد کردی وفادار
 خواهی ماند...
 مثل اینکه لاف می زنی شده باشد چند لحظه
 بسوی دوستانتس که آن عاهم سوکت یاد
 کرده اند نگاه میکند و بعد نگاه کنک و هم روزش
 را دوباره بسوی من می پاشد او میگوید:

چقدر دور از فصلت آدمیت است و چقدر
 پشت پا زدن به گرمات انسانیت کهنش
 در مقابل و تقیه بی وطن و مردمش سوکت وفا
 داری یاد کند و بعد آنرا فراموش نماید.
 میگوید:

دانش... خورشید معرفی تکرار...
 خانه او و دوستانتس لفا را از بی سازد.
 سوالم را دوباره تکرار میکنم. او میگوید:

اسم من لیلا می باشد. سال ۲۰
 بانگوفانی شدن جمهوری در وطن میزیسه
 شماره ۶۰

مسکن ترسنگ راه پایان رسانیم و علاوه
 جیب بگر از پرستاران در نفاغانه این سیتا
 مشغول خدمتیم.
 از لای می پرسد:

وقتی موفق پذیرفت شهادتنامه شدی
 چه احساسی بتو دست داد؟
 میگوید:

چه بگویم. جای گفتن نیست. اصلا
 بیان کردن آن حالت در تعریف نمی کنجد
 و فقط همین قدر میگویم که از روی هراسان
 و خواسته هریشتر است که بعد از آنکه
 لایس ها و کوششها به حدی نایل آید.
 بعد از آنکه کوتاهی میگوید:

اکنون خود شما تصور بکنید که من هم
 چون دیگران بزرگترین آرزویم فقط به امر
 رسیدن همه زحماتی بود که در دوران تعلیمی
 و درس به گرفتن مدرکی که همین کتعمای
 معیار بیروزم باشد. نایل آید.
 از لای می پرسد:

به نظر تو بیمار و نرس از همه اولتر

آینه‌داری از کشور زیبای ما

سر تراشان و سر شویان چه رسمی است؟

چاه آب ولایت تخار

مراسم سر شویان که شستشوی عروس و آرایش اوست انجام می‌گیرد بازی‌های جوانان که هم شامل ورزش و هم بازیست عبارت از بزکشی و کشتی میباشد که در غیر آن توپ دنده، چلک بازی، تشله بازی، تاقن چوچک و استخوان سفیدک از سر گرمی های جوانان محسوب میشود علی‌رود یکی از بازیهای مسرتج چاه آب است. بچه‌ها دوگروپ می‌شوند و یک گروپ به جستجوی دیگری می‌براید هرگاه از گروپ جوینده کی را از گروپ مقابل یافت ضامن دفاع از دسته خود در برابر حمله دیگر است. اینان صدا میکنند اعلی‌دار کجا؟ و آنان پاسخ میدهند، جابه‌جا به این صورت بازی تا ساعت چهارده می‌یابد.

کاستنی خرفه شیرینکا، بوی مادران بادیان و جوانی هنوز هم برای تدای، بکار می‌رود برای کسی که به تسب مبتلا شده باشد، سه جای آتش می‌افروزند و می‌گویند که از بالای شعله های آتش ها بجهت تا صحت یابند و این صورت معالجه را آلو پراک می‌گویند برای رفع بعضی امراض مریض زادر قبر کهنه غسل میدهند یا بالای چوبی تکه می‌پیچند و آنرا چرب کرده می‌سوزانند و بالای سر مریض می‌گردانند.

مردم چاه آب به شعر و شاعری علاقه فراوانی دارند و تعداد شاعران بی‌سواد و نیمه سواد آنجا کم نیست و اما گروه شاعران باسواد و گذشته از آن صاحب احساس و چیز فهم آنجا همیشه سر قافله بوده اند از جمله ملا عبدالله عارف، محمد غازی سالک یوسف مہجور، عبد القادر ناسرد، عین‌الدین علینی و عبدالقیوم قویم را میشود از شعرای پیش آهنگ مردم شان شمار کرد.

بیشتر مردم چاه آب به زراعت مشغول اند و حق دهقان از سه یک تا هفت یک داده می‌شود بزرگترین ملک تاده هزار جریب زمین دارد و خاصه زمینداران بزرگ آن است که فامیل های متعدد نسل بعد نسل در خدمت شان میباشد و مزدوری، شکن ارتنی را می‌گیرد دهقانهای چاه آب گندم، جو، جواری، زغر، ینبه‌کنجد و غیره می‌کارند و کشت و کار شان نیز بیشتر به صورت لیمی یعنی با استفاده از بارش ها میباشد.

زبناغ، کرباس بافی، الچه بافی مسگری، زرگری، آهنگری، کفش دوزی، چموس دوزی، چرمگری، رایج است و چون بیشتر سا مان کار آمد مردم از راه تجارت و توریه اموال خارجی سهل تر دستگیر میشود بازار این صنایع دستی که خشت های اولی برای بنیان گذاری افغانستان متری و با صنعت آینده حساب میشود کسادتر و سرد تر می‌گردد.

مردم چاه آب به مالداری هم مصروف اند و زمین های سر سبز آنجا برای تربیه گله های بزرگ گوسفند و بز و گاو مساعد است و سالیانه مقدار قابل ملاحظه یسی پوست قره قل، پشم و پوست بدست می‌آید و بدینوسیله سهم مردم چاه آب زادر تسریع چرخهای تولیدی افغانستان فعال تر و موثر تر می‌سازد. بازرگانی با صادر کردن میوه

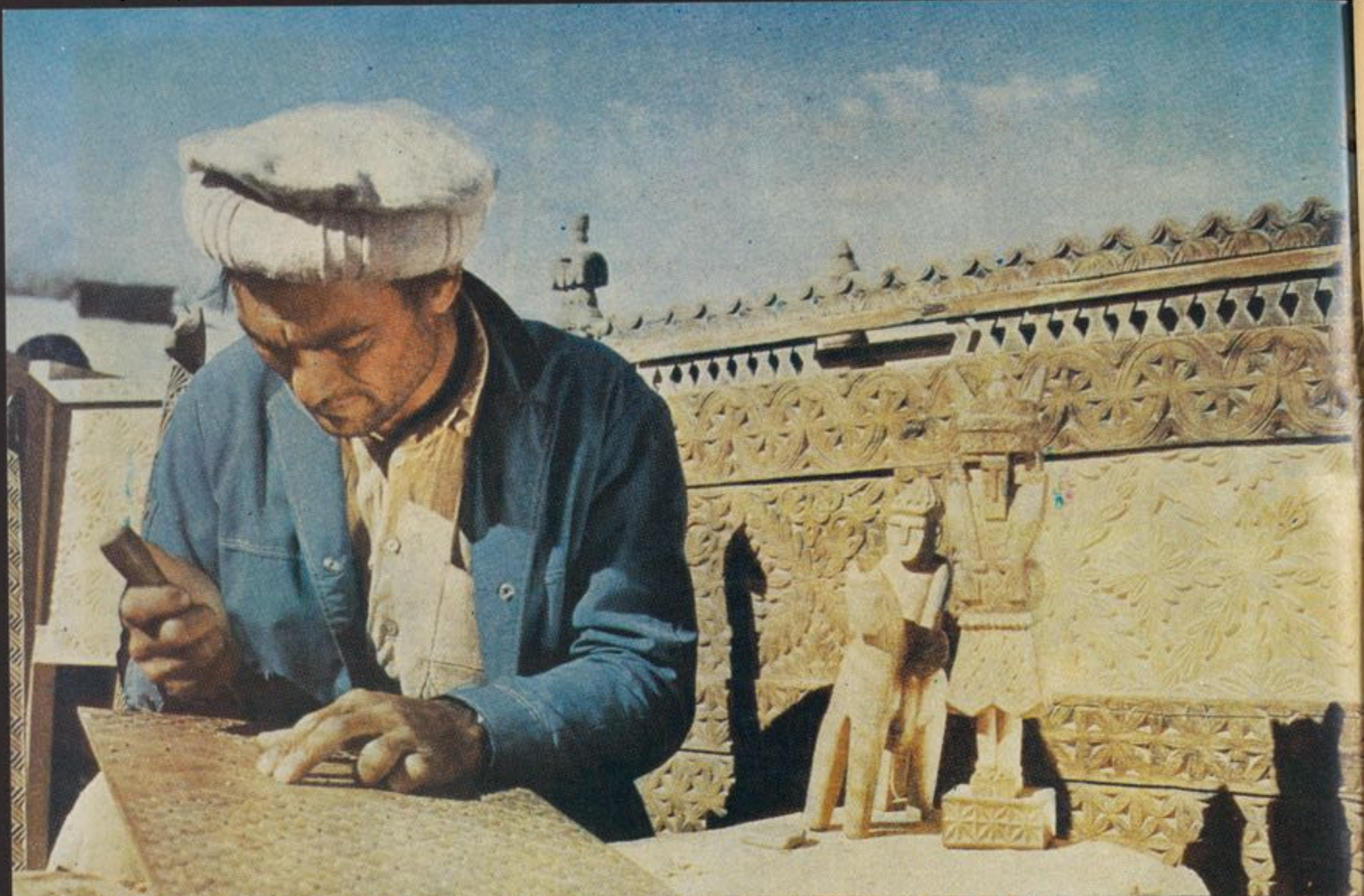
به سلسله معرفی گوشه های اقتصادی و ثقافی زندگی مردم ما و آینه داری مختصری از صفحات افغانستان خواسته ایم «چاه آب» یکی از ولسوالی های ولایت تخار را معرفی بداریم امید داریم که در این سفر اندیشه های صمیمانه تان را همراه ما ن دارید.

در میان ولسوالی های ینگی قلعه، رستاق، به اتصال بد خشان و کرانه دریای آمو وادی کوچکی میان ۱۶ تابست هزار مردم زادر سینه زندگی بخشایش فشرده است که «چاه آب» نام دارد تپه های حاصلخیز یک دورادور آنرا دیوار کرده زیر یوغ جوانان برزیکر آن سر زمین چون نرگوان سالخورده گردن خم کرده است دره های تنک و عمیق از هرسو با انبوه درختان میوه دار چون گریبان های سبزی به این وادی کشایش می‌یابد و انبان های پرمیوه بی برای خوراک مردم می‌سازد چاه آب زمستان نهی سرد و پر برف و تابستان نهی گرم دارد.

مساعت آب و هوا ثمر بخشی زمین با همدستی نیروی ثمر گیری خاطر خواه مردم آن سا مان در دل گرماهای گرم میوه فراوانی بدامن احتیاج غذایی باشند گان آنجا می‌ریزد و از این سو بی نیاز شان می‌سازد انگور فخری، کند هاری، کشمشسی، زردآلو، سیب، گیلاس، آلو، انواع مختلف توت چون ابراهیم خانسی، مظفری شاه توت و غیره آنجا یافت میشود سیب گل احمدی، سیب تر-شک، بیی، فراوان پیدا میشود در چاه اقسام خر بو زه یافت می‌شود از جمله خر بوزه، حکیم بیگی، بی بی جانی، قندک، ارکانی و اله و پچاق معروف است و از تربوز ها تربوز مکتله بی آن بهتر بن نوع حساب میشود.



روز بازار در ولایت تخار



سوی
گیرد
مل
کشی
سوپ
نافتن
سر
شود
لج
پمی
بگری
ه کی
من
ملله
ی دار
به جا
ادامه
ران
اوی
سب
نای
معه
بند
نک
نص
هند
نرا
سر
ری
ان
نت
سته
بجا
معه
نک
د
زا
دم



شاگردان و اطفال مکاتب درساموآ با شروع رخصتی صور تهای خویش رانگ آمیزی و بر گهای ناربال رابه بدن خودآویخته از رخصتی استقبال میکنند.

بیا
بیا

عبارت عنعنوی خودرا اجرا میدارند درختم لباس ملی راببر، سرو رورا باگلنهای خود رو آراسته بر قصص (تیانیا) می پر دازند و ساعت ها را به آواز خوانی و خوشگذرانی سپری میکنند.

ماتایی های ساموآ مو ضوعات فامیلی را بر ضائیت خاطر فامیلی تصفیه میکنند طور یکه در بالای ذکر شد آنها قضاوت را در قضا به عهده داشته وجزا را بدست خود بالای مجرم تعیین میکنند ازاینرو جریمه ایکه بالای مجرم واقوام نیز دیکشس تعیین میگردد عبارت از مواد خوراکی میباشد اگر مقصر گناه کوچکی داشته باشد بیک دانه چوچه مرغ کفایت میکنند ولی اگر جرم مهمی را انجام داده باشد در آنصورت بقیه در صفحه ۵۵

برای این سر زمین بار می آورد در موقع یکی از تند باد های شدید سال ۱۸۸۹ در حدود ۹۲ دریا نوردآلمانی و ۵۴ امریکایی تلف گردیدند این واقعه دلخراش در کتابسی بنام (تاریخ معرف) نو یسنده کتاب معروف (جزا بر گنج) رابرت لو یس استفسون که تا آخرین لمحہ حیات در نزدیکی شهر زند گسی و در ۱۸۹۴ در همین محل دفن شد نوشته شده است.

امور اجتماعی و مو ضوعات زنا شویی همه بر مشوره و نظریه ماتایی ها صورت می گیرد بنا بران ماتایی ها در حیات اجتماعی این مردم رول مهم و فوق العاده ای را بازی میکنند. آفتاب سو زان در حالیکه سرو روی آنها را بر افروخته و قرمز ساخته میباشد بدون حرکت ایستاده

ساعات روز مردم خارج از منزل مصروف اند از اینرو به کلبه های مذکور چندان احتیاجی ندارند.

پول رایجه این کشور جزیره ای دای سا موایی (تالا) و زبان رسمی آن سا موایی وانگلیسی میباشد و یک قسمت مردم به سا موایی دیا لکت پولنشیایی که از بهترین رقدیمترین شاخه آن میباشد تکلم میکنند گندم سا مواییا دارای قامت بلند، گندم گون وزلفان حلقه داری میباشد. اقلیم ساموآ استوایی، مرطوب و در علاقه کوهستانی (بلندترین نقطه آن ۸۵۸ متر) نباتات ابتدایی حفظ شده است که شامل جنگلات غلو میباشد در بین ماهای جدی الی حمل که موسم تابستان این سرزمین است تند باد شدیدی می وزد که بعضی اوقات خسارات بزرگی را

برداخته و کهن سالان بالای دراز چوکی ساعتی را به استراحت و تفریح میسر دازند. حیوانات خانگی درباغچه جمع، سیادان و ماهیگران جال و دام خود را نیز در باغچه هموار میکنند. بو میان این سرزمین ماهیگیران ماهری بوده بهترین ماهی را برای ناطقان صید وهدیه میکنند. اکثر مردم این سرزمین بشکل قبل التاریخ زندگی میکنند بلندمنازلشان که پوشیده از برگ و ساقه نار یال و بشکل نیمه دایره است که از ۲-۳ متر تجاوز نمیکند. داخل کلبه ایشان همواره تاریک و بدون کدما روشن شدن میباشد این کلبه ها که دور از یک دیگر و در میان درختان ناربال واقع اند صرف پناهگاه شبانه آنها را تشکیل داده به نسبت اینکه در

کشف امریکا

یکی از دانشمندان امریکا یسی مو سوم به «دکتور جیفر یسن» در سال ۱۹۵۶ نظر خویش را چنین مورد اشاعه قرار داد که او فکر کشف امریکا را بدست عربها تأیید مینماید و ازین نظر به پشتیبانی میکند که عربها پیش از کولمبس باینکار دست یافته بودند و این نظر دکتور موصوف متکی با اساسات علمی بود که در نتیجه تحقیقاتش در مورد نبات جواری و گسترش و تعمیم آن در جمع اکناف جهان بدست آمده بود و او موقعیکه بحث و کاوش خویش را پیرامون این نبات پایان بخشید و عوامل و اسباب عمومیت آن را در میان همه انسانها و در هر نقطه از نقاط جهان بخوبی در یافت با فشاری اش بر سر این عقیده بیشتر و استوار تر گردید.

دانشمند چینی:

در اپریل ۱۹۶۱ یکی از دانشمندان و محققان چین بنام «دکتور هوی لین» که سمت استادی را در پوهنتون «پنسلوا نیا» داشت، در مجله نیوزویک منتشره امریکا مطلبی را به نشر سپرد و در آن تصریح کرد که ملاحان عرب سه قرن پیش از کولمبس اتلانتیک را عبور نموده بودند.

این دانشمند نظریه خویش را در محضر گروه انبوه استادان تعلیمات شرقی در «فلادلفیا» اظهار کرد و دلایل قانع کننده ای در زمینه ایراد نمود، موصوف مدت هشت سال را در تتبع و مطالعه پیرامون گسترش و تعمیم امتعه زراعتی و نباتی و انواع مختلف حیوانات در جهان سپری کرد تا بدین وسیله طرق تجارتی قدیم را بشناسد و آنگونه عوامل تمدن را که راه خود را بسوی دنیای جدید باز کرده است، درك نماید.

دکتور هوی لین، ادعای خویش را مستند به اسنادی میکرد که در چین محفوظ نگا هداشته شده و زمان آن به قرون ۱۲ و ۱۳ را جمع میشود، در آن اسناد نام شهری بنام «مولان بی» در ساحل شما لی امریکای جنوبی درج شده بود و در عین زمان جواری هندی، قرغ عسلی و میوه های عجیب دیگری که انسانها امروز آن را بنام های جوافه،

البابای، الاناناش، می شنا سند، از جمله محصولات نباتی و زراعتی این شهر بحساب میرفت و هیچ يك ازین میوه های گوناگون، پیش از کولمبس، معروف و شناخته شده نبود و مردم به آنها آشنا بی نداشتند. این اسناد با ثبات میرساند که تمام این میوه ها پیش از سال ۱۱۰۰ م نزد باشندگان غربی جهان اسلام، معروف بوده همه مردم آنها را می شناختند، این نظریه از طرف دکتور «لین شنکت یانگت» استار تاریخ و لغت چینی در پوهنتون هار فورد نیز مورد تأیید قرار گرفت و همچنان دکتور «ریچارد رود لف» رئیس مجلسی که از طرف جمعیت شرقی امریکا، منعقد شده بود، این نظریه را بتمام معنی تأیید و قبول کرد.

يك رویداد:

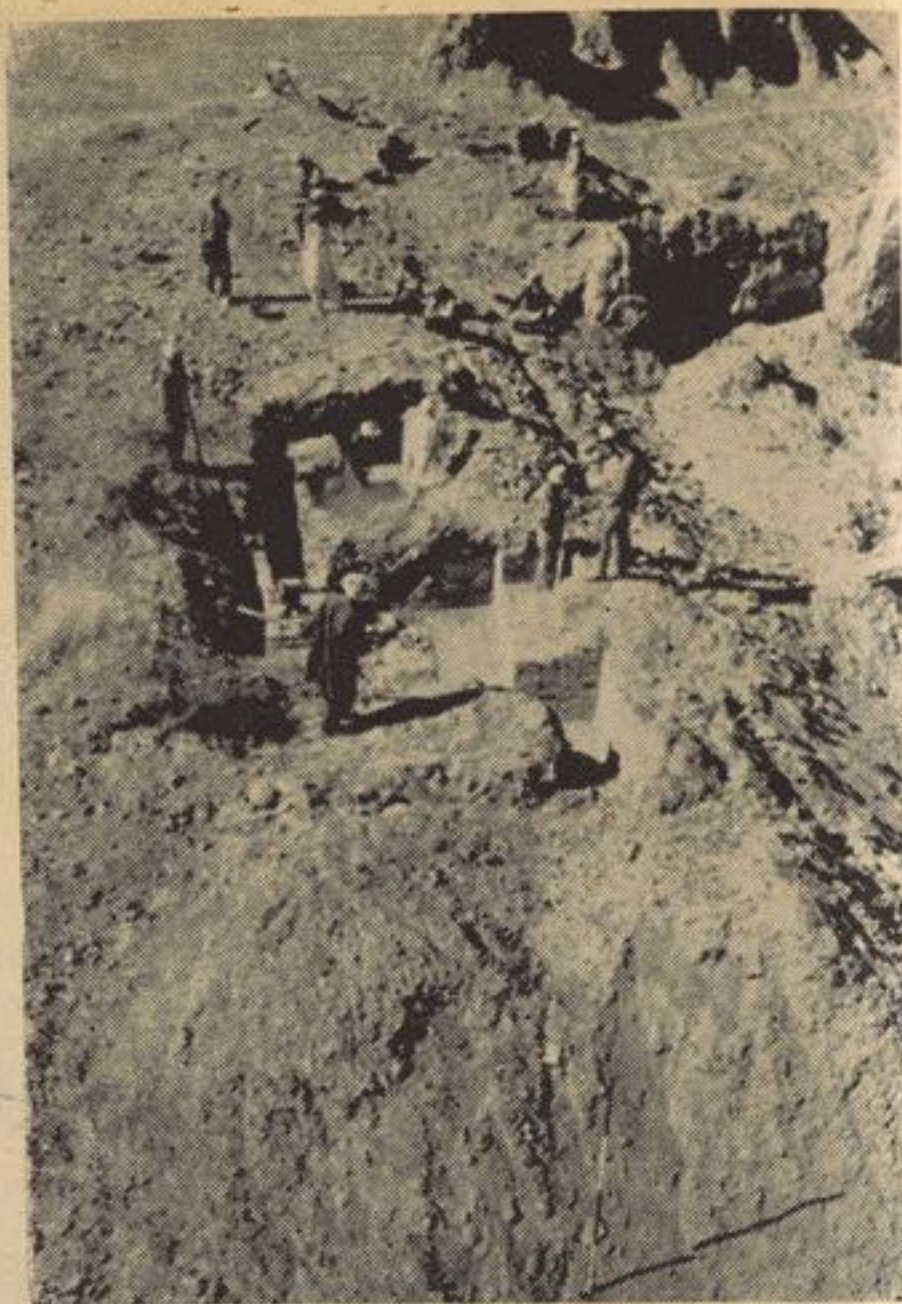
سوال کشف امریکا بدست عربها در سال ۱۸۹۲ روی زبانها افتاد و درست موقعی بود که دانشمندی بنام ابراهیم حورانی در جریده ای که در هفته یکبار نشر میشود، صدای یکی از دانشمندان امریکا یسی را به نشر سپرد، صدایی که عربها را مخاطب قرار میداد و میگفت شما بودید که پیش از کولمبس بکشف امریکا دست یافتید، سپس جریده «ثمرات الفنون» بیروت نیز به نشر این مطلب پرداخت.

قصه «ادریسی» از پیمان «مقرورین» داستانی که ادریسی در باره کشف امریکا دارد، حکایتگر آن است که چگونه جماعتی از اندلسی ها به سفر دریایی در جهت جنوب و غرب آغاز کردند و ادریسی این عده را بنام «مقرورین» یاد کرده است و نشان میدهد که چنان ایشان بالا خیره بجایی رسیدند که کولمبس پس از آنها توانست بدانجا برسد!

اصل داستان:

در شهر «لشبونته» اندلس هشت نفر که همه پسران کاکا بودند با هم جمع شدند و پیمان کردند که تا بیک سفر مهم دریایی برودا نزنند تا بدین وسیله بدانند که در بحرهای بزرگ چه خواهد بود و این

لطفا ورق بزنید



نمایی از حفريات شهر غلغله نيمروز



بنگيچه هنر مندی ما هر از صفحات شمال کشور

هنرمندهای گمنام



میرفتم تا راپوری از شهر برای صفحه زوندون و مردم تهیه مدارم در راه بازگشت نظرم به دکان دکان چه گراج محقری افتاد چوب هارا انباشته بودند و در این گوشه و آن گوشه سرک که گویا اهل دکان آنها مال خود می شمارند چوکی ها نیمه کاره و خیلی ظریفی رازیر آفتاب مانده بودند .

برای خاموش ساختن طبع ما چرا جویم سری به این گراج زدم و در آنجا بود که در یافتن خواننده محترم زوندون هم حق دارد این گراج و امثال آنها بشناسند .

درین گونه اماکنی است که زیر دست هنر مندانه عده مردم نیمه باسواد و بیسواد ، زیبایی آفریده میشود .

شاید بعضا نظر شما مخصوصا در شهرنو کابل به چوکی ها و میزهایی افتاده باشد که ظاهرا به آن ها چوکی های بوریانی بابوریا باقی میگویند ، بلی درین گونه اماکنی است که اساسی ترین قسمت این نوع موبل ها که در واقع افغانی ترین چوکی ها و میزها است ساخته میشود .

در گراج مردی را در حال کار دیدم در حدود ۲۸ یا سی سال داشت دست های پر قدرتی داشت پاهایش هم مانند دست ها یش کار می کرد بایک دست کمانچه بدست داشت که با آن چوکی را که در حدود ده سانتی عرض و تقریبا یک متر طول داشت می چرخاند پادست دیگر و پا هایش ، تیغی های راکه او به آنها اسکنه میگفت محکم می گرفت و زمانیکه چرخش خوب به حدمعینه می رسید ، اسکنه را با او آشنا میکرد .

چند دقیقه بدون هر گونه گفت و گو نزدش نشستم او بسه سادگی کار میکرد و هر بیننده دیگر هم اگر میبود میگفت که او استادی است کامل کمانچه اش به انتظار میرفت بسرعتی در کارش بود روی چوب حلقه های میساخت ، حلقه هارا گول میکرد و نازک می ساخت .

بفکر اینکه مشتری هستم بدون آنکه سر بلند کند گفت چوکی بگذارم ، تشکر کردم ولی فرصت را از دست نداده با او داخل صحبت شدم .

ظاهرا از صحبت بامن تر سسی نداشت چون مرا مشتری قبول کرده بود .

افزار کارش را بنام مرغک ، شتر گردن ، سیخچه ، گمانچه ، ناوه و اسکنه معرفی کرد در حالیکه شدیداً مصروف کار بود میگفت که این تنها مسلک نیست که او میداند ، اگر قهرش بیاید او هم نجار است هم گلکار و هم رنگمال ، در دکان دو نفر بودند یکی روی پرا خچه های حاصله از کار لم داده بود و بعضا گفته های او را با نسرر تأیید میکرد که بعداً معلوم شد که صاحب دکانی است و آمده تا فرمایشی بدهد و حتی پایه های میزی را که اکنون استاد رویش



این هابارستان هنر مندانه خویش کار میکنند و خانه هارا بازیبا ترین چوکی ها زینت می بخشند

کشف امریکا

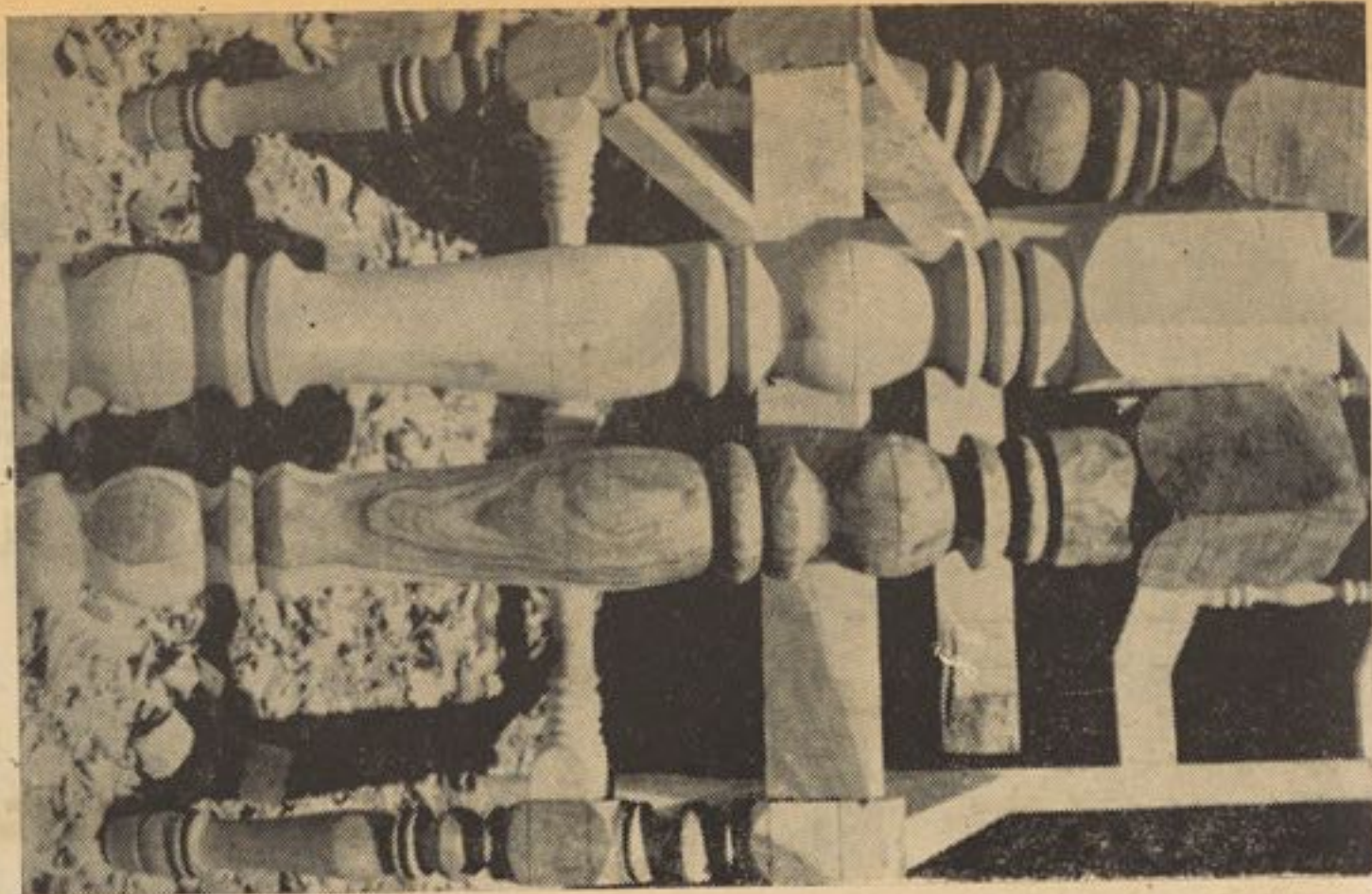
گرفتند و از گوشه نشینان صرف نظر کردند و سفر خویش را دو باره در پیش گرفته و مدت بعد از ۱۲ روز بصوب جنوب بحر حرکت خویش را پیش بردند و بعد از زوبه نقطه ای رسیدند که جزیره ای بنظر میخورد به جزیره نزدیک شدند و نظر شان بسوی عماراتی در آنجا جلب گردید و ایشان با مساعی زیاد خود را به آن عمارت نزدیک ساخته وارد جزیره شده و راه آن خانه را در پیش گرفته و وارد آن گردیدند ، مردان عجیبی در آن خانه وجود داشت و در دیگهای دراز شکلی غذا تهیه میکردند و زنان شان از منتهای جمال و زیبایی برخوردار بودند .

مدت سه روز را در آن خانه سپردی کردند و روز چهارم شخصی تازه وارد آن خانه گردید و چون به سخن آغاز کرد با کلمات و لغت عربی حرف میزد و او از آنجمله عربیایی بود که به تنهایی بیش ازین هشت نفر وارد آنجا شده بودند ، با ایشان در صحبت بساز

خطر ترین نقاط بحر بود ، ایشان با برخورد باین حالت بحر ، تلف شدن خویش را صد درصد پیشبینی میکردند و بر خلاف پیشبینی حرکت شان را با سلامت در سمت جنوب بحر پیش بردند و مدت ۱۲ روز را در همین خط السیر سپری کردند ، سپس بجزیره ای نزدیک شدند که گوسفندان زیادی در آنجا جلب نظر میکرد ، خود را بان جزیره نزدیک تر ساختند و بران قدم گذاشتند و دیدند که گوسفندان بدون کدام چوپان و نگهبان مشغول چرا میباشند ، بیشتر رفتند و گوسفندی را گرفتند و حلال کردند و چون گوشت آن را خوردند تلخ و ناقابل خوراک بود و هیچیک از ایشان نتوانستند گوشت را بخورند از یثرو پوست آن را باخود

بحرها به کجا منتهی خواهد شد ، ایشان بمنظور عملی ساختن این تصمیم خویش ، آله ای برای سواری در بحر تهیه کردند و آذوقه ای که بتواند چند ماه کفایت سفر آنها را بنماید ، مهیا ساختند ، این هشت نفر بنام مغررین معروف بوده و در شهر لشبونه آثاری بنام ایشان وجود دارد .

ایشان همراه با نخستین وزش باد شرقی وارد بحر گردیدند و سفر خطرناک خویش را آغاز کردند و پس از سپری نمودن یازده شبانه روز ، به آن قسمتی از بحر رسیدند که امواج غلیظ دارای بوی بد و ناسا خوش آیندی در آن حرکت میکرد و سخره های متعددی که سر از سطح بحر بیرون نموده بودند نیز جلب نظر میکرد و این ، از سر



پایه و بازوی چوکی های پر قیمت و باارزشی که بدست هنرمندان کمنام افغانی ساخته میشود

شده ما را استفاده می کنند بعد هم چوکی ها به پر کار و میزها به موبل سازی میروند فقط در مرحله سوم هنگامیکه فرو شده آن ها را به دکان خود میبرساند کارها تکمیل اند .

جان محمد میگفت که خانواده اش در شمالی زندگی می کنند. او فقط روزهای پنجشنبه نزد آن ها می رود.

مارکیت های این کارهای دستی را و در شهر نو، بنام مارکیت نو فروشی و در منطقه ده افغانان بنام مارکیت کهنه معرفی کرد .

بخشی بین فرما بشکر و کارگر درباره اینکه آیا مقدار معاش او یعنی دو هزار و چهار صد ما هوار برای فامیل چون او که در حدود ۸ نفر طفل دارد کفایت می کند یا نه ؟ او میگفت: بلی این پول برای من کافی است بسر ای اینکه اول پایم در عمر شان حمام نرفته اند شاید عشت نه باری زیاد تر بوتر سوار نشده اند همزم از باغ، آب از جوی، توت و چار مغز ز درخت بدست میاورند، پول را چه کار دارند .

در مورد کارهای ماشینی از او پرسیدم : گفت :

کار ماشینی را نمی پسندم اگر از جانی در کار ماشین سر عست وجود دارد از کناری هم کیفیت کار را خراب می کند، او پایه های را بمن نشان داد که به عقیده وی در آن ها پارخ معلوم نبود یا اینکه اصلا چوب رخ نداشت، او میگفت اینگونه چوب ها را ماشین خراب می کند و بعدش هم عاشقانه به ابراز کار دستی اش مینگرست. در حالیکه وعده عکاسی را از او میگرفتم ساعت ۴ عصر تر کش کردم.

دوستانم برای قطع درخت به شمالی رفته اند دکان امروز فقط بخاطر همین خالی است ما روزا نه بتعداد زیاد کار را از دکان بیرون می کنیم سه خرد پهلوی هم نشسته خردی می نمایم بعدا سه نفر دیگر ما چوکی ساخته و کارهای خردی

خالص عربی بود و این واقعه نشان میدهد که این دو قبیله جزیی از قلمرو عربی ای بود که در نصف اخیر قرن ۱۲ در سواحل امریکا تاسیس گردیده بود.

کولمبس خود میگوید:

کرسقف کو لمپ، هنگام بساز گشت از سفر سومش گفت در سر زمین کشف شده، به گروهی از زنجی ها برخورد که در آنجا بسر می بردند. و نیز متذکر شد، هنوزیکه در سفر اول خود با ایشان ملاقات کرده بود يك اندازه از طلای افریقای باو هدیه دادند، درینصورت وجود زنجی ها در امریکا و وجود طلای افریقای در آنجا خود نما یا نگران است که پیش از وی مردمی بانجا رسیده اند که زنجی ها و طلای افریقای با آنها همراه بوده است و این مردم جز عربها کسی دیگری نیستند .

میدهند میگفت ماهر روز باید از ۸ الی چار ونیم کار کنیم بعضا هم شب کاری داریم او ظاهرا از زندگی اش راضی بنظر می خورد و از لب هایش خنده دور نمی شد. در حالیکه کار میکرد و می خندید، صحبت میکرد.

یکی از دانشمندان بزرگ اسلامی موسوم به «ابو ثنامحمد اصفهانی» در مصر یکنیم قرن پیش از کولمبس این نظریه را قیام کرد که خشکه عظیمی در ورای اتلانتيك وجود دارد و این نظریه ریی استدلال

منطقی و در یافت عقلی استوار بود، در حالیکه یکنیم قرن بعد از آن کولمبس به تخیل اینکه راه جدیدی وجود خواهد داشت که انسان را از طرف غرب به بند وصل میکند، سفر خویش را در پیش گرفت و اصلا بفکر رسیدن به خشکه عظیمی بجز هند نبود.

مجله «العالم الیوم» می نویسد:

مجله «عالم الیوم» که از مجله های امریکایی میباشد متذکر میشود که برخی از قبایل قدیم امریکایی از قبیل «ازتیسک» و «مایا» تمدنسی داشتند که دارای رنگ و خصوصیت

کار میکرد او فرمایش داده بود. از کار کارگر مذکور که جان محمد نام داشت پرسیدم که درین محل او تنها است یا اینکه دیگران هم اند. گفت که در چنین دکانی شش نفر کار می کنند از کسی معاش ملی خورند و کارهای شان را به او

کرد و از وطن و ما جرای سفر شان و اینکه چه هدفی ازین سفر دارند، پرسید و بایشان نسبت باین سفر شان اطمینان داد و ضمنا اظهار داشت که او ترجمان حکمران ای آن منطقه میباشد.

ازینجا دو باره به سفر پرداختند و پس از سه شب و روز به خشکه ای رسیدند که آدم های بربر در آن زیست مینمودند و چون با آنها ملاقات کردند از مدت سفر ایشان و از اینکه چقدر از وطن اصلی خویش فاصله دارند پرسیدند، این مسافرین نمیدانستند چقدر از وطن اصلی دور شده اند سپس آنها گفتند که فاصله میان شما و وطن تان باندازه رومعه راه است و زعم آن قوم گفت: وا اشقی! یعنی در منطقه اشقی رسیده اند. و امروز در منطقه منطقه بنام (اشقی) یاد شده و در قسمت اقصی مغرب واقع میباشد.

ستاره گان

مترجم: مهدی دعاگوی

يك ستاره مشهور سينما بعد

از ده سال جدائی مجدداً با شوهرش ازدواج کرد

افسانه ساز



رمبو و زولیت سابق بروز دهم ازدواج نهم سال قبل شان ، باهم ازدواج نمودند

مرد دیگری سعادتمند خواهد شد او در طول چندماه اول که تازه طلاق گرفته بود بایسن تصور بود ولی هر قدر که به تعداد ماهها روزها افزوده میشد (الکی) بسوی نو مین هایشتر گشا نده میشد ، زیرا او مردی را سراغ نمیکرد که محسنا ت و اوصاف خجست (جوی) درو جودش مو جود شود در حالیکه الکی بیشتر تلاش بهمین مو ضوع داشت در نظر داشت مردی را بسوی خود بکشاند که فضایل بالاتر و والاتر از (جوی) درو جودش سراغ شود .

ولی سرانجام ازدواج شان منجر بیک واجه درد آفرین گردید و آن اینکه مار لین مانرو دست بخود گشای زد و از میدان زندگی کنار رفت .

و حالا که (الکی) در نقش قسم های (مارلین) پانهاد و شوهرش (جوی هیامز) رايكبار ديگر بدم خود كشيده ، نقش بگرو تازه نيافته که نزد خير نگاران مو ضوع كاملا گرم روز حساب شود .

خلای عمیق زندگی الکی (الکی زومر) یکی از ستاره زمان بنام رسیده و مشهور گیتی است که در جهان - سینما کمتر از او غوغا و سرو صدا بگوش رسیده است. او تقریباً ده سال پیش ازدواج با زندگی زنا شو بی (جوی هیامز) ژورنالیست و نویسنده مشهور امریکا بی سینما امتناع ورزیده که با اساس حکم محکمه رسماً از هم هرگونه تعارف مجدداً باهم ازدواج نمایند دیگر جدا شدند و (الکی) تصور میکرد در آغوش

جریان این ازدواج اگر چه بظا هر نزد اکثریت مردم امر عجائب انگیزی تلقی شده ولی در نفس خود هیچگونه خصوصیت تعجب آوری ندارد.

اصلاً ازدواج با شوهر بیکه قبلاً از او طلاق گرفته بود برای (الکی زومر) ستاره موبلاند آلمانی وسیله ایست که بدان مباحثات میکنند و شانس طلایی و فرصت مساعدی که زمینه این ازدواج در آن مسیر آمده خیلی خرسند و راضی میباشد.

یکه از خبر نگاران وارد و آگاه هم باین موضوع سطحی نگریسته و نگاشته اند که چندین سال قبل (مار لین مانرو) هم بعد از يك وقفه چهار ساله و جدایی رسمی از - شوهرش (اتور میلر) تصمیم گرفته دو باره بسوی او باز گردد و بعد از تقاضای نزدیک سر انجام باهم توافق حاصل کردند که بدون - هرگونه تعارف مجدداً باهم ازدواج نمایند



الکی و جوی ده سال بعد روی توافق های آتو میلر و مار لین مانرو هم بگوشی - جنین تصمیم گرفتند که سر انجام ازدواج شان منجر بیک واجه درد آفرین گردید.



صحنه از يك نمایشنامه که الکی در آن نقشی را ایفا میکرد که قبلاً مارلین مانرو آنرا در فیلم بازی کرده بود.

چگونه ازدواج بعد از ده سال

(الکی) در مدت ده سال با بسیاری از هنر پيشگان ، پرو دیو سران ، رژیسوران تياتر و فلم همکاران فنی تياتر و فلم ارتباط نزدیک داشته و هر يك آنها تا آنجا بیکه ساح دید و تحقیق اش اجازه میداد مطالعه نمودولی خوبیها و مکامش شوهرش نسبت بانانیکه او می شناخت والاتر بود. باین مخلوط تصمیم گرفت در نبرد با احساسات ستیز نده خود کنار آید و دیگر بفکر و اندیشه شوهرش نباشد . از همین سبب بود که (الکی) تا حدودی انزوا گزید. البته انزوانه ب مفهوم آنکه گوشه اختیار کند به هیچ موضوع علاقه نگیرد. بلکه بمعنای اینکه در مورد ازدواج صحبت نکند. تا آنکه سر انجام (جوی) در یک

عده این زن و شوهر را راز میو و ژولیت عصر لقب داده اند



جوی در بازگشت از لاس آنجلس یک بالاپوش جبر برای الکی با خود آورد که الکی از آن بسیار خوشش آمد.



تونیکی و میشل هنر مندانیکه ازدواجشان بر اثر خوانده شده است.



نمایشنامه کمیدی الکی را می بیند و یک بار دیگر طغیان گرمی عشق او آغاز می شود. این کمیدی (این مال دیروز نیست) نام داشت که چندین سال قبل اول آنرا (مارلین مونرو) در فلم اجرا نموده بود (جوی) با جریت نام به (الکی) گزارش میداد که او را نه توانسته فراموش کند. از آنجا بیکه (الکی) منتظر شنیدن چنین جمله بود خود را باغوش او پرتاب کرده و فرار می اشتند مجددا با هم ازدواج نمایند. بعداً «جوی» جهت انجام یک سلسله کار عابثی (لاس آنجلس) شناخت و در بازگشت خود یک بالاپوش جبر برای (الکی) تحفه آورد و سپس هر دو به توافق هم یک مسافرت برداشتند که گفته می شود هفته های متوالی بطول انجامید.

(جوی) بیکه از نگارندگان گفته است: در طول مدت نو سالیکه هیچگونه ارتباطی بین آنها وجود نداشت، توانست آنطوریکه لازم است (الکی) را بشناسد و حالا در موقعی فرار دارد که بصراحت می تواند بگوید در حال حاضر او بیشتر از او (الکی) را دوست میدارد.

دو هفته بعد (الکی) و جوی در میان انباری از کلبه های معطر و مختلف رنگ غرق بودند و این روزی بود که هر دو بو فاداری باهم دیگر قسم یاد میکردند.

جوی عقیده دارد که چون الکی او را خوب درگذراند بدون تردید در همه امور زندگی بار و سنگارش خواهد بود.



دو ج
زند
در طول
بایسن
ماهیبار
و مید
ردی را
خجست
حالیکه
داست
بکشاند
وجودش
می بود
و بار
سود
شسری
در همین
ایش
ک تیار
نمایش
برای
امنه دار
از این
ضوع
نه تصف
بود
ضوع
نباید
مس
ل
از هنر
ان تیار
نزدیک
ساحه
دولی
انیکه او
صمیم
خود
سر
حدوتی
کد
سلاف
دواج
در یک
ون

دلیل عصبانیت

دا ماری يك شب از عروسی
با پدر خانم خود صحبت می
کرد در ضمن گفت:

راستی اینرا هم قبلا با ید
به عرض برسا نم که : من
عیب بزرگ دارم از آن رنج
می برم ولی نتوا نسته ام آنرا
علاج کنم و آن اینست که گاهی
بدون هیچ دلیلی عصبانی می
شوم خسر شس لبخندی زده
گفت :

- این عیبی نیست ، بر
علاوه من یقین دارم که بعد از
این برای عصبانیت خود همیشه
دلیل های خوبی خوا هیید
داشت



چاره سازی

اطفال ودعای

باران

جمعی به دعای باران به صحرا رفتند و اطفال
مکتب را هم با خود بردند .
شخصی پرسید این اطفال را کجا می برید .
گفتند: برای دعا کردن که باران بیارد ، زیرا
دعای اطفال مستجاب است .
آن شخص گفت: اگر دعای اطفال مستجاب
می بود یک معلم در همه عالم زنده نمی ماند .



درس منطق

شاگرد گفت: «مسلمآ آنکه کثیف
است؟»
استاد گفت: بیشتر دقت کن ،
مرد پاک رفیقش را می بیند که چه
قدر کثیف است و بر عکس، حالا
کدامیک به حمام خوا هند رفت؟
شاگرد با اطمینان تمام گفت:
«فهمیدم، مرد پاک رفیق کثیفش را
می بیند و گمان می کند خودش هم
همانطور کثیف است، و بنا بر این
درست اینست که او به حمام خواهد
رفت.»

استاد بشا گردی که برای درس
منطق اهمیتی قایل نبود گفت :
برای من مشکل است که اهمیت
این درس مهم و عمل را که در نیرومند
کردن ذهن و فکر بسیار مؤثر است
برای تو بیان کنم ولی سعی می نمایم،
آن را در ضمن این داستان به تو
بفهمانم:
فرض کن دو نفر مرد که یکی پاک
و دیگری کثیف است از دود روی
بیرون آمدند، به نظر تو کدامیک از
آنها به حمام خواهند رفت؟



خانم: چاشت چه فرمایش دارید

تئوری همسر

انشتین

از خانم انیشتن پرسیدند که آیا
از تئوری مناسب چیزی می فهمید؟
خانم انیشتین جواب داد:
- نی، اما شوهرم را درک می کنم
ومی شناسم، و فقط این را می دانه
که باید به وی افتخار کنم.

اختلاف نظر

- نادل هیچ عاشق نشده ای .
- چندین دفعه همه اش در نظر اول!
- پس چرا ازدواج نکرده ای ؟
- آخر ، غالباً از (نظر دوم) هم غفلت نکرده ام .

چه گفتین جواز سیرمه در آرایشگاه فراموشم شده !



و خانم ماریا اینطور به آرایش‌مانکن‌های پر داخت*



گوشه از دستگاه خیاطی جینا



نمیدانستم از زبیر توضیحا تی در باره آن‌ها خواستم .

ساعت تند در حرکت بود . بمن در واقع مجال این داده نشد که خارج از پر وگرام نمایش عکاسی کنم . محفل شروع شد و من و دیگر هم مسلکمان که از طرف روزنامه ها و مجله ها آمده بودند شروع به عکاسی کردیم .

دختران زیبا روی و زیبا لباس با تال موسیقی در مقابل بیننده ها از روی ستیبه دراز قندی که متا سفاهه خیلی کم نور بودی گذشتند و با حرکات دلپسندی لباس های خود را نشان میدادند که از آن ها استقبالی خوبی میشد . معرفی این لباس ها به زبان فارسی توسط آقای «فارانی می شد و در زبان انگلیسی فوزیه شریفی آن ها را معرفی می داشت .

موسیقی گروه ستاره ها خیلی با فضای هتل و لباس ها سازش داشت چه برای نمایش لباس افغانی موسیقی افغانی و برای نمایش لباس های غربی موسیقی غربی نواخته میشد .

در گوشه دیگر صحنه خانم ماریا موهای سر مانکن هارادوبساره آرایش میکردو آن ها هم لباس دیگر را بتن کرده و باناز و افاده پا از اطاق لباس پوشی بر میداشتند تا بیننده ها را زرد در انتظار نمانند .

تعدادی از این لباس ها در بین محفل بار یکلام خاصی بفروش رسید .

این محفل در حدود دو ساعت مهمان های خارجی و داخلی خود را شاد بگه داشت و با آوردن لاتری ای که نمره آن شامل تکت های نمایش بود در حدود ساعت نه به پایان رسید .

هشتاد فیصد می چرخد ، تا کنون ۵ بار نمایش مود دائر کرده است که سه بار آن در هتل کابل و اینک دو بار آن در هتل کانتی ننتل صورت گرفت* .

خانم جینا صاحب این خیا طخانه میگوید که خیاطخانه اش کمال التخار را دارد که تا کنون لباس های نو عروسان ، محصلات و دیگران را در کمترین وقت و مناسبترین قیمت ها تهیه کرده است او که خیاط خانه اش مخصوص لباس های زنانه است میگوید:

خیلی بیجاوی مورد است که مردم از موسسه ماوقیمت های ما بترسند «مامزدی را که در مقابل لباس های خود از مردم می گیریم خیلی هم گران نیست . بعضا قیمت های ماباقیمت های معمولی بازار تفاوتی ندارد .

از خانم جینا در مورد مشتری هایش می پرسیم . میگوید آن هانی که افغان اندکسانی بشمار میروند که از مود و فیشن چیز می فهمند .

میرسم امسال چه چیز باعث شد که این نمایش را دائر کردید؟

می گوید ، سال بین المللی زن . سوال میکنم که دول اینگونه نمایش هادر گردش موسسه چند فیصد خواهد بود ؟ جواب میدهند در حدود ۳۰ فیصد .

می پرسیم برای نمایش لباس های محلی و ملی چه اقدامی کرده اید؟

جواب دست لباس ، رنگ هاری ، منگل ، کوچی و کوهدا منی را که لباس عروسی است بنمایش گذاشته ایم .

از تعداد کارگر های پرسم * میگوید ۱۵ نفر ۳ زن و ۱۲ مرد فکر میکنم برای گردش موسسه به این بزرگی که امید واری ۳۰ فیصد زیاد شدن کار هم میرود این تعداد کار گر کم است . صاحب مغازه با اصلاحاتی که در گفتارش بعمل می آرد . مرا ازین سوء نظام دور می کند .

قصه میسکرم و با هم صنم گرم صحبت بودم قصه های ما دور مکتب و سال های تحصیل ما چرخ میزد که دروازه باز شد و سه جوان مرتب و منظم داخل سالون شدند ، از دوستم پرسیدم که آن ها که باشند ، جواب داد گروه ستاره ها ، جوان هادر حالیکه نزدیک صحنه رسیده بودند خیلی دوستانه با هم صحبت می کردند با جوانی که قبلا او را به شما معرفی کردم دست دادند و شروع به تنظیم آلات موسیقی و جا بجا کردن آنها کردند . من در حالیکه چشم از آن ها بر



دو مانکن در حال نمایش دونهونه لباس

گل گوشواره

فال حافظ



خوانند گمان گرامی !

در هر روز از هفته که میخواهید فال بگیرید به تصویر بالا توجه نموده یک حرف از حروف نام خود را انتخاب کنید و آنرا از دایره بزرگ پیدا نمایید. (فرقی نمی کند که حرف اول باشد یا دوم باشد یا مثلا پنجم) در زیر همان حرف مثلثی قرار دارد که دارای خانه های سفید سیاه میباشد و در داخل خانه های سفید آن سه عدد ثبت شده است از آن سه عدد هر کدام را که دلخواه شماست انتخاب کنید و آنگاه به همان شماره در زیر نام همان روز از هفته مراجعه کنید و جواب خود را از زبان حافظ شیرین سخن دریافت نمایید.

مثلا روز یکشنبه حرف چهارم خود را که میم است انتخاب و از جمله سه عددی که در زیر قوس مربوطه به این حرف دیده میشود یعنی ۷۰ را اختیار نموده اید. باید به این مراجعه کنید.

امادر روش غیر علمی و خشن گذشته امکان خوردن غذاهای دولت جمهوری علیه فقرو بیگاران اینکه منتهی به آنچه نکرده اعتراف بنما پذیرد که جز پروگرام های اصلی دولت است علاوه بود و طبعا در همچو موارد عدالت با اعمال بیداشی از اینکه رفاهیت اقتصادی و بهبودی مردمان و ناتوانی میگردد. ما را نوید میدهد در گاهش جرایم نقش آرزوند نکتی دیگر اینکه عوامل اقتصادی و بیکاری خواهد داشت. در هر محیط مولد جرایم است، مبارزه جسدی

جایزه بگیرید

دمیر منو تو لئه بافتخار روز مادرازا ادبا- شعرا- نو یسند ۴ ن و هنر متندان محترم و من تما دارد برای تجلیل از مقام خجسته مادر عالیترین آثار شانرا که بهادر ارتباط داشته باشد الی تاریخ (۸) جوزای ۱۳۵۴ بمدریریت عمومی تحریرات د میر منو تولنه ارایه بدارند البته بعد از ارزیابی توسط هیئت با صلاحیت برای صا حبان عالیترین آثار ادبی و هنری از طرف دمیر منو تولنه جوایزی اهدا مسی شود. لطفا ادرس مکمل خود را و اشخ تحریر دارند.

تمام گلپای را که در گردن ها، در چین ها، در گلدانی ها، در شپرو ریزار می بینید همه گلپای وحشی و خود رو است که تخم های آن از فسا، از هوا، از کو مساران، و جویباران و طوفانها و بادباران از یک جا دیگر جا انتقال و انتشار یافته است و بدست باغبان و دهقان

و گلچینان رسیده است گلپای که اول وحشی بوده اند و تربیت دست باغبان را خورده و رنگینی و مشکین شده اند.

بعضی گلپای مانند استعداد بشر هائیکه از تربیت محروم مانده اند سر بشود روئید و بلاخره در اثر حوادث از بین رفته اند و آثار شان را کسی ندیده و نه بوئیده است.

شکرال را که اکنون بیرون از گوه و دست زدامن می بشید عموما گلپای خورویی است که از گوه و صحرا بدست این و آن رسیده است

بصدا هارنگ گلپا همین حال در کوهساران دور دست ناموجود است که روی مدنت را ندیده اند و نه دست گلچین و باغبان با یسن گلبرگها رسیده است - وقتی حوصله بوده جوانی بود، نشاط و خرمی بود. بجمع آوری گلپای رنگین کوهی و وحشی می پر دا ختم در حیره ام آنقدر گل زیاد شده بود که

یک رفیق ظریف ماکت لازم است که بلبسل درین حجره آشیان بسازد. گلپای وطن ها گل های نادره و بی نظیر است ماکل های خارجی را بسیار تربیت کرده ایم و منزل خود را به آن گلپا زینت بخشیده ایم.

ما گل های زیبای مادر جهای زینت افزا گردیده است که آنجا انسانها کمتر رفت و آمد دارند این گلپای زیبا یا دستخوش طوفانها می شود و یا با ایمال حیوانات می گردد.

یک هیئت فنی زراعتی باید تمام اطراف و اکناف مملکت را گردش نمایند تخم گلپای مبعور را بدست بیاورند در اثر زلزله ها و حوادث ناگوار ممکن است که بهر روز زمان اکثر گلپای مقبول وطن ضایع شده برود -

(گل گوشواره) گلی است ز سببا سرخ و سفید چون وحشی است بوی مطبو عنقا رد این گل در کو های که در بین بد خشان و - نورستان است دیده شده است - دختران که دنبال هیزم و سبزی در کوه ها میروند گل گوشواره را می بینند و آنها را زینت گوش خود می سازند.

گل گوشواره هم تخم دارد و هم ریشه و پیاز درلیم ایام در شفقان عروسی دختر سسر شناسی بود درین جا اقسام گلپای خورد و خوشبو را دختران در سروسینه خود زده بودند عروسی هم گلپوش شده بود مادر عروسی درر و بلای دختر خود را میگردفت در سر آن گل

افشانی بود و مجلسی شادمانی و طرب و گرمجوشی زابدالو صف بود درین وقت دختر شادمانی که

از هم بازی های عروسی بود داخل مجلس سدرگفت : من باین نسبت درین مجلس خوشی ناوقت رسیم که ناهزد خود را دنبال گل گوشواره فرستاده بودم و همه حیران مانده بودند زیرا گل گوشواره را ندیده بودند اما ندید بودند.

همینکه گل گوشواره را از دستمال - ابراشمن گلغام خود کشید بیک طرز مرغوب در گوش های آن عروس گذاشت مطربی خوش نوایی این شعر بدل واز مزه کرد همه دیدند که صبح دیده بود.

گویند به صحرای قیامت سحری هست یارب که جز آن صبح بناگوش نباشد

جالبترین سو قمت

را قبول کنم او که متوجه میشود چه تعارفی کرده باز هم خنده اش میگیرد و معذرت میخواهد... او بطرف سلول خود و من طرف در خرو جی محبس روانه میشوم تا یادداشت هایم را تنظیم کنم ..

نگارش این جریان باعث آن شد که من (خبرنگار) به چند نکته عمیق ترشوم، اول اینکه پولیس ماورزیده شده و این ورزیدگی خودش باعث آن گردیده است تا پولیس امروز به

روش های خشن گذشته متصل نشده دانش و تجربه خود را در برخورد با مسایل جنایی و مجرمین بکار گیرند، مسلم است که گرفتن

اعتراف از متهمین بطرق غیر علمی و شکنجه نمودن آنها علاوه از اینکه دیگر درین نظام عدالت پسند گنجایش ندارد، دور از شان

پولیس ورزیده و تحصیل یافته ما ست. اگر يك پولیس آگاه دلائل کافی علیه متهم جمع آوری میکند و جرمش را به اثبات میرساند

متهم خودش به آنچه کرده اعتراف می نماید،

اعتراف از متهمین بطرق غیر علمی و شکنجه نمودن آنها علاوه از اینکه دیگر درین نظام عدالت پسند گنجایش ندارد، دور از شان

پولیس ورزیده و تحصیل یافته ما ست. اگر يك پولیس آگاه دلائل کافی علیه متهم جمع آوری میکند و جرمش را به اثبات میرساند

متهم خودش به آنچه کرده اعتراف می نماید،

قال حافظ

شنبه

۱- بوی خوش تو هر که زیاد صبا شنید
از یسار آشنا سخن آشنا شنید
۲- یارب کجاست معرم رازیکه پلک زمان
دل شرح آن دهد که چه گفت و چه شنید
۳- جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت

کمال عدل بفریاد داد خواہ رسید
۴- صبا بگو که چہا برسرم درین غم عشق
ز آتش دل سوزان و دود آہ رسید
۵- معاصران ، گره از لطف یار باز کنید
شبی خوش است بدین قصه اش دراز کنید

۶- رباب و چنگ بیابک بلند میگوید
که گوش و گوش به پیغام اهل راز کنید
۷- حضور خلوت انس است و دوستان جمعند
وان یسکاد بفرانید و در فراز کنید

یکشنبه

۱- عید است و آخر گل و یاران در انتظار
سالی پر روی گل بین و ماه و مسی یار
۲- زانجا که پرده پوشی عفو کریم تست
بر قلب ما ببخش که نقدیست کم عیار
۳- نخست موعظه پیر صحبت این حرفست

که از معا حب نا چس احتراز کنید
۴- پند حکیم بعض صوابست و عین خیر
فرخنده آن کسی که به سمع رضا شنید
۵- روی بنمای و وجود خودم از یاد ببر
خرمن سو خنگانرا همه گو باد ببر

۶- یارب آن زاهد خود بین که به چه عیب آمدید
دود آتش در آئینه ادراک اندک انداز
۷- چون گل از تکبوت او چاهه قباکن حافظ
دین بیا درده آن قامت چالاک انداز

دوشنبه

۱- بازای ودل تنگ مرا مونس جان باش
دین سوخته را معرم اسرار نپان باش
۲- زان باده که در میگده عشق فروشدند
مارا دوسه ساغر بده و گو رمضان باش
۳- تا بر دلش از غصه غباری نشیند

ای سیل سرشک در عقب نامه روان باش
۴- خون شددم از حسرت آن لعل روان بخش
ای درج محبت بهمان مهر و نشان باش
۵- اگر رفیق شلیقی درست پیمان باش
حریف خاله و گرما به و گلستان باش

۶- کمال دلبری و حسن در نظر باز نیست
بشیوه نظر از نادران دوران باش
۷- دوش با من گفت پنهان کار دانی تیزهوش
و ز شما پنهان نشاید کرد سر می فروش

سه شنبه

۱- بادل خونین لب خندان بوز هم جو جام
نیگرت زخم رسد آنی جو جنگ اندر خروش
۲- تا نگردی آشنایین پرده رزی نشوی
گوش نامعرم نباشد جای پیغام سرش
۳- همچو گلبرگ طری هست و جوید تو لطف

همجو سرو چمن خلد سراپای تو خوش
۴- هم گلستان خیالم ز تو بر نقش و تکر
هم مشام دلم از زلف سمن ساسی تو خوش
۵- درده عشق که از سیل بلا نیست گزار
کرده ام خاطر خود را به تمنای تو خوش

۶- بین که در قص کنان می رود بناله و چنگ
کسیکه رخصه نغمودی استماع سماع
۷- دوشم ز لیلی چه خوش آمد که می سرود
گل گوش پهن کرده ز شاخ درخت خویش

چهارشنبه

۱- من اگر رند خرا پاتم و گر زاهد شهر
این عالم که هستی بینی و کمتر زینم
۲- گرم از دست بر خیزد که باد لدار بنشینم
ز جام وصل می نوشم ز باغ عیش گل چینم
۳- حافظ اسیر زلف توست از خدا ترس

وز انصاف آصف جسم اقتدار هم
۴- چون آب روی لاله و گل فیض حسن تست
ای ابر اظف بر من خاکی بیار هم
۵- صلا از ما چه چیزی که مستان راه اصلاح کنیم
بدور ز گس مست سلامت را دعا کنیم

۶- در میخانه ام بگشاکه هیچ از خانقاگ نشود
مرت باور بود و رنه سخن این بود و ما گفتیم
۷- یکی از عقل مراد یکی طامات می باشد
بیان داور بهارا به پیش داور اندازیم

پنجشنبه

۱- یارب آن آهوی مشکین بختن بازوسان
وان سببی سرو خرامان به چمن یزوسان
۲- مرغزل رابر انسان یعنی برغم سنبل
گرد چمن نجودی همچون صبا بگر دان
۳- مست بگذشت و نظر بر من درویش انداخت

گفت ای چشم و چراغ همه شیرین سخنان
۴- چون گل مردم ببویت جامه در تن
گم جلاک از گریبان تابه دامن
۵- تنت دید گل گسولی که در باغ
جو مستان جامه را بدرید بر تن

۶- دلم را مشکین و در پا میشداز
که دارد در سر زلف تو مشکین
۷- وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم
که در طریقت ما کافر نیست رنجیدن

جمعه

۱- به پیر میگده گفتم که چیست راه نجات
بخواست جام می و گفت عیب پوشیدن
۲- تاب بنفشه میدهد طره مشکین ساری
پرده غنچه میدرد خنده د لگشای تو
۳- ای گل خوش نسیم من بلبل خوش را مسوز

کد سر صاق مرگند شب همه شب دعای تو
۴- مرا چشمیست خون ایشان زدست آن گمان ابرو
جهان بسفته خواهد دید از آن چشم و از آن ابرو
۵- ای بیک راستان خبر بار ما بگو
احوال گل به بلبل مستان سرا بگو

۶- ما معرمان خلوت انیم غم مغور
با یار آشنا سخن آشنا بگو
۷- جان پر ورست قصه از باب معرفت
دیزی برو بپرس و حدیثی بیا بگو

شعر

زیر نظر: محمود فارانی

تهیه و طرح: ظاهره نالان

نام و نامه

از: داود سرمد

دور از تو از آتش تنم جامه بسوخت
کفتم بنو یسم این خبر خا مه بسوخت
انگشت قلم کردم و بر برده دل
نام تو رقم نمودم و نامه بسوخت

لاهو تی

منم من سا عر دیوانه عشق
که باشد باوزم افسانه عشق
تو و اندیشه پیر تو ای عقل
من و این بازی طفلانه عشق

• • •

جو بوسیدم لب پیمان عشق
ندم خالک ره میخانه عشق
زمام سر نوشتم را سپردم
بدست شوخی ای مستانه عشق

• • •

کتاب زندگی دیوان عشق است
تلاش معرفت عنوان عشق است
هزار استاد دانشگاه تحقیق
درینجا طفل ابجد خوان عشق است

• • •

دل این اهوی صحرائ و حسرت
اسیر پنجه فر مان عشق است
بچشم همست دیوانه او
بیابان هوس زندان عشق است

• • •

عقاب عشق در دام هوس نیست
مقام باز در گنج قفس نیست
اگر شا عر نسو زد یک نفس نیست
بر پروانه چون بال مکس نیست

• • •

سکوه زندگی لبخند عشق است
دل آزاد گمان در بند عشق است
زبزم سرد بیدر دان گمستن
اساس آتشین پیوند عشق است

• • •

دل سرمد که سر دریای عشق است
سنگسته زورق دریای عشق است
بچشم باورش در یای آتش
نهی از سا عر صیپای عشق است

دریای

آتش

لرغونی ادب:

دیمینی اور

په مایل دیمینی اور دگل صتم دی
دهجران په سرولمبو می زره کرم دی
دوازه سترگی په بنو کله دریوی
مامنلی په چشمانو ستا قلم دی
که جهانواره رها په آفتاب شی
په مامسی ستادقم دشیبی تورتم دی
نور عالم واره خندا او خوشحالی کا
یوپه ماغریب دیار دیمینی غم دی
زده زخمی می دهجران کله روغیوی
خومعطل داستا دوصل په مرهم دی
دجهان نعمت که واره ماله راگری
بیله یاره خوار احمد کله منعم دی

ترا جائی دیدہ ام

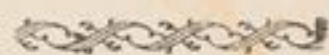
ای بیگانه که میگذری نمی دانی که چقدر طولانی در بی تو نگاه میکنم .
نوباید همان کسی باشی که می چشم
گویی خواب می بینم .

بی شبیه در جائی بانو روز های خوشی گذرانده ام .
چون سبک روح و مهربان و پاکدامن و خوشیار از کنار یکدیگر می گذریم همه چیز
بیاد می آید مگر تو با من بزرگ شدی و در کنار من بودی ، با تو میخوردم و مــــی
خفتم تن تو تنها از آن تو نمونده و تن مرا هم نگذاشته است که تنها از آن
من بماند چون میگذریم مرا از لذت دیدار چشمان و چهره و بدن خود برخوردار میسازی
و در عوض از ریش و سینه و دستهای من بهره میگیری .
نباید با تو سخن گویم باید آنگاه که تنها نشسته ام یا آنگاه که در یک شب تنها بی بیدار
میشوم بتو بیاندیشم باید چشم براه بمانم تردید ندارم که باز ترا خواهم دید .
باید هشدار باشم که ترا از دست ندم .

از نامه های دلدادگان نامور تاریخ

این هفته هم نام دلچسپ و خیلی جالب
از دیو ادبیات اروپا گویمته داریم .
در اینجا گویمته مرد خود دار و آرام و سنگین
بفردی احساساتی میشود که نقشه جهان را
بهمراه یک نامه بمحبوبه خود میفرستد برای
اوباصطلاح باسند - که همان خریطه دنیا باشد
نابت میکند که در ستاره خاکی جا بی برای
قرار ندارد و هر جا برود خیال قامت زیبای
خانم فن، شتابین اورا چون شبعی تعقیب
میکند.

و چون راه فرار و راهی نیست گویمته در
آخر نامه ناگهان بر میگردد قبایع عوض میکند
و بالعین حاکمانه ای چند دستور صادر میکند .
آری چون گریز ممکن نیست ناچار برای
ستیز آماده میشود .



نامه گویمته بخانم شتابین

عزیزم !
اینک نقشه جغرافیایی جهان را برایت
میفرستم تا لحظه ای از وقت گرانبهایت رابسه
مطالعه آن صرف کنی و مشاهده نهایی که در آن
نقطه ای نیست که من به آن فرار کنم و خیال
تو در بی من نیاید.

عزیزم ! حتی تو برای من چنین نقطه ای را
در ربع مسکون نخواهی یافت !
بس سادگی از آن من باش و با تمام هستی
خویش به عشق من وفا دار بمان .

(ولفگانگ)

اولسی ادب : بیوفایار

خیم ددی دنیانه شیرین یادمی یی و فاشولو
ورزی می په داجی ن نمازله په خندا شولو
توری دجفا نیولولاس کی خما مرگ لره
هغه وفادار اشنا کتل مرگ ته خماشولو
خیم ددی دنیا نه چیرته بلی یودنیا لره
یاردی وی خوشاله شیریدی اورکا پل په ماشولو
زه می در کز ایم دی مع ستون گری لا خندا گوی
دادچال مسون دی خکه دومره یی پرواشولو
زه دلوری یاره شه به داژوندون کومه
مرگ بانندی رضایم چی له ماخنی جداشولو
دلورخان سیلاب

د تاریخ مسافر

داعجمن لاروی خوک دی
خوار انسان دی !!
چه راغلی دی تورتم نه
دعاسی نه دعتم نه
کریدلی دی ستم نه
دنیا و دنیار په لوری
دغه ورک اقلیم و خواته
درنا په هیله درو می
خواستسوس منزل نه مو می
• • •

دزمان پلنه بیدیا گنسی
د تاریخ پر ما ریج لاره
یوخو خاکی دی دوینو
اودبشودی دی یو خوئنی

دزمان پلنه بیدیا گنسی
د تاریخ پر ما ریج لاره
یوخو خاکی دی دوینو
اودبشودی دی یو خوئنی

یوغمجن لاروی درو می
پراغزو
پر تودو کانو
پر زورو
اوبر لو هو

زولنی یی رنگ په وینو
پر لاسو یی خنخیرونه
پر اوژی دی دژوند پیتی
• • •

محمود فارانی

جنایت کاران

خلو رنه بر خه

نجلی سوو اسویلی و کینس اووئی ویل:
 - بیوزلی! باید داسی کار ئی نه رای کړی.
 یعنی څنگه؟
 څه شی نه و هسی...
 خبره می ورغوڅه کړه او و می پوښتل :-
 - نه غواړی چه مایه اول جریان خبر کړی؟
 - زه معلومات نلرم .
 موزمی ددوی د کور له لیاری نه راوگرخواه او په بله لیاره روان شوم ورته می وویل :
 - ته باید هغه څه ماته ووئی کوم چه ستا په مغزو کینس گرځی دا څنگه چه هغه زمانه مرسته غوښتی ده او زه دی ورسره مرسته ونه کړم؟ که سره شوی هم وی .
 - سړی زاته مړه غوندی وکتل او ونسی ویل:
 - مایک ویریزم، ویریزم که خبری وکړم او یا ددغی معصومی نجلسی د مرگ نه برده پورته کړم سبا زه هم وژل کیرم . دا څنگه چه هغوی دیر غښتلی دی دهر څه نه خبری .
 - د د می ورکړ او ورته می وویل!
 - سداوه اوسه گرانی چه زه ستا ملاتړیم هیڅوک نه شی کولی چه تاته تکلیف در ورسوی .
 هغه چپ ناسته وه او ما ورته زیاته کړه . دلته بی له ما او ستانه بل هیڅوک نشته او مو تر هم زما په خپل واک کینس دی نوهیله کوم چه هر څومره معلومات را کولی شی در یغ بی نکړی .
 امی خپلی څماری سترگی راواپولی او وی ویل:

مایک زه له بیر وخت نه ستاد نو سره آشنا شوی یم خو ښیری می په لته کینس وم دنورو ځوانانو سره هیڅ ډول رابطه نه لرم اونه بی دوستی ارزو لرم، ماستا زیات عکسونه را ټول کړی او په خپله دخوب په کوته کینس می څړولی دی دا چه ستا وجود ماته دخپل وجود نه زیات ارز ښت لری نو دای د هغه نجلی د وژلو چه ماجرا ورته بیانوم .
 - ډیره ښه ده له دی ځای نه ښه ځای نه شته ...
 امی مو تر ته وکتل او وی ویل:
 - ددوی کارونه دومره دقیق دی چه بنیای ستا په مو تر کینس یی هم دخبر اخیستلو دستکا نصب کړی دی .
 داسی معلو مید ه چه ښکلی نجلی به ویره کینس وه نو ورته می وویل :
 ښه چه داسی ده نورو رستورانته ته به لاړشو خو دی زما خبرغو څه کړه او راته بی وویل :
 - نه نه مو تر یو گوښه ځای کینس پارک کړه چه په دی بر څه کینس خبری وکړو .
 مو تر می دخپانان په یوه غاړه کینس ودراره او دیوی ونی په څنگ کینس کینسنا ستلو .
 ښځمی په وارخطا یی سره اخوا دی خوا ته کتل او دا چه څوک یی تر سترگو نه شول نو په خبرو یی پیل وکړ .
 - غوږ ونیسه اهغی نجلسی د جاسوسی وظیفه سرته رسوله، ددغی کمیته ریاست یو ډیر خطر ناک سړی په غاړه لری چه هیچا ته یی لاځان نه

دی ښودی خودهغه چا دپاره ځان ښی چه مرگ بی راغلی وی . هغه په خپله هر کار سرته رسوی او یو ډیر غټ پدماش دی . ددی خبره می غوڅه کړه او ورته می وویل :
 - ایبا ته هم دهمدوی سره همکار یی؟
 په ورویی وویل:
 - هو!
 ښه ده خبرو ته دی دوام ورکړه خودی چه زما لاسونه په خپل لاس کی نیولی وو داسی یی زیاته کړه .
 - ددغی کمیته ټول غړی په سړی توگه خپلی چاری سرته رسوی .
 ښه چه داسی ده نو دا ډاډ درکوم چه نوردوی د قدرت دوام پای ته رسیدلی دی .
 امی خپلی مرگی ته دوام ورکړ و زیاته یی کړه
 - هو! کوری... چه یوه ښکلی نجلی وه دهمدغو جنایت کارو په لومه کینس بنده شوی وه .
 خوبه دی ورځو کینس مامو ریست ورکړ شوی و چه بعضی سندونه تر لاسه کړی او کله چه په دی کار بریای شوه ډیر عزت او اقتدار یی پیدا کړ خو کله چه زه ورسره مخامخ شوم نو راته یی وویل چه دغه سندونه رانه په زیاتو پیسو غواړی او کله چه می ددغه کار دلیل ترینه وپوښته نو وی ویل چه زیاتی پیسی دی .
 هغه په دی پوهیدلی وه چه که چیری دکمیته رئیس ددی له تصمیم خبر شی بی له خنده به یی ژوند ته پای ورکړی همدغه نیت و چه دطیاری تکت یی هم اخستی و او د جاپان عزم یی کړی و . خو هغوی دزیاتی زرنگی نه کار واخیست او ددی مهلت یی ورته کړ چه سندونه دی یی له لاسه ورځی .
 هغه غلی شوه او ما وپوښتل :
 - ایبا سندونه یی ترینه اخستی دی .
 هو! هم بی سندونه ترینه لاس ته راوړی او هم یی وژلی ده .
 و می پوښتل :
 - دومره خوبه پوهیری چه دغه سندونه اوس چیری دی؟
 - هو، هغه یی په یوه صندوق کینس اچولی او بنیای چه له هغه ځای نه یی هم وباسی .
 ورته می وویل کوم معلومات چه ماته مو را کړل په زړه پوری وو مننه کوم .
 کوم وخت چه ددی کور ته ورسیدو بلنه یی را کړه چه یو چسای ورسره وڅښم . دغه بلنه می په افتخار ومنله او ور سره ننوتم . کور ته دننو تلو سره سم یی راته وویل:

داسی مایک څومره راباندی گران ښکل می کړه او ددی په طلا یی وپښتانو می لاس کش کړ او ورته می وویل:
 - بلکه چه جای درنه هیر شو .
 آشپز ځانی ته روانه شوه قهوه یی را وړه او د قهوی دڅښلو نسه وروسته یی وویل :
 ما ورته مخکینی ریلی و چه زه ستا عکسونه ډیر زیات لرم سملاسی می ورته وویل :
 - بده به نه وی چه وی گورر .
 دلاس نه یی ونیولم او هغی کوی ته یی بوتلم چه ددی چپرکت هم پکینس ایښی و . زما زیات عکسونه ددیوالو پرمخ باندی څریدلی وو په تندی می ښکل کړه او ورته می وویل چه د هغه مکافات و چه تازما د عکسونو په بر څه کینس تر لاسه کړیدی ځانی یی نور هم را نژدی کړ او زه یی هم زیات ښکل کړم او زیاته یی کړه .
 - زه دزیات مکافات په هیله یم، په مقصد یی وپوهیدم او ورته می وویل:
 - زه هم په همدی امید... مادی دښکلا په برخه کینس زیاتی خبری وکړی چه ددی زیاتی خوښی شوی زلفی یی را باندی خوری کړی هغه می ښکلو لی او ورسره وغزیدم تر د ډیره وخته پوری مو دینسی او محبت د خوښی محلی تیر ی کړی دا می سره می شپه تیره کړه او سبا ناری دخپلو نه ورسره می امی ته زیات ډاډ ورکړ او د جاسوسانو په لته ترینه و وتم د معلومه خبره ده چه ددی هم مخکینی پوهیدلی وو چه امی ماته ددوی دجنایت نه برده پورته کوی نو په دی ویره کینس وم چه ددی له لاسه ونه وژل شی .
 دغه ښکلی نجلی هم زیاته ویریدله او ما دخپل دوتر د تلفون نو مړه هم ورته ورکړی وه چه د ضرورت په وخت کینس ورسره مرسته وکولی شم، خپل مو تر می ددوتر ددروا زی په مخکینی پارک کړ تر څو می ددلا د حال نه ډاډ حاصل کړی وی .
 په دروازه کینس پیره دار ولاړو او زما دلیدلو سره سم یی راته وویل :
 - ورځ مونیکم رغه ښاغلی «هامر» و می پوښتل :
 - ولدا چیره ی ده؟ پیره دار سملاسی وویل :
 - څو گړی مخکینی ددوه تنو سره چه شپو خولی گانی یی په سر کړی وی بیرون لاړه .
 په حیرانتیا می وپوښتل :
 - څه شی! دا چرا سره لاړه؟
 پیره دار وویل :

دوه قواره سپری د و لدا په
څنگ کښی روان واوله دی خای نه
وا تل:

وهی یو بنتل!
هغه یی په زور له دی خای نه
خارج کړه اوکه په خپله ور سره
روانه وه؟

نه هغه ډیره زارانه او مغرورانه
روانه وه پوه شوم چه ولدا روکه شوی
ده اورا بله نقشه وه چه د جاسو سازو
له خوا زما درې و او د باره جوړه شوی
وه.

بی له دی چه څه څنډ می کړی وی
د خپل دوتر دروازه می خلاصه کړه او
ننوم. کاغذونه می بنکته پورته
کړل ایدا فکر می کاوه چه بنیای کومه
اطلاع به یی راته پرینسی وی هر
څومره کاغذونه چه می چان کړل
څه شی می ترسترگو نه شو اخــوا
دی خوا وگرځیدم او په پای کښی .
خپل تایپ ریکاردر ته چه په یوه کونج
کښی مواینسی و او یوازی ماو ولدا
ته معلوم ورا په زړه شو دهغی فیته
می له سر نه شروع کړی ددو ناپیز-
ندونکو خلکو خبری می تر غور شوی
اوبیا می ولدا خبری واریدنی چه له
دوی نه یی پوښتنه کړی وه چه په خپله
څه شو .

اوبیا می ددوی چیغی ترغوز شوی
چه ویلی و.

هغه اوس زمونږ په لاس کښی
دی او ډیر ژر به یی ژوندته خاتمه
ورکړو. بل یی ویلی و.

چستی رکه اوله دی خای نه
ووځه. ددغو خبرو داوړیدلو نه
وروسته خپل میز ته را وگرځیدم او
یو کاغذ می تر سترگو شو چه دجا-
سوسانو له خوا ماته لیکل شوی و.

ای ناخوانه انسانه که څه هم
مونږ څو څو ځلی تاته اخطار درکړی
چه زمونږ په کارونو کښی لاس مه ووه
خولاس دی وانه خیست ، او مونږ له
مچپوری نه ستا سکرتره دځان سره
پوتلله. اوتا پسی هم په هلو ځلو
کښی پوستا سکرتره هغه وخت
خوشی کیری چه مونږ خپل کارونه
پای ته رسولی وی. اوسیا شپه به
تولی چاری سرته ورسیری که چیری
ته بیا هم په مونږ پسی په تعقیب کښی
شیی نوستا دسکرتری زړه به په
کولیو سوری سوری کړو.

ستاسی گټه به دی کښی ده چه
داوس نه تر سهاره پوری هوسا پاتی
شی اوبی غمه استراحت وکړی .
په بدویلو می شروع وکړه او
کاغذ می خیری کړ دوی داسی فکر
کاوه چه په دغه ماشو مانه کار به

ماله خپل عزم نه را وگرځوی. خو
غټه اشتباه یی کړی وه دمیز دجاسی
نهی څو گوئی دځان سره واخستلی
اور وتاو په حال کښی شوم .

د تیلیفون آواز ډیر ته راوگر څو لم په
چالاکی سره می دهغه غوږی پو رته
کړه دامی لړزیدونکی آواز می
واورید او ویل یی .

مایک ته په خپله یی .
هو خیر یت دی. زما کو ټی ته
جا سو سان را غلی د همدغه
آواز د ختم سره سم دتو ما نچسی
آواز نا کراره کړم ددی خبری هم غوڅی
شوی.

پوهیدم چه دغه بنکلی نجلی هم
ددغو جنایت کارانو دشوم غرض
قر بانی شوه نه پوهیدم چه څه چاره وکړم
اوپه پای کی په حال شوم د تیلیفون
غوږی می کیښود وروسته می دپا ت
د تیلیفون نومره ډایله کړه پا ت زما د
غږ په اوړیدلو سره په حیرانتیا

ووویل :

- آه مایک نه پوهیدم چه څه کوی
ماته لا تر اوسه دانده معلومه چه هغه
نجلی چا وژلی ده .

په غوسه می رته ووویل :
زه څه پوهیدم ته پوه لیس یی او باید
قاتل پیدا کړی تا خورا ته دهغی مری
وښود خودقتل په برخه کی مسولا
معلومات نه دی ترلاسه کړی .

داچه مری یی د رته ما ښوولی دی نو
باید قاتل اوسم ... پا ت وار خطا
غوندی ووویل:

- نه پوهیدم خو زه یی هم په عذاب
کړی یم.

- په ډیر افسوس باید دیوی بلی

نجلی دقتل اطلاع هم درکړم.
هغه په حیرانی سره ووویل :
- آیا بیاهم ددغه رازماجرا سره
مخامخ یو داخلی چا په داسی جنایت
لاس پوری کړی دی .

- گرانه دوسته هیڅ نه پوهیدم خو
دومره باید ووایم چه دغه نجلی چه
وژل شویده دا هم پوه جاسو سه ده
پا ت سلاسی ووویل.

څه شی یوه جاسو سه.

- هو نو باید فکر دی آرام وی
معلومات یی پتا اړه نه لری داڅکه چه
داکار په محکمی پوری اړه لری چه
قاتل و بیژنی .

(نور بیا)



دنیای ورزش

کلب خاور



چندین کپ و تحسین نامه های ورزشی حاصل نموده است.

وی علاوه بر رشته فوتبال به پینگپانگ، والیبال و شنا نیز دسترس دارد بنا علی حمید الله متین اظهار امیدواری نمود گفت که در آینده جوانان ولایت کشور هم بتوانند در انتخاب باتیکه جهت اجرای مسابقات به خارج کشور صورت می گیرند اشتراک نمایند.

مصاحبه از: احمد غوث زلمی

قهرمان وزن ششم کلب ورزشی معارف

در عصر یکی از روزها گلرم به کلب ورزشی معارف شد، در آنجا سپور، تمین های جوان کشور را دیدم که باشوق و ذوق زیاد به تمرین مشغول بودند، نظم و انضباط جوانان که قامت کشیده و جذابی داشت جلب نمود که با علاقه فراوان به تمرین پهلوانی مشغول بود پیش رفتن و تمرینش را از نزدیک دیدم، خیلی ماهرانه بازی مینمود از یکی معلم سپورت که در آنجا حاضر بود درباره او معلومات خواستم، معلم او را قهرمان کلاس ششم معرفی نمود منتظر ماندم تا از تمرین فارغ شده نزدش رفتم و سر صحبت را همایش باز نمودم، او خود را محمد رضا ولد غلام حسن «پهلوان مشهور کشور» متعلم صنف دوازدهم لیسه حبیبیه و هژده ساله معرفی نمود از وی میپرسم چه مدت میشود که به سپورت پهلوانی آغاز کرده ای، جواب میگوید: از ایام کودکی به تمام سپورتهای باستانی کشور عزیز ماست شوق و علاقه زیاد داشتم و روزها را در کلب شخصی پدرم به دیدن پهلوانان جوان که باشوق و هیجان خاصی به پهلوانی در کلب مصروف تمرین میبودند میگذراندم

انجام بدهد. کلب توقع دارد تا آمرین بزرگ سپورت و همشهریان از تشویق و مساعدهت خود در مورد اینگونه کلبها دریغ نورزند تا در تشویقهای صمیمانه آنها جوانان ورزشکار تقدیم جامعه شود.

بناغلی روش آمر کلب گفت: در نظر داریم بعد از ختم تورنمنت برای انتخاب تیم ملی و جوانان از طرف کلب کپی گذشته مسابقات را بین تیم های آزاد دایر کنیم البته تیم هائی که در مسابقات مذکور مقام اول و دوم و سوم را بدست می آورند کپ های را جایز خواهند شد. در حالیکه برای این جوانان ورزشکار از خداوند طلب مؤفقت مینمایم با ایشان خدا حافظ میگویم.

بسیستم معرفی چهره های ورزشی
یکتن از ورزشکاران لایق و پراوازه ولایت قندهار در رشته فوتبال بناغلی حمیدالله «متین» است.

موصوف متعلم و فعلا عضو فعال تیم ملی فوتبال ولایت قندهار میباشد. بناغلی متین که ۱۹ سال دارد از مدت شش سال با اینطرف رشته فوتبال مشغول تمرین بوده در مسابقات زیادی اشتراک کرده است و تاکنون

بناغلی سید یاسین کپتان تیم اعضای تیم فوتبال کلب خاور را چنین معرفی کرد.

اسداله گو لکبیر، غلام حضرت عبدالبشیر، سید حامد علی احمد، عبدالرشید، ابراهیم، عبدالمهدی عبدالسید، سید حامد علی احمد، سید عباس، سید کریم، سید محمد هاشم تیم فوتبال کلب خاور در میدان های ورزشی پوهنتون کابل به تمرین می پردازد، آمر کلب و چندین تن از اعضای تیم که به دفتر مجله آمده بودند، با قدردانی زیاد از بناغلی محمد صابر روحپرور عضو تیم ملی فوتبال یاد نمودند و گفتند بناغلی موصوف بحیث ترینر مارا رهنمائی نموده باما تمرین می نماید.

اعضای تیم خاور که لباس راهدار سبز و سفید و نیکر های سبز دارند مرکب از جوانانی اند که سنشان برای فوتبال خیلی مساعد است اعضای کلب هفته وار یک مقدار پول به کلب می پردازند تا مصارف شان ذریعه آن تکافو شود.

آمریت تیم در جمال مینه است که چند اتاق برای پینگ پانگ، وزنه برداری و دفتر دارند کلب در نظر دارد تا تمرینات آبیازی را در حوض پلی تخنیک و یا حوض سیلو

یکعهده جوانان ورزشکار و ورزش دوست کابل از سال ۱۳۵۱ به اینطرف یک کلب ورزشی بنام خاور تشکیل داده اند که در طی این چند سال زحمت خود توانسته اند در چند رشته ورزش تیم هائی بوجود آورند.

بناغلی شاهرخ روش آمر کلب و چند تن از اعضای تیم فوتبال کلب مذکور را در دفتر مجله ژوندون ملاقات کردم آمر کلب گفت: ماچند تیم فوتبال داریم که یکی آن تیم درجه اول یعنی الف، دیگری ب و سومی تیم کودکان است.

امسال گروپ جوانانیکه شما مل تیم آبیازی ماشده اند تشکیل گردیده به تمرینات خود آغاز کرده اند در ضمن تیم وزنه برداری و پینگ پانگ هم داریم و آینده تیم های باسکتبال، والیبال و بکسنگ مابه تمرین آغاز خواهد نمود.

میگویم فعلا روی کدام اعضای کلب بیشتر حساب میکنید آمر کلب میگوید: فعلا تیم فوتبال ما قابل دقت و یاد آوری است که در چند تورنمنت چانس مسابقه برای آن داده شده است سال گذشته در یک تورنمنت که از طرف کلب نورستان کپها گذاشته شده بود تیم ما موفق شد یک کپ بدست آورد.



از راست بچپ: شاهرخ روش، سید یاسین فخری، سید حامد، عبدالرشید، سید رشید، سید هاشم فخری



محمد رضا جوان محبوب و آرامی که توانسته است لقب قهرمانی را کسب کند

من تمام پهلوانان کشور ما در کلاسها خود موفق هستند که میتوان از آن جمله اینان را نام برد .

دروژن اول عبدالستار ، دروزن دوم محمد عارف ، در وزن سوم میاگل و محمد اسمعیل ، در وزن چهارم ، احمد جان ، صدیق ، و رزاق بلال دروزن پنجم ، محمد عزیز ، محمد ناصر و جان آقا ، در وزن ششم ، غلام سخی و عوض و دروزن هفتم شجاع الدین و عبدا لغفار .

رسد که بیرق افغانستان ما نند سابق درجهان سیورتی دنیا اهتزاز درآید و همه سیورتمین های ماسپورت بین المللی کسب نمایند .

در اخیر از بناغلی محمد رضا با اینکه هژده سال دارد و پسر محبوب و آرامی است توانسته است لقب قهرمانی کلاس ششم را حاصل نماید .

می پرسیم، چگونه یک پهلوان میتواند موفقیت را کسب نماید و هم بگوید که از نظر شما کدام پهلوانان مادر کلاسهای خود موفق هستند؟

حقیقتاً یک پهلوان وقتی میتواند موفق باشد که دروزن حقیقی خود مسابقه دهد به نظر

تندرستی بدن و آرامش روحی میگردد چنانچه گفته اند عقل سلیم در بدن سالم است.

شما در آینده میخواهید چه رشته ای را در پیروی پهلوانی در پیش گیرند.

چون فعلاً متعلم صنف دوازده رشته ساینس هستیم، میخواهم در آینده در صورتیکه موفقیت را در کانکور پوهنتون کابل بدست آورم، رشته ساینس را در پوهنشی علوم پیش برده و یک ساینس دان شوم .

نظر تان درباره سیورث های افغانستان مخصوصاً سیورث پهلوانی چیست و چگونه میتوانیم پهلوانی را بیش از پیش به طور شاید و باید انکشاف دهیم؟

به نظر من سیورث ها در افغانستان هر حله ابتدایی خود را می پیماید یا بعضی آنها از نقطه صفر شروع نموده اند.

فوتبال از مرحله ابتدایی قرار دارد، ازهاکی ، بسکت ، والیبال ، هندبال و دیگر سیورثها فعلاً بطور چنانکه لازم است خبری نیست

درباره پهلوانی همینقدر گفته میتوانم که اگر خدا بخواهد ، روزی کمیته سیورث که شامل استادان ورزشید پهلوانی داخل کشور باشد در چوگات ریاست المپیک تشکیل شود، میتواند باعث انکشاف بهتر پهلوانی در افغانستان عزیز گردد.

امیدوارم در رژیم مرفی جمهوری که انکشاف سیورث یکی از آرمانهای این رژیم است سیورث ها مسیر تکاملی خویش را پیاده و خاکهای که بالای استعداد های قابل قدر سیورثی نشسته دور نموده تا روزی

چون به سن هفده سالگی رسیدم از پدروم خواستش نمودم تا بمن اجازه بدهد که به پهلوانی آغاز نمایم پدرم چونکه خودش از پهلوانان مشهور وطن است ، علاوه از اینکه بمن اجازه داد تا پهلوانی را شروع نمایم .

تقویم هم نمود بعد از آن من پهلوانی را در پیروی بازی فوتبال آغاز کردم تقریباً یکسال و چند ماه میشود که بصورت دوامدار پهلوانی را زیر نظر پدرم که معلم کلب افشار است شروع نمودم که بعداً عضویت کلب ورزشی معارف را حاصل نمودم محمد رضا افزود ، میگوید از اینکه پدرم نیز از جمله پهلوانان شناخته شده کشور است از خدا میخواهم روزی من هم مانند پدرم در زمره پهلوانان مشهور کشور درآیم درینراه همه دوستان و اقارب تقویم نموده اند من می مون زحمات از حد زیاد پدرم هستم که همیشه کوشیده باعث تشویق زیادم در پهلوانی گردد .

رضا میگوید فعلاً هفتاد کیلو وزن دارم ، با آنهم در وزن ششم که هفتاد دو چار کیلوگرام است در مسابقات کلب معارف مسابقه دادم و موفقیت حاصل نمودم .

تاحال چند مسابقه نموده ای؟

سابقه طوری که گفته مدت کسی میشود که پهلوانی را شروع نموده ام ، بنا بر آخرین مدت کوتاه یک مسابقه رسمی در کلب معارف داده ام .

تاحال ریاست المپیک مسابقات پهلوانی را طوری که در سابق هر جمعه در غازی استدیوم دایر مینمود ، کدام اقدامی نموده است ، امیدوارم ، ریاست المپیک هر چه زود تر مسابقات را در غازی استدیوم شروع نماید بدینجه از یکطرف باعث تشویق و معرفی پهلوانان ورزشید که باعث افتخار کشور ماست میگردد و از طرف دیگر منبع عایداتی برای ریاست المپیک بشمار میرود فعلاً میخواهید شما در کدام کلاسها مسابقه دهید؟

چون مدت کسی از شروع پهلوانی من میگردد ، قسمیکه شاید و باید ، آماده مسابقه نیستم ، ولی با آنهم میتوانم در آینده نزدیک در کلاسهای پنج و شش مسابقه دهم .

پهلوانی را فعلاً زیر نظر کدام معلم پیش میبرید .

فعلاً پهلوانی تحت نظر میا گل و یک تن از معلمان کشور دوست ما اتحاد شوروی پیش میبرم .

شما که متعلم مکتب نیز استید ، آیا سیورث پهلوانی در دروس تان کدام خللی وارد نمی نماید .

به نظر من نمیتواند هیچکدام از رشته های سیورث انسان را از کار های روز مره زندگی باز دارد ، به این اساس می توانم پهلوانی را در پیروی دروس مکتب به خوبی ادامه دهم و قتیکه انسان سیورث مینماید از صحت کامل برخوردار مینماید که بخوبی میتواند دروس را پیش ببرد سیورث باعث

در شهر کابل

چندین تعمیر بلندمنزله برای ریاست کود کیمیاوی و ریاست برق کابل و نیز خانه های رهائشی که البته منازل اول آنرا مغازه ها تشکیل خواهد داد در نظر گرفته شده است و برای خوشنمایی این ساحه فواره های آب حوضها و مجسمه های مقبول نیز در نظر گرفته شده است.

بناغلی رحیمی کفیل ریاست کار و ساختمان کابل بنابر والی دربارہ تطبیق پلان ۲۵ ساله در دیگر حصص شهر کابل معلومات داده علاوه نمود که در ناحیه سوم یعنی مرکز شهر کابل طبق پلان گذاری پلان های تفصیلی در نظر گرفته شده است که این ساحه بین منطقه سپین زر دریای کابل و آسمایی واپ می باشد که در آن مناطق اعمار تعمیرات ۵ منزله پیش بینی گردیده است که البته منازل اول این تعمیرات برای دکا نهسا مغازه ها و عتیقه فروشی ها تعیین گردیده و اصل خسود تعمیرات رهائشی این ساحات ۵ منزله بوده یک حویلی نسبتاً کوچک را دارا میباشد

نمایی تعمیرات فوق الذکر مثلاً یک جمهوریست مرتباً در خواهد بود و برای تسهیلات امور ترافیکی در این جاده پل بزرگی بالای دریای کابل در همان ساحه اعمار خواهد شد البته این پل خیلی ها قشنگ و زیبا در معرض ساختمان قرار خواهد گرفت دومین منطقه که باید ذکر کرد منطقه بین سپین زر میدان و پهنونستان واپ و دریای کابل است که در آنجا اعمار تعمیرات اداری مثل تعمیر بسته خانه مرکزی دارای سه تعمیر جدا گانه چون تلفون ، تلگراف و بسته خانه میباشد که مجموعاً سی شفا خانه های مرکز شهر که البته با اعمار شعبه کلنیک دندان همین سال آغاز خواهد شد هکذا در همین ساحه ساختمان تعمیراتی برای افغانستان که از ۱۲ تا ۱۴ منزله خواهد بود در نظر گرفته شده است برای آنکه در کنار لب دریای کابل تعمیرات مجلل و مدرن عرض اندام کرده باشد

در شهر کابل میسر ساخته میشود بناغلی رحیمی گفت: در موقع مطالعه و بررسی پلان گذاری ، پلان های تفصیلی مرکز شهر کابل ، گروه انجنیران و مهند سین بنابر والی کوشش می کنند پدر نظر داشت به میان آوردن تعمیرات عصری که حاوی اساسات لازمه انجنیری و مهندسی باشد خدماتی را انجام دهند تا در مسایل شهر سازی و ساختمان شهر کابل از لحاظ مهندسی خصوصیت خاصی را حفظ و نگهداری نمایند.

برای انجام دادن این موضوع میتوان چهار نقشه مختلف را توضیح داد که بایست طی چند سال آینده بطور عملی تطبیق شود که نقشه اول آن عبارت از مراکز جدید دوایری است که بدو طرف جاده استقلال مقابل ارگ جمهوریست به پایه تکمیل رسانده می شود هشت تعمیر بزرگ ۱۲ منزله بشکل مرتب دار برای دفاتر اداری وزارت خانه ها خواهد بود.

دختر

تابلو

فروش

از: مریم محبوب

تابلو پیرزنی را نشان میداد که دوازده
نشسته بود. رخسار راستش را به کف دست
راستش تکیه داده بود، دست چپ را به
صورت عمود بالای دوکند زانوانش چسبانده
بود انگشتری عقیق نعواری رنگ در انگشت
داشت. در صورت پیرش خطوط نامشخص
و درهم و برهمی به چشم میخورد. نگاهش
پیربوده و موجی از غصه آنرا مرموز تر می
نمود. پیشانی گنبد مانندش پهن و فراخ
فاصله دوا برویش را از هم زیاد میساخت.
بینی هموارش از صورتش بزرگ تر می نمود
و دو خط درشت محذب پرمای بینی و لب های
کلفتش را به هم وصل میساخت در حال چرت بود
حالت متفکرانه ای داشت. تابلو را یک مرتبه
دیگر بدقت نگریدم عین خصوصیات برادریاره
در چهره پیر که تابلو را بر گرفته بوده
دیدم سالها این تابلو را دیده بودم، اما این
مرتبه به شکل دیگری در آن نگریدم، مثل
اینکه میخواستم چیزی را از لابلای این خطوط
کهن و پیربسته بیآورم. شاید میخواستم
صورت پیر مادرم را در آن جستجو کنم، نمیدانم.
بار دیگر به آن نگریدم، ناگهان تا بلو
کبود به نظرم رسید. خطوط چهره درشت
ترو بر چسته تر به چشم خورد. شاید علتش
آن بود که از نزدیک آنرا می دیدم، در گوشه ای
اتاق ایستاده اش کردم، چند قدم از او فاصله
گرفتم، دوباره به آن نگریدم ناگهان از
حالت اولی بزرگ تر به نظر رسید. پیشانی
گنبد مانندش پهن تر و محذب تر جلوه کرده
فاصله بین دوا بروی پیرش زیاد تر شد.
احساس کردم این صورت به کلی آشناست.
با خود اندیشیدم:

- کی باشد ..؟
- از مادر کلانم ؟؟ دوباره به خود پاسخ دادم.
- نی! او را ندیده بودم.
- باز با خود گفتم:
- پس از کی ؟؟
- از مادرم ؟؟

دوباره بسوی تابلو نگریدم، بدون
تفاوت به مادرم شبیه بود. حالت متفکرانه اش
قیافه چرتی و نگاه های سرموزش به مادرم
مینمود. پیشانی گنبد مانندش و بینی هموار
لب های کلفتش چهره مادرم را به نظرم مجسم
می ساخت باز با خود گفتم:

- این را پدرم چه وقت نقاشی کرده بود؟
این پرسش به من هم حالت متفکرانه ای
بخشید. من هم به مثل تابلو چرتی شدم.
به چند سال عقب برگشتم. یادم است آن
زمان که هنوز پدرم زنده بود
... آن زمان ۱ روزی در بستر
بیماریش میخواستم آخرین تابلویش را
بکشند. مویک و کاغذ خواست، رنگ هارابا
دستان لرزانش به هم مخلوط ساخت. سایه
هارا انتخاب کرد و لحظه پیر اندیشید. طرح تابلو
را آماده ساخت. مادرم در حالیکه رخسار راستش
را با کف دست راست تکیه داده بود دست چپ را به
صورت عمودی بالای دوکند زانوانش چسبانده
بود مقابل پدرم نشسته بود و چرت میزد خطوط نا
مشخص و درهم و برهمی چهره اش را پیر نشان میداد
نگاهش پیر بود و موجی از غصه آنرا مرموز
تر مینمود. دو خط درشت و محذب پرمای بینی
و لب های کلفتش را به هم وصل میکرد.
پدرم چند لحظه پیر دیدی به او نگریدم.

بعد از سپری شدن چند ساعت در حالیکه مادرم
هنوز حالت اولی اش را داشت تابلو آماده
شد. چهره ای مادرم بود. اما پیرتر و متفکرتر از
حالت اصلی اش. در همان آنایکه چرت
نشانش را بالای مادرم زیاد ساخت و فطرات
درشت اشک از چشمان کوچکش سرازیر شد
پدرم صدازد:

- بیا ... گریه نکن
مادرم متوجه نشد.
- پدرم تکرار کرد:
- گریه فایده ندارد. سرانجام زندگی
هرگت است. بیا ..
- مادرم برخاست. اندام پاریکش بکلی پیر
بنظرم رسید. نزدیک پدرم آمد.
- پدرم مهربانانه گفت:
- بگیر نگراری که خراب شود...
مادرم به دقت به تابلو نگرید. زهر-
خندی که ناشی از ضعف موقتی اش بود لبان
کلفتش را از هم باز کرد.
- صدا دوباره به گوشش انعکاس کرد:
- بگیر... نگراری که خراب شود...
دوروز بعد از آن روز پدرم مرد. و آخرین
انرش همین تابلوست. ها... درست است
... ها ...

از آن روز بعد میدیدم هر روز مادرم
مقابل تابلو میرفت ایستاده میشد و سرش را شک
میریخت و هر دوروز بعد از آبادستمال مملش
پاک میکرد. چقدر علاقه اش نسبت به این تابلو
زیاد بود، شاید در او میتوانست خاطره های
گذشته را تجدید کند، یا شاید هم چهره ای
پدرم را در آن میدید. نمیدانم اسباب گذشت مادرم
پیر و پیرتر شد. و با مرور ایام همه چیزش را
فروخت و خرج زندگی چند قنونیم قندی کرد
که از پدرم باقی مانده بود، حتی گرانبها ترین
تابلوهای را که پدرم در آنها زحمت زیاد کشیده
بود، یکی یکی از خانه بیرون کرد و پرده و
فروخت. پولش را مصرف کرد، تا اینکه دیگر هیچ
چیز باقی نماند سرانجام نوبت به این تابلو
رسید، آنکه آخرین یادگار پدرم بود. امروز
صبح بود. با صدای ترق و تروق مادرم از خواب
بیدار شدم، لحظه بعد آواز گنگ و نجوامانندی
از آن سوی اتاق که تابلو به دیوارش نصب
بود بگوشم رسید، لحاف را اندک از صورتش
کنار بردم دیدم مادرم دوازده مقابل تابلو خود
را خمیده است:

- مجبورم ... چه باید بکنم فقط آخرین
نشانی اترا امروز میخواهم بفروشم پدرم،
آری... آخرین نشانی اترا...
انکار با پدرم در حال گفتگو بود مثل اینکه
چشمان درشت و سیاه پدرم نظاره اش میکرد.
اکنون تابلو نزد من است. آرا با پدرم.

همه جا نفربود و از تمام مردم دست دست
می آمدند و میرفتند. بعضی ها میخندیدند،
معتودی خاموش و آرام در حالیکه سرهای شان
به طرف سینه های شان خم می بود از جلو رویم

رد میشدند. گروهی فاه فاه پانعره های مساف
خنده های بلند بلند سر می دادند ولی چند تای دیگر
بالیا و دوی کمال گویی آمادگی برای گریه
میکرفتند. من هم از میان شان رد شدم. تابلو
زیر بغلم بود. هر لحظه شانه ام میزدند این
طرف و آنطرف نیلهم میدادند. در این حال تابلو
پدستم سنگینی میکرد و هر آن احتمال میرفت
که از دستم سقوط کند. و شیشه اش پاشش پاشی
شود. با قدرت هر چه بیشتر تابلو را به خود
فشار دادم تا اینکه به میدانی بزرگ که در سن
فروشان اسیا شان را پهن کرده بودند رسیدم.
به زیر سایه یی درختی دوازده پیروی خالی
نشستم تابلو به طرف زمین لمید. به از
سنگینی زیاد آن خون در پنجه هایم دمه کرد.
بود. چندین مرتبه دستم را تکان دادم، موعایم
را جمع و جور کردم. تابلو را پشت به خود دوروی
طرف رهگذران به تنه یی درخت پیر تکیه دادم
و به انتظار مشتری نشستم. آنایکه تابلو نظر
شان را جلب میکرد نزدیک می آمدند لحظه ها
به تابلو خیره خیره می نگریدند، و زمانی
بیزنیم نگاهی به من می افکندیدند، نگاهشان
مرموز می بود. به مثل نگاه پیرزن تابلو.
لحظه ها گذشت رهگذران آمدند و رفتند
نگاه های مرموز شان را به تابلو و بعد به صورت
من پاشیدند.

دو نفر پیرزن در حالیکه چادری های سانی
شان را از دلبال، شان می کشیدند نظرشان را تابلو
جلب کرد. هر دو پیر بودند. صورت شان به
نظرم آشنا آمد. بسوی تابلو دیم و بعد چهره
برچین آنها به نظرم شکل گرفت.

هر دو چلسو رویم دو زانو
نشستند انگشت سپاه شان را بدهن گرفته
و بادست دیگر تابلو را بیکدیگر شان نشان
دادند در انگشت هر دو انگشتر عقیقی جلوه
میکرد. ناگهان یکی از آن دو گفت:

- بیچاره چرت میزند.
- دیگرش در حالیکه مگس واکش میکرد
گفت:
- هاها عکس زیباییست و بعد افزود:
- جوانی گذشت و چه زود گذشت ...
ناگهان احساس کردم دیوار بزرگ و
شخصی بین من و آنها حایل است هر دو در
خیال عیبی غرق شدند، نگاه های شان پیر
بود، مرموز بود به مثل نگاه پیرزن تابلو.
رهگذر آخری لحظه های دیرتر از دیگران
مقابلم ایستاد پنداشتم از تابلو خوشش
آمده حالت نگاهش متفکرانه و مرموز بود به مثل
نگاه پیرزن تابلو. رهگذر بازم ایستاده
زمانی به من نگریدست و لحظه به تابلو. باز
چشمانش را حرکت داد و به سویم لغزان
زمانی خنده عوس آلودی لبان پاریکش را
هم میگذرد و گاهی نگاه دقیقانه اش خنده را
از لبانش ناپدید می ساخت ناگهان با صدای
مردانه و غوری گفت:

من هم رفتم مقابلش نشستم اصلاح حرکتی نکردم گویی از سالهاست همانطور سرنگنده زانو خوابش برده است دلم میخواست با تابلو به فرق سرش بزنم سرفهیی کردم بلند صدا دارم ناگهان دینم پیرمرد تکانی خورد و بسوی من تگریست دستش را پیش آورد ویدرانه موهایم را نوازش کرد چشمانش ریزریز و جوقور بود به آدم احساس آرامش میکشید گفت:

- این تابلو را میفروشی؟
می بخشید. در حالیکه به سختی نفس گفتم:

- با قیادار.

- ای ناکس ... درویم رابه شدت گستانیم. تابلو را گرفتم از دکان پالین شلم مایوسانه دو باره بسوی میدانی براف افتادم. از دور دیدم پیرمردی ریش سفید پشت به درخت تکیه داده است رخسار راستش را بکف دست راست و دست چپش رابه صورت عمودی بالای دوکند زانوانش چسبانده بود نزدیکش رسیدم حالت نگاهش متفکراوه و مرموز بود به مثل نگاه پیرزن تابلو. پیشانی گنبد مانندش بین و فراخ فاصله دوا بروی پیشش را از هم زیاد می ساخت دوخط درشت و محذب پره ای بینی و لب های گلغلتش را بهم وصل می کرد.

نهادم حالت نگاهش مرموز بود به مثل نگاه پیرزن تابلو.
گفت:

- تابلو را میفروشی؟
سختش بامن و چشمانش بسوی اندامم باریکم لغزید انکار باخودش حرف میزد با شتاب گفتم:

- ها میخوری؟
لغظه باز سراپاهم را تگریست بعد چشمانش را دور داد این طرف و آنطرفش را دید و گفت:

- تابلو بسیار زیباست فردا بیا ۱۰۰۰۰
اعسته باخود گفتم:

- تابلو زیباست. او را میخرم ..
خوشحال شدم دودسته تابلو را بلند کردم ناگهان شنیدم که گفت:

- بیا بامن خانه ای مادران کوچه عقبیست. باخود گفتم:

بروم یانی ...
نی نی بیا بروم!
از چایم بلند شدم و از عقبش روان گشتم او جلو بود و من از دنبالش. هر چند گام دیده عایش رابه موهای لغزانم می سائید و لبانش را حرکت میداد. رفتیم و رفتیم از چند کوچه و پس کوچه ها گذشتیم تا اینکه دروازه کپنه و قدیمی از دور نمایان شد دستش را بسوی دروازه زنک زده دراز کرد و گفت:

- اینجا خانه یی ماست.
خودش درون جویلی رفت مرا پشت دروازه نگه داشت و گفت:

- تو انتظار پیسه راداشته باشی.
تابلو بدستم بود کوچه خلوت و تنگ به نظرم می رسید. چند دقیقه بعد دینم دوباره بیرون شد و گفت:

- امروز پیسه نداریم .. پانی سختش را خورد و چشمانش را به طور مرموزی به موهایم سائید دستام شل شد نزدیک بود تابلو سستی کند و زمین بیفتد. نگاه ملتسانه به او الکندم دیدم حالت نگاهش شکل دیگریست. مرموز و عوس آلود گریختم امدم و امدم از کوچه هائیکه بسان نار جولا درهم و برهم و طولانی بود گذشتم.

سخت میگریستم همه به نظرم مرموز و کتک جلوه میکردند آدم های قد کوتاه و لد دراز. زن های چادری دارویی چادری دخترهای لاغر و چاق همه و همه حالت نگاه شان مرموز و کتک بود. مانده شده بودم نفس در سینه ام تنگی میکرد. به همان جا که رسیده بودم نشتم بعد از چندلغظه ناگهان احساس کردم که به عقب نشیبه یی کتاب فروشی تکیه داده ام بدلم امید پیدا شد باخود گفتم:

- کتاب فروش حتما تابلو را میخرد .. حتما از جایم برخاستم.

نزدیک دکان کتاب فروشی ایستادم عقب نشیبه اسس پراز کتاب بود پراز فسجه های کتاب نوشته های درستی عقب کتاب ماراسیاه ساخته بود داخل کتاب فروشی شلم دکان بزرگی بود به عرسویی که میدیدم فسجه های کتاب چشمانم را خیره می ساخت به هرکوشه آدمی نشسته بود و سخت سرگرم خواندن گویی هیچکس متوجه آمدن من نشد دلم میخواست بروم با تابلو همان تابلویکه بدستم سنگینی میکرد بر فرق های شان بزنم ناگهان از طرف دست چپم متوجه شدم که دو چشم بسوی من دوخته شده، وقتی بسویش تگریستم به من اشاره کرد با گام های مصمم به آن سو رفتم مرد جوانی به نظر می رسید موهای سیاهش به دوطرف شانه عایش افتاده بود یغشش تاسیبه باز و سینه پشم آلودش به مثل پوست گوسفندی به چشم میخورد. نگاهش کردم تابلو را جلو رویش



آر تیست خنده آفرین

ترجمه: عطا (راد مرد)

چاپلین دشمن

اشک و اندوه



چارلی چاپلین کمیدین معروف

کسا نیکه باهتر حد اقل علاقه
ورلجسیی دارند و بسه خصو ص
با کمیدین ها ودا ستا نهایی کمیدی
علاقه داشته باشد بانام چارلی چاپلین
کمیدین معروف آشنا بی کاسل
دارند. نام اصلی او چار لو چار لی
چپلین است. وی در شانزدهم اکتوبر
(۱۸۸۹) در لندن تولد شده، طفولیت
را با مشکلات و بد بختی آغاز نموده
و باهمان مصیبت و بیچارگی این
دوره اول زندگی را پشت سر
گذاشت. نامبرده در همان دقایق
اولین دوره جوانی خواست تا از راه
هنر و به روی صفحه آوردن کمیدی
های دلچسپ که خودش سهم فعالی در

آنها بازی می نمود زندگی نموده
و حیات فردی و فامیلی خویش را
از این طریق پیش برد و با استفاده
از هنر ش می تواند کمک مالی
و اقتصادی با فامیلش نموده و آنها
از این راه استفاده از این وسیله
طی طریق نمایند و زندگی خویش را
سرو سامان دهند. همان بود که
برای اولین بار در همان آوا نیکه روز
های جوانی خویش را پشت سر
میگذراند به تیا تر مرا جعه نموده
و با بروی صحنه آمدن اولین نمایش
وی تما شا چیان آنقدر خندیدند که
طبق گفته یکی از آنان که در تمام
طول عمرم به چنین مقیاس و به چنین
شدت نخندیده بودم. همان بود که
نام چارلی چاپلین بر سر زبانها افتید.

در زندگی انسان ها بعضی عوامل
وجود دارد که بروز بعضی از این
عوامل انسان را در راه تکامل و رشد
ذهنیت و روح حیات وی سوق میدهد
و بعضی عوامل نامساعدی نیز در کار
است که انسان را در مسیر قهقراپی
سوق داده و باعث از دست دادن
بعضی خواسته ها و تمنیات او گردد

هنر کمیدی و کمیدین بودن بذات
خود مطلب عادی و پیش پا افتاده
نیوده بلکه از جمله مسایل مبهم
و اساسی و حتی اگر بگوئیم در
مجموع هنر تعیین کننده است سخنی
به گزاف نگفته ایم. آر تیست بو دن
و آر تیست شدن نیز بذات خود به
مفهوم وسیع کلمه معنی وسیعی در خود
نهان دارد. اگر در مورد آر تیست
بشکل عام و آر تیست کمیدی بشکل
خاص سخن بگوئیم، باید جدا آذعان
گردد که درین رشته چارلی چاپلین
دارای مقام شا مخی است.
مردمانیکه حد اقل بانام چارلی چاپلین

سرزمین آشفشان

خوانین از او سو تایی یعنی او سو (برویا در صبح صادق) تایی (همه) را ادا میکنند بدین معنی که تما ما اهالی قریه بهدایت خوانین و ناطقین همه از صبح صادق بخانه محرم رفته امر تهیه غذا را مینمایند و تا زمانیکه آخرین دانه کیله و غله او را تمام نکنند ولو که شام تاریک هم حکمفرما شود از خانه اش خارج نمیشوند در صورت تردید پیشنهاد خوانین و ناطقین همه دسته جمعی به لت و کوب حیوانات خانگی و ازبین بردن زمین و حاصلات زراعتی مجرم پرداخته و حتی به اخراج وی از قریه اقدام میکنند.

ایپا پایتخت سا موا در شمال مملکت در جزیره او پال که یکی از بزرگترین جزایر سا موای غربی در بحر الکاهل است موقعیت دارد شهر مذکور دارای ۳۵ هزار نفر جمعیت بوده اگر از اهالی ارو پایی که در سال ۱۷۲۲ بر علیه آزادی خواهان این جزیره دولت آلمان عساکر زیاد خود را فرستاد.

ایپا کدام فابریکه ویا مراکز صنعتی از خود نداشته بلکه این شهر بزرگ بحری و مرکز تجارتی و حصول مواد از استرالیا، زیلانده جدید و اضلاع متحده امریکا میباشند اهالی این کشور بصورت عموم بضایع دستی مخصوصاً قالیسازی اشتغال دارند. در این شهر نمایندگان تجارتهای خیلی زیاد است که از خود نمایندگان جداگانه ای در داخل این جزیره دارند منجمله این (کمپنی اتحادیه کشتی) و همچنین بانک نیوزیلند از مهمترین آن محسوب میگردد.

شهر ایپا با ارتفاع ۳۹۶ متر در پای کوهی بهمین اسم اساس گذاری شده است که امتداد ساحل قشنگ و طولانی شش کیلو متری امتداد یافته است. منازل نشمین اکثراً در این کشور نه بلکه در خود پایتخت چوبی و پوشیده با برگهای کیله میباشند ساحه این شهر بنا نواحیکه دارای سرسبزی و شادابی قابل ملاحظه ای می باشد. تشکیل گردیده اند. خلیج ایپا که در آن در یای کوچکی میریزد خیلی هموار بوده و دائماً تحت خطر زلزله و زمین تپه های مر جانی باد های شمال قرار گرفته است اطراف آنرا احاطه کرده است.



آشنایی دارند ویا از طریق فلم هاو دیدن صحنه های جا لبی که چارلی چپلین در آن ظاهر گردیده، بسا وی آشنا اند، از لحاظ شیرینکار یهائیکه وی انجام داده از آن سخت سپاس گذارند و از وی به نیکی یاد میکنند، چارلی مدتی چندی میشود جهان را ترك گفته اما صحنه هاو فلم هائی از وی باقی مانده که همیشه بینندگان با دیدن فلم های چندین سال قبل وی با شدت هر چه تما متر مانند اطفال به خنده می افتند، برآستی از شیرین کاریها نیکه چارلی چپلین انجام میداد کمید یسن های معروف و مشهور هم عصر وی رایا رای همسری و رقابت با چارلی چپلین نبود چه چارلی چپلین پتنگا را تسی در هنر خویش استفاده می نمود که بذات خود این مر نمایشات وی را بیش از هر وقت کشیده و از شیوه و سبک کاملاتوین دیگر جالب و دیدنی می نمود.

چارلی چپلین فلم های زیادی از خود بیاد کار گذاشت که همین اکنون که چندین سال از مرگ چپلین میگذرد، فلم های وی با همان قوت و کیف و کانش باقی مانده است.

چارلی چپلین با هنر نمایی خویش و باحرکات دلچسپ و خنده آور خویش نیمی از جهان را به خنده آورده و در قلب مردمان جا گرفت.

چپلین در زندگی شخصی و خصوصاً خویش نیز انسان پرسر و صدا و بذله گو بود، اکثراً زمانیکه در مجلس های دوستان سه می گرفت، با حرکات، اطوار و بذله گویی های خویش همه مجلس را به اندازه ای به خنده در می آورد که حد و اندازه نداشت.

چپلین با برصه وجود گذاشت با خنده زیست و بالاخره با خنده وزنده دلی دنیا را ترك گفت.

چارلی چپلین، مردیکه نیمی از جهان را به خنده آورد
چپلین باخانش
چپلین در صحنه ای از فلم «دریا نور دان شجاع»
مادر چپلین نیز مانند پسرش زن بذله گو و خنده روی بود
چارلی چپلین با همسرش هنگام گردش در حومه شهر

آرزوی بیکه گل کرد

از شمس الدین ظریف صدیقی

قسمت چهارم

ولی امروز که در ساحت علم و تهذیب همه چیز اصلاح شده می‌رود و جوانان همه جوانب را فکر کرده می‌توانند نیز گاهی ازدواج شامل نواقص می‌باشد بعضاً ازین ازدواجها انجام بسی ناگوار و ناراحت کننده دارد . بایسن شرح که اغلب جوانان محیط آنطور که شاید و باید رسیده نیستند جوانیکه عمر خود را سراسر در محرومیت گذرانده یکبار در برابر دختر جوانی قرار میگیرد که میتواند در آغوش او مهر و محبت هم کرده رایباید حتماً باو دل میدهد .

اگر نتوانست بوصول محبوبه خود برسد چون رهنمای صحیح ندارد راه خود را هم میگذرد و منحرف میشود .

من بدینگونه آزادی کامل بین جوانان مخالف استم، چه تجربه نشان داده اغلب دختران و پسرانیکه با آزادی تمام همسر خود را انتخاب کردند باثر فریب عشق های هوسالود و احساسات آتشین نتوانستند یکدیگر را عمیقاً درک نمایند، همینکه آتش هوس شان خاموش شد دانستند که اشتباه کرده اند . از طرف دیگر اکثر دختران جوان نیز مقرراند . تحریک مداوم تماس نزدیک با پسران جوان آنها را در سرحدی قرار میدهد که زود تسلیم هوس ولادت میشوند زود تسلیم هوس ولدت میشوند و لذت همسر خود را فقط از روی قیافه ظاهر برمیگزینند این قضاوت عجز لانه نیز باعث ناراحتی های بعدی در زندگی زناشویی میگردد .

بعضی از خانواده های امروز بیتر پسند دختر را با بهترین مشخصات و کمالات که از هر حیث بر شرایط خانوادگی شان مغایرت دارد به همسری فرزند شان در نظر میگیرند و یا اگر دختری داشته باشند دلشان میخواهند به فرزندان خود بدهند و یا اگر دخترشان انتخاب کنند بدو آنکه ملتفت باشند که فرزندان شان در چه سرحدی از لیاقت و شخصیت ها قرار دارند. این عدم تساوی نیز باعث عدم تعادل روحی میگردد بایندو والدین و اولیا جوانان بمشورت فرزندان خود با در نظر گرفتن شرایط فعلی خود همسری را که طرف پسند فرزند شان است زیر نظر

آینده بایکدیگر معاشرت کنند بشرطیکه بگیرند و آنگاه اجازه بدهند که زن و شوهر خودشان آزادی آنها را کنترل نمایند . از طرف دیگر جوان باید همینکه به پسر یا دختر مطلوب خود آشنا شد یکدیگر را به خانواده شان معرفی نمایند تا والدین بهتر رفتار و کردار طرف را امر اقبیت کرده بتوانند . آنگاه پس از مدتی که بکلی از اخلاق خصایل عادات و شخصیت اجتماعی شان اطمینان پیدا کردند در صورت وجود توافق زناشویی نمایند .

خلاصه چنین نتیجه بصحت می آید که انتخاب همسر با آزادی حدی بین جوانان با همکاری والدین شان در صورت توجه به شرایط اجتماعی و خصایص اخلاقی و توافق ذات البینی باید صورت بگیرد و سعی شود تا آنچه را بمعنی اصل آن مراعات گردد البته حالا من نمی دانم نظر تو درین باره چیست آیا همسری را که در نظر گرفته ای واجد چنان شرایط و اهلیتی هست که شریک زندگی تو شود و یانه .

نحیب بدقت سخنان دکتور را شنید و بعد گفت :
- حقیقت خوبی را بیاد من آوردید . فکرمی کنم دختری را که من انتخاب کردم از هر لحاظ مناسب من باشد اما چون روی صمیمیت و شیفگی او را شناختم نمیتوانم ادعای خود را ثابت نمایم . دو کتور خنده کرد و گفت :
- بالاخره نکستی این دختر خوشبخت که هست .

نحیب بارامی جواب داد :
- اوسلیمه دختر سلیم خان است . سکوت آزار دهنده بین آنها ایجاد گردید . نحیب با بیقراری منتظر حرف دو کتور شد ، ولی چون دید او همچنان سکوت کرده است اعتراف کرد از لحظه ای که سلیمه را دید تغییر محسوسی در خود حس نموده است بطوریکه همه حوادث گذشته را از یاد برده است . اوصریعا براز داشت که اکنون نسبت به هوسهای گذشته هیچ نوبد بستگی ندارد و هیچ دختری نه توانسته بود اینقدر ویرا تحت تاثیر بگیرد

و همین چیز موجب شد تا نزد او بیا بدواز وی استمداد بچوید .

دکتور بحر فهای او گوش داد و بعد گفت :

- لاز مست نظر سلیمه را نیز درین مورد بدانم بعدا با تو صحبت خواهم کرد امیدوارم موافق شوی .

نحیب هم گفت :
- متشکرم دکتور من باید همیشه بد رستی شما افتخار کنم . ولی آیا فکر نمیکنید که موقع آن رسیده که باید تشکیل خانواده بد هم .
دکتور خنده کنان جواب داد :

- چرا نه البته برای تو وقت کاملاً مساعد است من فکر میکنم تو روز های خوبی پیشرو داری . لاجرم باید زندگیت را سروسامان بدهی تا وضع تو تثبیت گردد و از سر گشتگی و آشفتگی خلاص شوی .

عظمن استم با فضل و دانایی که درین سن و سال آموختی تفوق خود را نسبت به بیشتر همسالان خود کمایی کرده ای . در تحصیل نیز پیشرفت تراحمس میکنم . اگر کمی تو جهود وقت نمایی همه آنچه در باره تو فکر میشود حقیقت پیدا خواهد کرد . به همین جهت میخواهم با تو همکاری نمایم و امیدوارم بخوشبختی برسی دوست عزیز :

آتشب برای سلیمه شیبی بود . بیا از شیبهای دیگر . او برای نخستین بار محبوب دیرین خود را یافته بود ، بغا طر مو فقیته بزرگ خود شب و رات اصبح نخواستند همه اش درباره آینده فکر میکرد آینه ای که نحیب نیز سهم مساوی داشت . تنها اشکال درین بود که چگونه از نظر نحیب درباره خودش خبر دار شود فکر کرد شاید نحیب بنا بر توصیه پدرش گاهی بغانه شان سری بزند ، هر چه صبر کرد باز و خبری نشد درین مدت شور و هیجان تب آلود عشق بیشتر میشد و سلیمه را یکبار چاه آتش ساخته بود . حس میکرد که لحظه بلعظه زیبا تر میشود سلیم خان و خانم هم ملتفت وضع او شدند . تا اینکه سلیم خان بغانمش اعتراف کرد .

- راستی مادر سلیمه دخترت درین دوسه روز خیلی تفر نمود و او هم جواب داد :
- همینطور است . منم فکر میکنم چیزی در زندگی دختر ما روی داده که ما بیخبر مانده ایم . بهتر است او را بغواهی و با محبت و ادبش بسازی تا رازش را با مادر میماند .

سلیم خان فکر کرد و گفت :
- خوب گفتی . برو او را از آتش صدا کن . لحظه بعد سلیمه بدرون آمد . زیبایی و وجاهت او حتی پدرش را نیز تحت تاثیر قرار داد بطوریکه بی اختیار دست دخترش را گرفت و کنار خود نشاند . بعد از دوسه دقیقه از وی پرسید :

- دخترم میخواهم بدانم در اتااق چه

میکنی هر وقت من می آیم تو در اتااق تنها هستی . ای سلیمه نگاه می بماندش کرد و جواب داد - بلی پدر جان نمیخواهم وقتی شما و مادر جانم یکجا استید مزاحم شو م . واو گفت :

- ولی دخترم تو هیچوقت مزاحم ما نمیشوی توتنها فرزند ما هستی . من و مادر ت آرزو داریم همیشه تر ادر کنار داشته باشیم .

- راست میگو یید پدر جان اما من که دخترم استم و یکروز ناچار باید از شما جدا شو م . ساره چه حرفهای میزند نی : دخترم بگو ب بینم این فکر از چه وقت برایت پیدا شده .

- مرابه بخشید ، از گستاخی خودم معذرت میخواهم ، اما بنظر شما من نباید چنین فکری بکنم .

- چرا دخترم ، تو حق داری هر چه دلست میخواهد فکر کنی ، مگر ما خوش میشویم که ما را نیز شریک فکر خود بسازی ، آخر هر چه نباشد ما والدین تو استیم .

- درست میفرمایید پدر جان خیلی دوست دارم از شما حمایت بغواهم ، اما خجسالت میکنم .

- نه دخترم خجالت در روزگار گذشته بود ، تو حالا نام خدا دختر عاقلی هستی هر چه در دلت میرسد بگو ...

.....
- چرا دخترم سکوت کردی .
.....

- آخر من پدر تو استم بیگانه نیستم ، چرا خجالت میکشی بتو قول میدهم که نا را تحت نسازم .

- شما ... خودتان باید بدانید .
- حالا فهمیدم ، مثل اینکه دلت را پیش کدام کسی گذاشته ای .
.....

- غصه نخور دخترم ، آرزو بر جوانها عیب نیست ، خوب کردی عاشق شدی ولی بگو به بینم آنرا که انتخاب کردی شایستگی ترا دارد یا نه ؟

- نمیدانم پدر جان چون کاملاً او را نشناخته ام .

- صحیح کم از کم نا مش را خوا هستی دانست .

- بلی پدر جان نا مش .. نحیب است . همان نحیب پسر عمو خان مرحوم .
- بلی

- درست است پدر جان مگر از وقتی که دکتور حرفش را زد او را شناختم حرفی ندانم بزنم دخترم ، من هنوز درباره این جوان هیچ اطلاعی ندارم بمن وقت بده تا کمی فکر کنم . بسیار خوب پدر جان هر طور یکدیگر شماست اما
- عجله نکن دخترم .
- راستی نکستی دخترم نظر نحیب درباره تو چگونه است ؟

-نمیدانم پدر مگر فکر میکنم او هم گرفتار وضع من شده باشد چون بهر حال قسم اول را او باید بردارد.

سلیم خان سخت ناراحت بود از یکطرف گرفتاری های تجارت و از طرف دیگر فکر دخترش او را بخود مشغول ساخته بود هرچه فکر کرد نتوانست به نتیجه برسد نجیب نقص خانوادگی نداشت اما او عوض شده بود. آنهم در آن رسیده مغزی بهتر است درین مورد پادکتور مشوره نماید آهسته دستش را بسوی گوشی تلفون بردونمره دکتور را دایسل کرد.

لحظه بعد ارتباط برقرار شد و صدا یسی جوابداد.

-هلو...
-به بخشید اینجا خانه دکتور صد یسق است.

-بفرما ید. همینجا است.
-بیبخشید. تشریف دارند.
-نه هنوز نیامده، بفرمایید چکار داشتید.
-اگر آمدند بگویند امروز عصر اگر وقت داشتید بخانه سلیم خان تشریف بیاورند.

-بچشم.
-خدا حافظ.
-خدا حافظ.

سلیم خان برای اینکه تنها باشد سلیمه و مادرش را بخانه یکی از دوستان روان کرد - چند لحظه بعد زنگ صدا درآمد و متعاقب آن دکتور صدیق وارد شد. سلیم خان بگرمی از او پذیرایی کرد و گفت:

-چه عجب دکتور که شما را با فتنه توانستم.
-بعد رن میخواهم. آخر گرفتاری است.

ما دکتور ها خیلی فراموش کاریم ازینکه غفلت کردم باز هم معذرت میخواهم.

-لازم به معذرت نیست. این حق ما است که باید خیر شما را بگیریم.
-لطف میکنید.

-راستی سلیم خان امروز خدمتی بود.
-هیچ میخواستم خیر شما را بگیرم موصفا احوال نجیب جان را بگیرم.
-احوال نجیب جان.

-آخر خبر دارید، که من و مر حوم عمر خان دوست بودیم حق است که باید از فرزندش خبردار باشم. بخصوص از وقتی که شنیدیم مریض شده.

-لطف تان است. نجیب جان خوبست گاهی از من خبر میگیرد.
-راستی، شما از مالجه اش بکلی اطمینان دارید.

-بلی کاملاً از وقتیکه بهبود یافته حالش کاملاً خوبست رفتار و کردارش نشا نمیدهد که مریضی خیلی بحالش فایده نموده

است.
-چطور.

-برای اینکه دست از زهو سبازی هایش برداشته و هم خودش وسیله آشتی را با خانواده اش فراهم ساخته است تحصیل خود را نیز دنبال میکند.
-بسیار خوب، منم آتشب که اورادینم

فکر کردم که باید جوان برازنده باشد. همینطور است او یکی از شایسته ترین جوانهای محیط است آرزو های بزرگی دارد خدا کند موفق باشد.

-خدا کند پدرش نیز مرد خیرخواه و خیر اندیشی بود پس هم به پدرش میروند. دکتور و سلیم خان مدتی از اینجا و آنجا گفتگو کردند و از هر دری سخن گفتند. در مراجعت دکتور باین نتیجه رسید که موضوع نجیب جدیدست و حتماً سلیم خان از علاقه دخترش بان جوان باخبر شده است چون حرلهای او بر سلیم خان اثر خوبی انداخت لازم است هرچه زود تر به نجیب مژده بدهد...
-باقیدار.



نظریات و اندیشه‌های جوانان



نظریات و اندیشه های جوانان

غلام غوث احمد یار محصل پوهنځی طب: مسلم است سعی و تلاش جوانان در راه پیشرفت و اعتلاجامعه رول بسزائی داشته‌سر نوشت آینده اجتماع خویش را تعیین می‌دارند. جوانان چیزفهم و مستعد با توجه بوظایف محوله در پرتو انوار تابناک علم و دانش همواره مصدر اعمالی می‌گردند که در خور یک جوان افغان

است*



آیا پیشانی فراخ بیانگر و نشانه استعداد و ذکاوت می باشد؟! *

پیغله ریثا مشعل متعلم صنف دوازدهم الف لیسه عایشه درانی: رفتن به سینما و دیدن فلم ها که سرگرمی برای جوانان است نباید جنبه های منفی فلم در روحیه و افکار جوانان تاثیر سوء نماید. بنظر من جهات مثبت هر فلم در روند و شعور جوانان تاثیر بارز دارد و یک جوان خود درایت آنرا دارد که جنبه های مثبت فلم را از نظر محیط و اجتماع اش بررسی نماید و اتباع گیرد.



عموما واکثرا ماوشما چنین تصور می نمایم ، که هر کسی دارای پیشانی فراخ باشد حتما اواز با استعداد ترین افسانها به شمار میرود و دارای ذکاوت هوشمندی و استعداد سر شاری می باشد به اسانسی میتواند ، مطالب را درك و ذهن نشین نماید و از آن به شکل احسن استفاده به عمل آورد اما واقعیت چنین است و علم امروزی به ایات میرساند وثابت نموده است ، که همواره این طرز تفکر صدق نمی کند ، حتی غالبا عکس آن واقع میشود . اگر بطور مثال راجع به مغز قبل مطا له

نمایم ، مغز آن سه برابر مغز انسان می باشد ولی تناسب آن باید نقش خیلی تفاوت دارد . مغز انسان به اندازه ۴۰۰ گرم وزن بدن است در صورتیکه مغز قبل به اندازه ۱۰۰۰ گرم وزن بدنش می باشد .

بهر پیمانه که فعالیت اعصاب مهم حیوان تکامل یافته باشد نسبت مغزی او بزرگتر خواهد بود .

به اندازه تقریبی و متوسط مغز بشر در زمان ما در حدود ۱۴۵۰ سانتی متر مکعب است بقیه در صفحه ۶۳

نجیب‌الله «مدهوش» ممثل افغان ننداری :

دیدم شده که عده از هنر مندان ماوقتی معروف میشوند و شهرت کسب مینمایند عوض اینکه شهرت و محبوبیت خویش را حفظ نمایند برخلاف بعد از مدتی نسبتا کوتاه آن محبوبیت را که در بین هنر دوستان حاصل نموده است از دست میدهد و این برای يك هنرمند خیلی دردناک است که نتواند محبوبیت خویش را در بین علاقمندان به هنر حفظ نماید.



پیغله کریمه عادل الیاس متعلم صنف نهم لیسه زرغونه: جوانان ثروت پایان نابدیر اجتماعات بشری بوده و کلیه نوسازی ها لیکه در اجتماعات بشری چه امروز و چه در اعصار گذشته تاریخ بظهور رسیده متعلق به همت و نیروی جوانان خودکدر و صادق بوده و ارتقای هر مملکت وابسته بسطح دانش و درك علمی و واقع بینی جوانان آنست*



په فزیکي تمریناتو کی

دځوانانو برخه

په داسی حال کی چی ځوانان دروغتیا او سلامتیا لپاره ښه غذایی رژیم ته اړتیا لری، همدغه رازدورزش اوفزیکي تمریناتو لپاره هم زیاتسه اړتیا لری چی دغه کار ته دځوانانو دبین المللی فدرا سمیون له خوا دری ډوله پروگرامونه برابر شوی دی.

په لومړی پروگرام کی چی په ورځ کی دوه ساعته وخت نیسی، دصحی غذایی رژیم تر څنگه دځوانانو دغړو دحرکاتو څخه عبارت دی چی په ازاد ډول ترسره کیږی او دوه تنه ښوونکی دځلویښتو تنو ځوانانو دحرکاتو څارنه کوی .

په دوهم پروگرام کی ملی او اتلیتیکی لوبی شاملی دی چی دتور- نمند په شکل ویا دمسابقو په بڼه اجرا کیږی او دغه راز تور نمندونو خبرونه دتلو بزیون او راډیو له لاری خپریږی .

په دریم پروگرام کی دالمپیک او دځینو لوبو وچو ورزشی پروگرامونه شامل دی چی په یو کال اوپاڼه هرو څلور کونو کی جوړیږی .

د ۱۹۷۳ کال یعنی دمیو نیځ دبین المللی المپیکي لوبو څخه پاتی په ۶۳ مخ کی



په ډله ایزه توگه د ۱۹۷۵ کال داتلیتیکی لوبو دعای تمریناتو داجرا کولو یوه گوبڼه .

پولیس وظيفه شناس



محمد کبير ساتنمل با احساس

گفتگوی این هفته را با یکی از مؤظفین جوان ترافیک که اسمش محمد کبير است پیرا مسون قوانین ترافیکی تشکیل مید هد .

محمد کبير ساتنمل ترافیک کابل است ۲۵ سال دارد و تاصنف یازدهم درس خوانده و یکسال هم در اکاډمی پولیس مشغول فرا گرفتن تعلیمات ترافیکی بوده است. او ازدواج نموده و صاحب دو فرزند است و از زندگی اش خیلی راضی است .

محمد کبير جوانی است بلند قد گفتارش بدون تکلیف و عاری از هر گونه خود سازی است .

ازش میپرسم که از مشغولیت و وظیفه اش حرف بزند در جواب میگوید: به وظیفه ام عشق دارم یک پولیس چون با مردم بیشتر تماس و ارتباط دارد ازین رو باید دارای اخلاقی باشد که بتواند همکاری مردم را جلب نماید .

تطبيق قوانین ترافیکی بدون امتیاز از وظایف ماست و کوشش میکنیم که این امانت را بطور نیکو و با کمال امانتداری اجرا نمایم درینراه از هیچ گونه تلاش خود داری نکتیم. البته همکاری مردم درین قسمت شرط لازمی است .

فکر میکنم برنی همه کس مخصوصا پولیس داشتن اعصاب قوی و حوصله زیاد لازمی بوده زیرا پولیس منحیت و وظیفه با هر گونه مردم در تماس

است اگر در مواقع لازم نتواند بر اعصاب خود مسلط باشد ممکن است برای هردو طرف نتیجه خوب نداشته باشد .

من به این عقیده هستم که یک پولیس در قلب مردم جای داشته باشد نه اینکه مردم از پولیس و

پولیس از مردم گریزان باشد. و این مامول زمانی برآورده میشود که هر کدام وظایف و قوانین را که برای

آرامی مردم و برای حفظ جان مردم تدوین گردیده است مراعات نمایند و امروز خوشبختانه اکثر از مردم ما

متوجه این امر گردیده اند که ترافیک برای مردم و در خدمت مردم است ، و ازین رو همکاری مردم در پیشبرد ترافیک رول مهمی دارد .

درد دل جوانان

دارند والته شما با احساس که در مقابل آنها دارید هرگز بخود این اجازه را نمید هید که همسر تان و فرزند تان از عشق و محبت شما بدور ماند .

روزی دور وز بالاخره باز هم به گیر همسرم افتادم و باز همان فریاد و همان قیل و قال و بدخلقی و همان گفتار همیشه که: بدون از مطالعه و نوشتن تو دیگر کاری نداری و... تصور کنید درین عصر و زمان که ما چقدر به مطالعه و اندوختن معلومات نیاز داریم با چه مشکلی مواجه هستیم .

شما بگوئید چکنم ! (امضا محفوظ) نویسنده عزیز .

دلته به شما حق میدم که ازین وضع زندگی گله و شکایتی داشته باشید ولی یک چیز را نباید فراموش کنید که همسر تان و یگانه فرزند تان به عشق و محبت شما نیاز

ازمن نه پرسید که من کیستم و چه نام دارم زیرا اگر همسرم بفهمد که این نامه را من نوشته ام میدانید که چه میشود و چه روزگار من می آید !

بهر حال درد من یا مشکل من جدا از موضوع نشر رسیده است مطلبی را که میخواهم نشر رسیده است مطلبی را که میخواهم به شما بگویم یک مشکل نیست بلکه یک بدبختی است شاید شما ویا خوانندگان مجله تصور کنند که مبالغه میکنم اما بخدا قسم که راست میگویم و عین حقیقت است .

دو سال پیش پادختری آشنا شدم و تصمیم گرفتیم با هم از دواج کنیم و از دواج کردیم و اما چه غلطی کردم خوب چه میشود کرد. زندگی ازین یازیمها زیاد دارد بهر تقدیر امروز ما صاحب یک طفل هستیم تا چندی قبل فکر میکردم که مردی خوشبخت هستم اما چه

تصور باطلی بدبختی من از روزی شروع شد که شوق نویسنده کی بلکه ام زد و شروع به مطالعه کردم یکی دو هفته توانستم که چند کتابی را بخوانم و چیزی بنویسم اما همان یکی دو هفته اول بود و بس .

آهسته آهسته چیخ و فریاد همسرم بلند شد که چه قدر مطالعه چه قدر خواندن و نوشتن برای اینکه سرو صدای ما بلند نشود .

کتاب و مطالعه را گذاشتم یکطرف و از همسرم خواش کردم گاهی مرا اجازه دهد که به نیاز های روحی خودم برسم اما کوان گوشی که بشنود و کجاست منطلق که اجازه دهد بالاخره کار من بجائی رسید که دزدکی مطالعه میکردم اما چقدر میشود اینکار را کرد یک

خپله هغه شعر چه نوي ويلی و مانه
د چاپ دپاره را کړې چه ناسو تـه
پيشکش کوم .
پسرلي را رسيدلي
دباران خا خکی ورپري
دنکو غرونو په لرزا شي
په رپا شي په گها شي
نوري لري شولي تيري
سپيني وواړي شولي ويلي
لهر ختلي خنلانده
دمبر گلو په مسکا شي
يوه بنکلا ده پيداشوي
ددي بنکلي پنج اغيزنه
يو بهير دی راروان بيا
نوي ترنگ نوي رنخور دی بيا
داودی گل او گلاب هم
راشنه شويدي نخيري
ميري گل که چمبلي دی
بودل غيزی ته لوبري
نور نو والوزی خاچونو
راخپره کړی په چمن کی
انگازه ديوه پيوند بيا
شور او زور دنوي ژوند بيا

ددوی کړه وړه د ژوند لاری چاری ،
اقتصادی ژوند د ټولنيز نظام خير ه
په هنری بڼه کی بنکاره کړی اود
هنر مند هر هنری ادبدي دشاعر
د دردیدونکی احساس اود هغه سره
دنا خوالو چارو خنلانده بڼيښه وگپل
شي .
په پای کی می دمرستين خـخـه
شکر به وکړه او ومی ويل چه که د
ژوندون لو ستونکو ته خه ويل غواړی
مهربانی وکړه . دلر خه غلی کيدونه
وروسته وي ويل زما وينا که خه هم
ډيره ده خوله هر خه نه به يی تير
شم يوازی به داواو یم چه او سـ
دافغانستان داوولس دپاره دعمل اوچار
وخت دی ، خر نکه چه انگلز وایي :
« وگړی خپل تاریخ جوړوی » کو مه
هیله چه دجمهوريت راوستل وو تر
سره شوه نو دادی دمیرانی او جوتو لو
مهال اود کار اوزیار زما نه ده ، نو
راخی دخپل خان له پاره د ما دی
او معنوی نعمتونه په خاطر په کار پیل
وکړو .
معین مرستين د مرکی په پای کی

کی ووايي چه ادبيات با يد خه وکړی
يو خه « ژوندون » لوستو نکو ته
وړاندی کړی ښه به وی .
پدی برخه البته دا يوازی د يو ه
تن او يوه فرر وظیفه نده البته
دهر چاکار دی چه د وينا سره سم
عمل وکړی ، خور شعر او هنر وظیفه
دلته په لومړی قدم کی ده ، هغه راچی
هنرمند باید په هنری ایيا تو کښی
دژوند پيښی لکه خنکه چه رښتیا نی
پيښی شوی وی رنخور کړی او ژوند
هغه ډول ترسیم کړی لکه خنکه
چی دی او شته ، په رښتیا نی ډول د نړی
پيژندل د ژوند اړیکی او قوا نیـ
خرگندول د پيښو يووالی او دوی
ترمیځ اړیکی پيدا کول پرمختلونکی
نظام هنری ادب اساس او بسپدی ،
پرته لدی نه دافغانستان د پرمختلونکی
نظام د ادبیاتو لوی ارزښت داذی چه
دخلکو او ولسو نو خیرزی ددوی
ټولنيز ژوند اړیکی او چاری په پرله
پسې ډول وښودل شي . ماکسیم
گورکی ، ادبیات بشر پوهنه نو موی
او وایي چه ادبیات همد خلکو خیری

بنیای شعر په محتوی او معنی باندی
ډیر زور او قوت پیداشی که داسی
وی نوییا نوي شعر هم دنوی شعر
په مفهوم نه وی او خپل کیفیت به
له لاسه ورکړی ، او همدغه وجه ده چه
ځینی خلک دنوی شعر په ویلو کله
چه پیل وکړی نو ډیر ساده او آسان
ورته بنکاری نودوه شعره په آخرـ
کی سره لدی چه شعرونه وی ، دخلکو
بدنظر ، نوي شعر ته پیداکوی ، زما
په نظر نوي شعر په خپل اصلسی
مفهوم ډیر قوت او مهارت غواړی
اود مقفی شعر خخه راته ډیر مشکل
بنکاری ، اجمل صاحب وایي :
شعر کار د عقل ندی - دار سوی
زړه ژړا ده - چه زړه د تل راووزی
دغه اصل شاعری ده .

کله چه مار مرستين خخه د شعر
د اصلی هدف او مرام پوښتنه وکړه ،
نووی ویل ، البته شاعر په هر خه
پو هیري ، له هری لیدنی او کتنی خخه
ښه الهام اخیستی شي ، له هر چانه دده
دنظر سترگی تیزی او له هر چانه
د اجتماع په تحلیل کی دده لو مې نی
تام دی شاعر د بنکلا او مینی له
جذباتو نه ښه خوند اخیستی شي
د زلفو په دام کی ښه را گیر پری اود
سترگو په گو لو نیغ و بشتیا کښی
خونن ورځ د افغانی ټو لنی دشاعر له
پاره هغه شعر او په شعر کی هغه
هدف لوپ مرام دی چه پخپل ټولنيز ژوند
کی دخپلی ټولنی او لسی مرام شعر
په هینداره واخلوی او هغه شعر په
جامه کی ونغاړی .
ښه نو تاسی ویلای شي چه
حقیقت خنکه په شعر کی خاییدای
شي ؟

آنروز شمع ها

فرصت آن نیست
- من تاکنون از دواج نکرده‌ام و فعلا هم
می‌پرسم :
- پس چه وقت ؟
- بدون تامل جواب میدهم .
- حتما از خود زمانی و فرصتی دارد .
میگویم :
- حتما عاشق هستی ؟

می‌پرسم :
- تو عشق را چگونه تعریف میکنی ؟
- عجیب است . تعریفی به عشق یا فتنه
نمی‌توانم فقط میگویم که :
عشق یعنی ترا زدی زندگی .. همین و بس ..
یکی از دختران که در این جمع بزرگ دیده
می‌شود از آنطرف صد میزند :
- من میگویم عشق سازنده وزیر بنای اصل
زندگی !!
در عقب آن موجی از خنده بلند میشود و
چهره های شاداب و خوشحال را شما دا بتر
می‌سازد .



برق خدمت به انسان و هموعان نازیند در این چهره ها می درخشد .

عکسها

تاریخهای

برجسته جهان

سال ۱۴۵۶:

اشغال قسطنطنیه از طرف ترک ها پایان جنگ ۱۰۰ ساله فرانسه و بر تانیه، بجز کالی همه متصرفات خود را در فرانسه از دست داد کالی هم بعدا در سال ۱۵۵۸ از طرف فرانسه اشغال گردید.

سال ۱۴۵۶:

برای نخستین بار طباعت و چاپ اختراع گردید و جارج گوتنبرگ برای بار اول تورات را با حروف در مطبعه بچاپ رساند.

سال ۱۵۰۷:

امریگو یا امریکو و سپو چی دریانورد معروف ایتالیایی که در اسپانیا دنیا آمده بود برای بار اول بدنیای جدید و اصل شد ورود او یکسال قبل از کرسیتف کولومبو صورت گرفته بود وجه تشبیه امریکا اینست که چون امریکو برای بار اول وارد امریکا گردید لهذا هارتین دیروزمیولر در کتاب خودش بدین مناسبت تقاضا کرد که دنیای جدید امریکا نامیده شود.

سال ۱۵۰۹:

هنری هشتم بیعت پادشاه انگلستان انتخاب گردید.

سال ۱۵۶۴:

درین سال بتاریخ ۲۶ اپریل درامه نویس و شاعر معروف شکسپیر دنیا آمد.

سال ۱۵۸۸:

اسپانیا با ۳۳۲ عسکر بر حسب امر فلیپ ششیم در جنگ های



ریموند دیپلو - ایس - روت و ریپوند کس در حال اجرای یکی از پارچه های شان این گروه هنری اخیرا در کابل نیز هنرنمایی کردند.

مبارزه هی زیاد ناکام شد و در سال ۱۳۴۹ پارلمان او را بشدت تقیح کرد شورای مشترک المنافع در انگلستان که از طرف عوام و شورای دولت اداره میشد حکومت را بدست گرفت بعدا حکومت در سال ۱۶۵۸ بدست چارلز دوم آمد.

سال ۱۶۶۴:

جنگ های شدید بین نظامیان چارلز دوم و هالیندی ها در گرفت چارلز دوم می خواست هالیندی جدید را اشغال کند اما بعدا در اثر مقاومت هالیندی ها مرام چارلز بر آورده نشد.

سال ۱۶۶۵:

طاعون شدید در لندن ۶۸۰۰ نفر را از بین برد. و همچنان در سال ۱۶۶۶ حریق بزرگی ۱۳۲۰ خانه و ۸۹ کلیسا را طعمه آتش ساخت در اثر آن مردم زیادی بی خانمان شدند.

سال ۱۶۸۹:

آغاز جنگهای بر تانوی در امریکا با فرانسوی ها و هند ی ها. جیل الطارق از طرف بر تانیه اشغال گردید.

سال ۱۷۵۶:

درین سال کیتان ویتوس برینگ که از طرف پیتر بزرگ استخدام شده بود. الاسکا را کشف کرد.

سال ۱۷۴۰:

فرانکلن بتاریخ ۱۵ جدی ثابت ساخت که رعد دارای الکتریسیتی (برق) میباشد.

سال ۱۷۵۵:

زلزله بزرگی بتاریخ اول نوامبر در برنگال ۶۰۰۰ نفر را از بین برد.

دوم به انگلستان حمله کرد اما این حمله ناکام شد و از جمله ۱۳۲ کشتی صرف ۵۰ کشتی دوباره به اسپانیا عودت نمود.

سال ۱۶۶۱ عیسوی:

شکسپیر در سال ۱۶۱۱ از امور اجتماعی و نویسندگی کناره گرفت در سال ۲۳ اپریل ۱۶۱۶ درود حیات گفت.

سال ۱۶۱۹ عیسوی:

اولین برده سیاه پوست بوسیله هالیندی ها وارد دنیای جدید گردید این سال آغاز اشغال بردگان در امریکا محسوب میشود.

سال ۱۶۳۶ عیسوی:

پوهنتون هارد ورد تاسیس گردید.

سال ۱۶۴۲:

چارلز اول پادشاه انگلستان جنگ های

شدید را بر ضد پارلمان آغاز کرد اما پس از



فامیل میکلن که قدم میگذاردند با اجرای پارچه های برانسوب شان مردم را به هیجان می آورند. کانسر ت های (ماه تور) اینان در کابل نیز جالب بود.

قصه‌ای از غصه‌ها

تنبیه وتر تیب از مریم محبوب

روزها می‌روند و می‌آیند. روزهای بسی تفاوت و یک نواخت. روز های که زمانی شادی با خود به ارمغان دارند و روز های که بعضی هایش مدت ها مرا از پامی افکند. من در این بر تناوئی ها و یکنواختی ها تولد شدم. آهسته آهسته رشد کردم و بزرگ شدم.

که شنیدنش برایم یکنوع دلبره و تر سردا بارمی آورد.

آن چنان که روز ها خودم می نشستم در مورد آن فکر میکردم و می اندیشیدم.

- چرا پدرم اینطور گفت ؟؟؟ منظورش چه بود ؟؟؟

او میگفت:

- دختر جان. فقط آدمیست که باخوب و بد زندگی باحوادث خوش و ناخوار آن باید بسازد و سازش کند. باغصه ها و اندوه هایش آشنائی داشته باشند و همچنان از شادی و از سرور شاد و مسرور گردد.

این گفتار این نصیحت پدرانه و بزرگوارانه لحظه ها چون نسیم گوارا بدلم می نشست و باری آشفته ام می ساخت و سرور موقتی را به پغما می برد. نمی دانم چه رازی درون همعاشق نهفته بود.

روزی یکی از دوستان نزدیک به منزل ما آمد. و این اولین مرتبه بود که او را می دیدم. جوانی بلند قد و باریک اندام خوب صورت و مقبول بود.

رفت، مرا آشفته و سرگردان در دنیای یاس و اولین نگاه چنان با من گرم گرفت که گویی سالهاست مرا دیده است. با او آشنایتم او پسر اندر کاگایم بود. آنروز آمد و فوری رفت. مرا آشفته و سرگردان در دنیای یاس و ناامیدی رها کرد.

تقریباً دو ماه از آنروز گذشت دو ماه که بسان دوقرن طولانی بود. بعد از دو ماه باز عصر هنگام صدای گلهایش بگوشم رسید. وقتی سرم را از اترسی اتاقم بیرون کشیدم دیدم خودش است. چه شیک و زیبا شده بود. این مرتبه چند جلد کتاب که معلوم میشد از کتاب های درسی است نیز همراه داشت. مرد بود. نمی دانستم چه کنم نزدش می رفتم یا

بلاخره زمانی فرارسید که همه را شناختم. مادر پدر، کاکا، خاله، پسر خاله و پسر کاکا همه را. اینها که همه روزی برایم بیگانه و نا آشنا بودند برایم آشنا شدند و بعضی انس گرفتند. مادرم زنی خوب و مهربان بود و پدرم مردی بردبار و حلیم. گذشته از همه چیز اشخاصی که خود را بنام کاکا و مادام می معرفی کرده بودند مهربانتر از آن ها بودند. با گذشت زمان، با سپری شدن سالها و متعاقب این دوستی و انس زیاد شد و پیوند محکمی را که بین ما حکم فرما بود محکم تر ساخت. ولی من نمی دانم چرا همیشه در این جمع احساس بیگانگی میکردم. نمی دانم این همه خوشی و سرور، این همه تجملات رنگارنگ باقواهر پرزرق و برفتی نقطه ظاهری بود و آنی در دلم چیزی دیگر موج میزد.

چیزی که از آن بر خیز و فقط از موضوعات و اتفاقاتیکه در درون خانه میان چهار دیوار بلندش رخ میداد آگاهی داشتم. فقط همین به جزا من پدر و مادرم فرزند دیگری نداشتند. یکه و سناز خانه، آرام و وقتی بزرگ شدم، دانستم که چه رازی بزرگ و مطنی از من پنهان بوده است.

بسن چهارده سالگی بودم که حوادثی زندگی را شکل دیگری بخشید و در لابلای آن به واقعیت غیر مترقبه برخوردیم، چه واقعیتی. باور نکردنی و گشتند.

گفتم پدرم مردی حلیم و بردباری بود و مادرم زنی مهربان و خوب. ولی با همه مهربانی و عطوفتشان نگاه های مرموزی نیز به من می انداختند. سنگین تر می ساخت و اندوهم را بزرگتر می نمود.

بعضی اوقات پدرم، آن مرد خوب و دلنواز از واقعات چالشی برایم قصه میکرد و واقعاتی

خیر... به اصطلاح صد ل را یکدل کردم لحظه خود را به آینه نگریستم. موهایم را که آشفته و پریشان بدو طرفم افتاده بود شانه زدم با عطر ملایمی خود را خوشبو ساختم. زمانیکه میخواستم از اتاقم به سالون بروم صدای ترق ترق بوت هایش مرا متوجه ساخت و این مرتبه هم رفت ولی قبل از این که برود فوری خود را درون اتاقم الکتروم از اترسی نیمه باز نیمنگاهی به پوشی انداختم او هم دید. تبسمی شرمی لبانش را زخم باز کرده بود. مادرم تعجب دروازه پاره اش کرد. وقتی او رفت من باز ماندم و دنیای تالان و سرگردانم. دنیا ای که در آن اندوه بر شادی هایش غلبه کرده بود.

اتاقم پر از سکوت بود. سکوت که از مدت ها از زمانه های دور و از سالهای زیاد به آن آشنا بودم. این سکوت برایم تسلی می بخشید و امیدوارم می ساخت. خلاصه روز ها و شب ها گذشتند هفته ها و ماه ها نیز سپری شدند سه سال دیگر هم به آن افزودند.

آنروز هوا زیاد گرم بود. آنقدر که تحمل حرارت داغ امکان پذیر نبود لباسم را از تنم کشیدم. پایک زیر پیرهنی پردی پسترم مقابل هوای سرد بادیه افتاده بودم که صدای شرتک زنگ دروازه بلند شد.

وقتی متوجه شدم دیدم خودش بود. خودش... لباسی پوشیدم فوری به اتاق مادرم رفتم هنوز چند قسمی به اتاق مادرم نزدیک نشده بودم که ناگهان صدای خفگی سره به جا ایستاده کرد. صدا از درون اتاق مادرم بود. آهسته آهسته به اتاق نزدیک شدم ناگهان شنیدم مادرم به آن جوانک میگویی:

- لازم نیست که هنوز هم خود را به آن

آشنا بسازی... بسیار زود است. گوشم را محکم بندوزاه چسبیدم ناگهان شنیدم که آن جوان گفت:

- خدا کند که تحمل کرده بتواند...

باهایم سستی کرد و از حرکت ماند. پشت در واژه نشستم و سرم را میان زانوایم محکم فشردم.

از آنروز به بعد همه چیز برایم اسرار آمیز میشد. همه چیز حتی آن پسرک روز بروز علاقه ام به آن افزود میگشت و شیفته تر میکردیم اما رویا نگاه های خشک و سردولی لبخندی محبت آمیز که مفهوم دیگری داشت از من استقبال میکرد.

بلاخره همه چیز روزی برایم افشا شد همه چیز...

مادرم گفت که من زمانیکه هنوز دو ساله نشده بودم با برادر چهار ساله ام یتیم شدم و در اثر تصادم موتری پسر و مادری اصلی را از دست دادم. و آن جوانی که من به آن علاقه مند شدم برادرم است... میدانید برادرم ولی از موضوع آشنایی و علاقه مند بودم هیچکس خبر نداشت... هیچ فقط خودم و شما... اکنون که این نامه را برایتان می نویسم فقط خواستم قصه ام را که سرگذشت واقعی است برایتان بنویسم همین. نمی دانم مصیبتی را که بر ما آمده بود این فامیل که از من و برادرم پرستاری کردند چرا از ما پنهان ساخته بودند و بزرگوار می و یا... امید دارم از ذکر آدرس جلوگیری کنید.



به افتخار غازیان و مجاهدان که ثروا حصول استقلال وطن جانبازی و جهاد کرده بودند محافل ترتیب شده بود ، اینجا غازیان باقرمانان آزادی دیده می شوند .

آخرین سوار

گفت ای وای چه افتاده بگو
 در تو آنار جنون می بینم
 جامه و اسب ترا سرتاپا
 سرخ گردیده بخون می بینم
 چشم بکشود برائیدن و کرد
 منفعل وار بر اطراف نگاه
 گفت: کشتند و بخون آغشتند
 افسر و رایت و سر داروسپاه
 جنگجویان دلیر افغان
 شیر مردی و شهماقت کردند
 بر سر چشم کبودان فرنگ
 چه بگویم ، چه قیامت کردند
 چه سپاهی ، یکی چون ابرسیاه
 مست و شوریده و تند و سرکش
 مرگ میریخت از آن چون باران
 غیظ میجست از آن چون آتش
 چشم ، کانون فروزان از خشم
 سینه دریای خروشان
 نعره چون زعد غر یونده به چرخ
 حمله چون برق شتابان بزمین
 آب این مرز بود آتش زان
 خاک این بوم بود غیرت خیز
 کوه باشند گران وقت ثبات
 باد باشند سبک روز ستیز
 «سپیل» فرمود که شمیپور زنند
 گرد کردند بیک جا لشکر
 بر سر قله فروزند آتش
 که شود گم شدگان راهبر
 صبحگاهان چو ازین کاخ کبود
 افسر مهر نمایان گردید
 باز در طارم مینایی چرخ
 تخت جمشید زر افشان گردید
 «سپیل» بر لنگره قلعه نشست
 خیره بر دامن صحرا نگریست
 دید چون نیست ز لشکر اناری
 زار بر خویش چو دریا نگریست
 چشم خونبار ببالا افکند
 دید چیزی ز هوا می آید
 مست و مغرور عقابی از دور
 بفضا بال گشا می آید
 مست در پنجه آن پارچهایی
 که از آن پارچه خون میریزد
 گفت: این خون دل لشکر ماست
 که چنین زار و زبون میریزد
 «سپیل» ماتم زده از جا بسر خاست
 مرغ آزاد به کبسا نشست
 بر چم حق بفضا گشت بلند
 علم ظلم ، نکو تسار شکست

آیا پیشانی فراخ

جسمه شر بشر اولیه ، که مربوط به ششصد هزار سال پیش بود چندی قبل در تانگانیکا پیدا شد ، حجم مغز این بشر در حدود ۶۰۰ سانتی متر مکعب بود . حجم مغز میمون نما در حدود ۳۵۰ سانتی متر تعیین شده است . علم امروزی این مسئله را ثابت نمود ، است که اندازه مغز شخص خود به خود نمی تواند بیا نگر و نشان دهنده کلیه فعالیت های فکری او باشد .

بهر صورت باید یاد آور شد که آنچه را عوام و ذهنیت عامه تصور میکند بعضا اشتباهاتی در آن سراغ و یافته میتوانیم مگر واقعیت این موضوع چنین است که هر کسی در دارای مغز است ، صاحب تفکر نیز می باشد زیرا اگر مغز وجود نداشته باشد اصلا تفکر به میان آمده نمی تواند بود و بدون وجودیت مغز به بودن تفکر باور کرد .

پس موضوع متفکر بودن ، و دانشمند و عالم شدن هیچ ارتباطی به بزرگی پیشانی و یا سر نداشته ، همه کس چه دارای پیشانی بلند و بزرگ باشند و چه بالعکس آن ، میتوانند در ردیف بهترین بشر قرار گیرند بیاموزند ، بیا موزانند و بدین ترتیب نخست یک فرد مفید و موثر عاقل و دانشمند برای توده و میهن خویش مصور شد مانی ارزنده و مهمی گردند .



بنامغلی محمد یسو سف مدیر مراقبت ماشینها که از کار مندان ورزیده مطابع دولتی است و مدت ۱۶ سال باشعبات ریاست مطابع دولتی همکاری فنی و تخنکی فعالانه دارد .

په فزری تهرینا تو

وروسته دچکوسنواکیا داتلتیکی لوبو فدرا سیون دخوانانو لپاره خینیسی تریبوری ، اختصا صبی ستمدیو گانی جوړی کړی دی چی به هغو کی داوړدی خفاستی ، اس خغلولو ، لمبلو او نیزی وهلو لوبی هم شاملی دی .

انلشن

ژوندون

- رئیس تحریر : محمد ابراهیم عباسی
 مدیر مسؤل عبدالکریم رو هینا
 معاون : پیغله راحله راسخ
 مهتمم : علی محمد عثمان زاده .
 تیلفون دفتر رئیس تحریر ۲۶۹۴۵
 تیلفون منزل رئیس تحریر ۲۲۹۵۹
 تیلفون دفتر مدیر مسوول ۲۶۸۴۹
 تیلفون منزل مدیر مسوول ۲۳۷۷۳
 تیلفون ارتباطی معاون ۱۰

- تیلفون منزل معاون ۴۰۷۶۰
 مدیریت توزیع ۲۳۸۳۴
 سوچبور ۲۶۸۵۱
 آدرس : انصاری واپ
 وجه اشتراک :
 در داخل کشور ۵۰۰ افغانی
 در خارج کشور ۲۴ دالر .
 قیمت یک شماره ۱۳ - افغانی

مطبعه دولتی



**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**